

سال ششم (تیر و مرداد ۱۳۷۷) « ۲۵ » تومان

فرهنگی، هنری، پژوهشی (به زبان های فارسی و انگلیسی)

ISSN: 1023 - 8735

تپیدوا ۴۸

□ فلدا پیشنهاد می شود آقای گرباسچی شهردار رشت کرده □ بر نامه های توسعه و ضرورت بهسازی خانه های روستایی □ یک عمر تلاش فرهنگی / پای صحت جعفر خضایی زاده، معلم مولف و مترجم سرشناس گیلانی □ جای خالی صنایع تبدیلی در گیلان □ شروه □ نمادشناسی یا نشان شناسی چند مراسم آیینی در شمال ایران □ طب جغرافیایی □ شیوه های حفاظت از گشتزار در برابر حیوانات و پرندگان □ و...
بخش گیلکی: در زمینه شعر، داستان، نمایشنامه، فرهنگ عامه و...

www.tabarestan.info
تپیدوا



شماره ۲۸

گیلاوا

شماره انتشارات بین‌المللی ۸۷۳۵ - ۱۰۲۴
ماهنامه فرهنگی، هنری و پژوهشی
(گیلان‌شناسی)

ساحب امتیاز و مدیر مسئول
محمد تقی پوراحمد جغتاجی

لنانه پستی

(برای ارسال نامه و برقراری)

رشت: صندوق پستی ۲۱۷۲ - ۲۱۳۵

لنانه دفتر

(برای مراجعات مستقیم)

رشت: حاجی آباد (خیابان انقلاب)
ساختمان کبیر، داخل پاساژ، طبقه دوم

تلفن ۲۰۹۸۹

GILAVĀ

ISSN: 1023 - 8735

A Gilaki - Persian Language
Journal Related to the Field of
Culture, Art and Researches
ON GILAN (North of Iran)

Director and Editor:

M. P. JAKTAJI

P. O. BOX 41635 4174

RASHT, IRAN

Tel: 0131 20989

عکس روی جلد: هنر طبیعت

مقطع عباسی درخت آزاد (بومی شمال ایران)

برداشت از کتاب اطلس جنوب‌های شمال ایران

حروفچینی: هنر و اندیشه ۲۵۱۹۵

لینوگرافی: آریا

چاپ متن: قیام، ۳۳۹۵۳

چاپ جلد: نوکل (صومعه‌سرا) ۲۸۱۰

صفحاتی: ششده ۲۵۸۳۶



گیلاوا در حکم و اصلاح و تخصص مطالب
آزاد است.

چاپ هر مطلب به منتهای تأیید آن نیست.
استفاده فرهنگی از مطالب به شرط ذکر مأخذ آزاد
و استفاده انتفاعی از آن منوط به اجازه کتبی است

آن چه در این شماره می‌خوانید:

۳	مطالب فارسی
۳	فلقا پیشنهاد می‌شود آقای کریم‌سجی شهردار رشت گردد / سرمقاله
۵	خبرهای فرهنگی، هنری و ...
۶	برنامه‌های توسعه و ضرورت بهسازی خانه‌های روستایی / دکتر حسن فراغت
۱۰	یک عمر تلاش فرهنگی: بای صحبت جعفر خمسانی زاده، معلم، مؤلف و مترجم سرشناس گیلانی
۱۷	گیلان، استان آخر (بحث آزاد) / بهزاد مشهوری
۳۴	شروه / عبدالرحمان عمادی
۳۷	نعمات الهی ربابه‌دستی‌شناسیم (در شناخت استخر طبیعی زویجی‌اراملش و ضرورت حفظ آن)
۳۸	برای اختلالی موسیقی گیلان / بابک ریوخ
۳۹	نمواژه‌ها: درباره نامواژه‌ی رشت / ایرج شجایی فرد
۴۰	فلسفه‌شناسی یا نشان‌شناسی چند مراسم آیینی در شمال ایران / فرشته عبداللهی
۴۲	طب جغرافیایی: بیماری‌های شایع گوش، گلو، بینی در گیلان / دکتر عبدالحمید حسین‌نیا
۴۲	به‌مناسبت پنجاهمین سالگرد رحلت روحانی فاضل سخنور آیت‌الله حاج‌شیخ یوسف نجفی جیلانی /
۴۴	دکتر میرحسین بهمانیان
۴۵	در سوگ دکتر حسین صالح / دکتر محمدرحیم گلشنی
۴۶	شیوه‌های حفاظت از کشتزار در برابر حیوانات و پرندگان در تنکابن / جهانگیر دانای علمی
۴۷	آشپزخانه گیلانی: ناز خانوان / ا. سیف‌پور
۴۸	سگ در فرهنگ تالش‌ها: قسمت سوم و آخر / شهرام آزموه
۴۹	نامه‌های رسیده

مطالب گیلکی:

۲۳	شعر گیلکی: جعفر بنعلی‌زاد - اردشیر برهیزگار - مهرداد پیروز - رضا چراغی - بهیار سالاری - محمد شعبانی - جمشید شمس‌پور - حسین شهاب - حسین علی صادقی مرشد - رضا صفایی - خوشنگ عباسی - داود قاسمی - فریدون قاسمی - جمشید قاضی - علی‌اکبر مرادیان - علی معصومی - کریم مولادوردیحانی - کریم بیسی
۲۴	داستان گیلکی: گورشاپو هادی غلام‌دوست
۲۵	هشاهنر ابرتنی اسمری - محمد دعایی - محمدصادق ویسی - فریدون سلیمی
۳۰	نمایشنامه گیلکی: بالماسکه فرهنگ توحیدی

فراخوان گیله‌وا و از علاقمندان خود (پذیرش نماینده افتخاری)

قابل توجه آن دسته از علاقمندان گیله‌وا که علاقه‌مند خرید و مطالعه مجله، علاقه‌ای فراتر از حد معمول به آن احساس می‌کنند و خود را نسبت به گیله‌وا و حرکتش متعهد می‌دانند و مایلند در بخش نمایندگی آن به تعداد محدود (حداقل ۱۰ شماره) با مجله مورد علاقه‌ی خود همکاری مستقیم و مستمر داشته باشند؛ لطفاً با ما تماس بگیرید

فلذا پیشنهاد می شود

آقای کرباسچی شهردار رشت گرده

رودخانه به دلیل آلودگی شدید هیچ موجود زنده‌ای وجود ندارد.

[همشهری، ش ۱۵۵۴ (۹ خرداد ۷۷) ص ۸]

کسی که خبر را می‌خواند - اگر گیلانی نباشد - مطمئناً به صحت خبر شک می‌کند بویژه عبارت آلوده‌ترین رودخانه جهان را یک غلط فاحش چاپی می‌انگارد. مگر ممکن است در استان «سرسبز و زرخیز گیلان» که ۱۳۰ رودخانه کوچک و بزرگ در آن روان است آن هم در دل شهری مثل رشت که روزگاری عروس شهرهای ایران بوده و به دروازه اروپا و پاریس ایران شهرت داشته، شهری که مردم آن روشنفکر و الگوی نظافت و نزاکت بودند رودخانه آلوده‌ای وجود داشته باشد، آن چنان آلوده که نه سرآمد رودخانه‌های گیلان - و حتی ایران - که جهان قلمداد شود!

اغراق همیشه در گفته‌ها و کرده‌های ما ایرانی‌ها هست اما این موضوع را مسئولان یک اداره دولتی در استان که نماینده دولت مرکزی است بر ملا کرده‌اند. روزگاری نه چندان دور زیر پای پل‌های آجری که بر این رودخانه زده شده بود چشمه‌های آب می‌جوشید و آب آن چنان صاف و زلال و روشن بود که مردم تن و تن‌پوش خود را در آن می‌شستند. آب تنی در زرجوب آرزوی هر جوان و نوجوان رشتی بود و ماهیگیری در آن مفرح‌ترین تفریح روز جمعه برخی از اهالی شهر.

نامی که بر این رود گذاشته بودند مطمئناً حکمتی داشت: زرجوب = جوی زر! اما امروز زردابه‌ای است که از این سر شهر به آن سر شهر جریان دارد و بوی تعفن آن سر آدم را می‌برد. آگوی روبازی است که فاضلاب یک شهر بزرگ میلیونی و متمدن! در آن جاری است؛ و پل‌های آن شده بهترین جا برای خودکشی زنان، مردان و جوانان شهر که از نهایت فقر و تنگدستی و بیکاری و جنون و اعتیاد خود را به دست امواج کف‌آلود آن بسپرند.

این رودخانه جفت توأمی هم دارد که از نظر آلودگی هیچ کم از زرجوب ندارد. قضارا نام آن هم گوهررود است: رودگوهر و جواهر! آن هم تا چندی پیش آب بسیار زلال و روشن و شفافی داشت، آن هم امروز آگوی روبازی است که فاضلاب‌های غرب شهر در آن تخلیه می‌شود. این دورود که کم و بیش چون کمربندی شهر رشت را در میان گرفته‌اند از کوه‌های جنگلی جنوب رشت سرچشمه می‌گیرند و با زلالت و شفافیت تمام به طرف رشت جریان می‌یابند. نزدیک شهر با پساب‌های صنعتی آلوده می‌شوند و در گذر از شهر، با فاضلاب‌های خانه‌ها و بیمارستانها آسخته شیرابه متعوی و متعفن می‌شوند که نهایتاً به مرداب انزلی می‌ریزند که آن هم رو به سوی مرگ دارد.

■ دو شماره است که گیله‌وا برگشتی دارد. قبلاً این طور نبود. تا قبل از محاکمه آقای کرباسچی، استیضاح آقای نوری، افاضات آقای یزدی، فرمایشات فرمانده محترم سپاه پاسداران، موضوع روزنامه جامعه، حوادث تهران و قم و اصفهان و نجف‌آباد و آزادی نسبی اجتماعات، ما هر چه به کیوسک‌های مطبوعاتی می‌دادیم یابرجستی نداشت یا خیلی کم داشت. اما حالا دروغ چرا! دو شماره است که برگشتی‌های ما زیاد شده و ما را به این فکر واداشته است که از تیراژ خود بکاهیم! نشریات فرهنگی دیگر هم مبتلا به همین عارضه شده‌اند.

این موضوع نشان می‌دهد که اندک مردم اهل مطالعه ما به سیاسی خوانی روی آورده‌اند و سیاست پا به پای ورزش در عرصه مطبوعات کشور، فرهنگ را پس می‌زند. فرهنگ که عقب بماند، اندیشه غایب می‌شود. پیداست سیاست بدون فرهنگ، از نوع صوری و احساسی، راه به جایی نخواهد برد. باری، پیشترها از گیله‌وا انتظار ورزشی شدن می‌رفت، حالا انتظار سیاسی شدن می‌رود. می‌خواهند ما از مباحث روز و آن چه بر جامعه گیلان می‌گذرد بنویسیم: از اختلاس چهار میلیارد توأمی شورای آرد و نان رشت، از حمله به دفتر روزنامه جامعه در رشت، از قلعه رودخان آنهم نه در مورد ابهت باستانی و اهمیت توریستی آن بلکه از زاویه برخورد‌های جناحی و لفظی میان اولیای امور که از تریبون نماز جمعه شروع شد و از این دست مطالب.

■ در خبرها آمده است: «نیمی از زباله‌های گیلان در رودخانه‌ها تخلیه می‌شود» و این نیمی که خود وزنی بیش از ۲۰۰ تن آشغال! در روز دارد در رودخانه‌ها و آبهای جاری منطقه که به روایتی بهشت روی زمین - نه، حداقل بهشت ایران زمین - است تخلیه می‌شود.

به نقل از اداره کل حفاظت محیط زیست گیلان اعلام شده «آلودگی آبهای جاری، زیرزمینی و کشاورزی ناشی از تخلیه زباله‌ها و فاضلاب‌ها پیامدهای ناگواری در پی داشته و آب شرب اهالی را در بیشتر مناطق استان از نظر بهداشتی در مخاطره انداخته است.»

باز به نقل از اداره کل حفاظت محیط زیست گیلان گزارش شده که «در آزمایش‌های بعمل آمده از حدود ۱۳۰ رودخانه بزرگ و کوچک گیلان بیش از ۸۰ رودخانه شدیداً آلوده است و در این میان رودخانه زرجوب که با عبور از مرکز شهر رشت به تالاب انزلی می‌ریزد بعنوان آلوده‌ترین رودخانه جهان شناسایی شده است. آزمایش‌ها نشان می‌دهد در این

بی شک زرجوب و گوهررود همانطور که از نامشان پیداست دو نعمت الهی است که خداوند به مردم رشت عطا کرده است اما سوء سیاستی که در سه چهار دهه اخیر (قبل و بعد از انقلاب) بر استان و مرکز آن اعمال شد و به تبع آن یک عده مدیران بی کفایت و درایت بر امور اجرایی استان منصوب شدند و نیز بی توجهی و بی تفاوتی گروهی از مردم ناسپاس و قدرناشناس شهر اسباب و عللی شد که منجر به تباهی و انهدام این دورود گردید.

دورودی که می شد با زدن دو سد کوچک خاکی یا لاستیکی در دو نقطه بیرون از شهر بر آن و گردش زلال آب در آن و تعریض شانه‌ها تا اندازه معقول و احداث پارک‌های ساحلی و تأسیس انواع مراکز فرهنگی، هنری، علمی، مذهبی، ورزشی و تفریحی به وسعت طول و عرض یک شهر و ایجاد ایستگاههای قایق‌سواری، به یکی از بزرگترین مراکز جلب توریست تبدیل شود. دورودی که می توانست با تمهیداتی زیستگاه انواع آبزیان و مرغان دریایی گردد و در آن نوعی ماهیگیری تفریحی تحت ضابطه اجرا شود تا ضمن این که روح خسته شهروندان را التیام می بخشد منبع درآمد سرشاری برای مردم شهر و استان شود.

آب ماده حیات است و روح حیات در این آب مرده است. اگر این دورود در تهران، اصفهان یا مشهد بود آیا چنین می کردند؟ از پاریس و لندن و ونیز و رم نمی گویم، از تبریز و شیراز و اهواز و قم می گویم که رودخانه‌های خشک و بی روح خود را آبمندان کرده اطراف آن، پارک‌های ساحلی ساختند و حیاتی دوباره بدان بخشیدند. سوء مدیریت مسئولان ما و بی توجهی بخشی از مردم ما روح زندگی را از این دو ودیعه طبیعی و الهی سترده است.

مشکل کار ما در چیست؟ گره کار ما در کجاست؟ تمثیلی عرض کنم آیا آن زلالی و شفافیت و روشنی قرین وجود نسل ممتاز گیلانی نبوده است؟ آیا مرگ ماهیان و آبزیان همزمان با کوچ نخبگان فرهنگی و مهاجرت روشنفکران گیلانی که در چرخه اداری، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور و منطقه تأثیرگذار بوده اند پیش نیامده است؟ آیا این آگوی بزرگ فاضلاب و شیرابه کارگاههای صنعتی و بیمارستانی با آمدن شبه مدیران غیر بومی و اعمال سوء تدبیر آن‌ها و مهاجرت جایگزینی از پایین در چند دهه اخیر تصادفی بوده است؟ جامعه‌ای که باور و اعتقاد از او سلب شود به بی مهری به خود و بی تفاوتی به هر چه که متعلق به اوست دچار می شود.

یک اصل کلی و عمومی در سیستم مدیریت کشور ما وجود دارد که شخص مدیر در یکی از چهار شق غالب در قالب آن می گنجد. بد و خوب اداره مملکت ما در همین حوالی است.

مدیران شریف، آن‌ها که کار می کنند و نمی خورند، یعنی هم کفایت دارند و هم سلامت نفس.

مدیران همه فن حریف، آن‌ها که هم می خورند هم کار می کنند، یعنی فقط کفایت دارند.

مدیران نارو، آن‌ها که می خورند اما کار نمی کنند، یعنی نه سلامت دارند نه کفایت.

مدیران خنثی، آن‌ها که نه می خورند نه کار می کنند، یعنی فقط سلامت

دارند. البته میان این دو تالی آخر اگر چه تفاوت بسیار است اما چون کار نمی کنند هیچ یک مدیر بحساب نمی آیند. شبه مدیرانی هستند که بنا بر مصلحتی سر کارند تا گند کار آن یک درآید و لنگی کار این یک بیاید.

رسم است که خاطیان، بندیان و گناهکاران بزرگ اما صاحب آوازه را که مصدر کارهای مهم کشوری و لشکری بوده‌اند و از طرفی صاحب علم و فن و هنر و تخصص ویژه می باشند بعد از محاکمه و صدور حکم فوراً سر به نیست نکنند بلکه از وجود آنان در داخل زندان یا خارج از آن بنحوی استفاده نمایند. در تاریخ هم از این نوع تدبیر نشان داریم. اتفاقاً یک نمونه آن به خود ما گیلانیها بر می خورد. انوشیروان در زندان خود سردار پیرو گردنکشی گیلانی تبار و محکوم به مرگ به نام وهرز را دیلمی داشت که بعدها از وجود آن در فتح یمن سود جست. او وهرز را فرمانده کل زندانیان محکوم به مرگ کرد تا یمن را فتح کنند. اگر در جنگ کشته شدند که به جهنم عده‌ای محکوم به مرگ می مردند و اگر پیروز شدند زهی افتخار، انوشیروان بود که پیروز می شد.

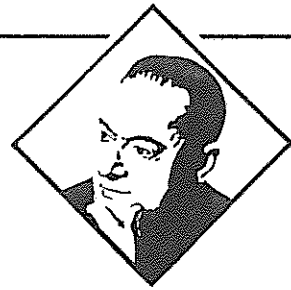
حالا به درستی مشخص نیست محاکمه آقای کرباسچی شهردار برکنار شده تهران به کجا می انجامد و ایشان در قالب اربعه مدیریت، حول کدام محور حرکت می کرده است. بالاخره خاطی است یا خیر؟ جرمش سنگین است یا سبک، هر کس به اندازه دلائل و توجیهاتی که در ذهن دارد و عقلش قله میدهد چیزی می گوید و وارد این بحث می شود درست مثل اهالی محترم شهر ما که هر چیز دور ریختنی دم دستشان باشد توی آلوده‌ترین رودخانه جهان خالی می کنند...

آقای کرباسچی زمانی شهردار تهران یعنی یکی از آلوده‌ترین شهرهای جهان بود اما با درایت و کارایی خاص خود کوشید اولاً آن را از آلودگی بیشتر نجات دهد و ثانیاً از آلودگی آن بکاهد. حالا احداث مترو، بزرگ راهها، پل‌های هوایی، میدان‌های وسیع و ایجاد پارک‌ها، دریاچه‌ها، جنگل‌های مصنوعی اطراف شهر و کمربند سبز میان تهران و تجریش و تأسیس فرهنگسراها، نمایشگاهها، کتابخانه‌ها و... بماند. ما چشممان مثل همه مردم به ظاهر امر است. چشم باطن البته به ذهن ناهشیار بستگی دارد.

اگر یک بار قرار شد در کشور اسلامی ما اتفاق مهمی رخ دهد و کارنامه دیوان سالاران و کلان مدیران خاطی را مورد بررسی دقیق قرار دهند و به اصطلاح موراز ماست بکشند یعنی میان مدیریت شریف و مدیریت همه فن حریف تمیز قایل شوند، تفاوت نباید آن قدر وحشتناک باشد که خدای نکرده به تیر باران و حبس ابد و قطع عضو منجر شود. می توان از میزان قدرت و درجات مسند معجز کاست و فرد خاطی را مصدر امر کوچک‌تری کرد تا هم سزای خطا در جامعه دانسته و شناخته شود و هم نفس خدمت لوٹ نشود، در عین حال کار جای دیگری هم که لنگ مانده از قبیل کفایت او به سامان برسد.

فلذا پیشنهاد می شود که آقای کرباسچی اگر محکوم شدند به شهرداری شهر رشت منصوب شوند.

گیله‌وا



یادواره استاد دکتر معین

گرامیداشت بیست و هفتمین سال درگذشت محقق و ادیب بلندمرتبه معاصر در دو نوبت صبح و عصر روز پنجشنبه ۷۷/۴/۱۱ در محل آرامگاه وی در آستانه اشرفیه برگزار شد. در مراسم صبح که با حضور مقامات دولتی، اجرایی و انتظامی شهرستان و جمعی از اهالی شهر آستانه اشرفیه برگزار شد آیت‌الله امین‌آبادی امام جمعه شهر سخنانی بیان داشتند. در مراسم عصر که به دعوت دانشگاه گیلان به عمل آمد جمعی از شاعران، نویسندگان، و محققان از سراسر گیلان شرکت داشتند. در این مراسم خانم دکتر مهدخت معین دختر آن روانشاد و استاد جعفر خمایی‌زاده سخنرانی کردند و چند قطعه شعر نیز در وصف استاد و مناسبت مراسم حال قرائت گردید.

سخنرانی دکتر شمیسا

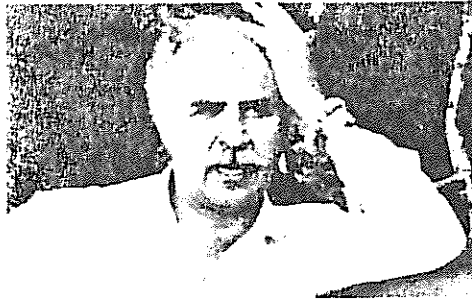
و «فرمالیسم روسی»

به دعوت دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت، دکتر سیروس شمیسا شاعر و منتقد معاصر و استاد دانشگاه، دهم خرداد ماه سال جاری در سالن آمفی تئاتر دانشگاه آزاد اسلامی رشت به ایراد سخنرانی پرداخت. موضوع سخنرانی وی که در باره «فرمالیسم روسی» ایراد شد و با پرسش و پاسخ همراه بود حدود ۴ ساعت به طول انجامید و با استقبال زیاد دانشجویان و اساتید مواجه شد. از این نویسنده و ادیب گیلانی تاکنون بیش از ده کتاب معتبر ادبی منتشر شده است.

دریای خزر

میراث طبیعی مشترک ۵ کشور جهان

اجلاس بین‌المللی بررسی مسایل زیست‌محیطی دریای خزر ماه گذشته در هتل بزرگ رامسر برگزار شد. در این نشست دو روزه مسایل زیست‌محیطی این بزرگ‌ترین دریاچه عالم با حضور ۴۰ تن از نمایندگان کشورهای حاشیه دریای خزر یعنی قزاقستان، روسیه، ترکمنستان، آذربایجان و ایران و نیز اتحادیه اروپا، سازمان خواروبار جهانی، سازمان بین‌المللی انرژی اتمی، دفتر عمران سازمان ملل و سازمان جهانی کشاورزی تشکیل شد. در این نشست هم‌چنین تشکیل صندوق بین‌المللی کمک به محیط زیست دریای خزر به تصویب رسید. دریای خزر به‌خاطر منابع نفتی بیکران هم‌اکنون از نظر آلودگی محیط زیست یکی از حساس‌ترین کانون‌های زیست‌محیطی جهان معرفی شده و بحث درباره آن از نقطه‌نظر مسائل سیاسی و اقتصادی موضوع روز می‌باشد.



بزرگداشت دکتر عطاءالله فریدونی

ساعت ۹ صبح روز جمعه ۷۷/۴/۱۲ به مناسبت نهمین سال درگذشت عطاءالله فریدونی شاعر و پزشک انسان دوست شمالی مراسمی در گورستان سلیمان داراب رشت برگزار شد. این مراسم با حضور گروهی از شاعران، نویسندگان، و پزشکان گیلانی در منزل آن مرحوم ادامه یافت. در ادامه، ابتدا علی صدیقی ضمن تسلیت این ضایعه به خانواده دکتر فریدونی از سوی آن‌ها از شاعران و نویسندگان حاضر تشکر و قدردانی نمود. آن‌گاه نصرت رحمانی شعری در رثای دکتر فریدونی قرائت کرد. غلامرضا مرادی غزلی از بهمن صالحی را با عنوان اندوه بهاری خواند. مراسم با قرائت قصه‌ای از خانم هاشمی ادامه یافت. سپس صدای شعرخوانی دکتر فریدونی پخش گردید. مهدی پیربازاری شعری از نصرت رحمانی را با گیتار اجرا نمود. رحمت موسوی غزلی قرائت کرد. موسی علیجانی، آوازی از غلامحسین بنان را اجراء کرد. هادی میرزائزاد موحّد غزلی برای حاضران قرائت کرد. و در پایان برنامه خانم فرهنگی، همسر دکتر عطاءالله فریدونی ضمن شکر از حضار، درباره دکتر فریدونی سخن گفت و شعری از کتاب «رایحه درد» او را قرائت کرد.

همایش بین‌المللی تاریخ علم در ایران

و سخنرانی پژوهشگران خارجی درباره کوشیار گیلی

همایش بین‌المللی «تاریخ علم در ایران» با شرکت پژوهشگرانی از کشورهای آمریکا، فرانسه، روسیه، ایتالیا، تاجیکستان، سوئیس، آلمان، هلند و ایران روز ۱۷ خردادماه در دانشگاه تهران برگزار شد.

در این همایش حدود ۳۰ پژوهشگر صاحب نام خارجی و ۱۵ پژوهشگر ایرانی مقالاتی در زمینه‌های تاریخ، ریاضیات، نجوم، پزشکی و فن‌آوری در ایران ارائه داشتند. گفتنی است که پیش از تشکیل همایش به همت و ابتکار مهندس محمد باقری پژوهشگر و کوشیار شناس ایرانی و دعوت دانشگاه گیلان، سه تن از اساتید خارجی به رشت آمده و در روز شنبه ۱۶ خرداد ماه در محل دانشکده علوم پایه درباره زندگی و آثار کوشیار گیلی دانشمند و منجم برجسته گیلانی و ایرانی که منشاء خدمات علمی بارز در دنیای آن روز و تمدن جهانی شد سخنرانی کردند.



شیون فومنی

و سلامتی باز یافته

شیون فومنی شاعر نام آشنا و پرآوازه گیلانی که سال‌ها از بیماری شدید کلیه رنج می‌برد در عمل پیوندی که ماه گذشته داشت موفق شد سلامتی خود را باز یابد و بار دیگر بی‌دغدغه خاطر به زندگی هنری خود ادامه دهد. از شیون فومنی حداقل ۵ کاست شعرگیلیکی با صدای گرم خود او ضبط و در میان خانواده‌های گیلانی و غیرگیلانی پخش شده است که دست به دست می‌چرخد. اشعار فارسی او در دو مجموعه چاپ و منتشر شده است.

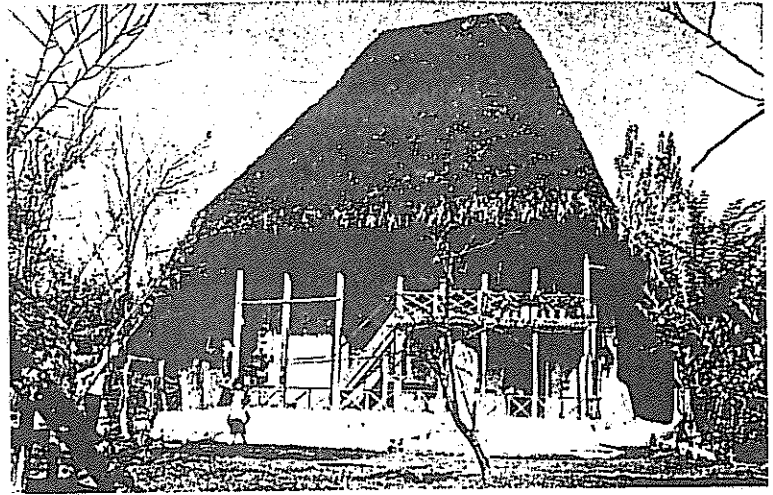


شبکه باران

شبکه استانی سیمای مرکز گیلان که به نام شبکه باران نامگذاری شده است در روز ۱۳ تیر مصادف با سالگرد ولایت حضرت مهدی (عج) افتتاح شد. بنا به اظهار مدیرکل صدا و سیمای گیلان برای نصب، تجهیز و راه‌اندازی این شبکه که قرار بود نخست در بهمن ماه سال گذشته و بعد در ۱۲ فروردین امسال افتتاح شود، حدود ۳۰ میلیارد ریال هزینه شده است. همچنین به گفته ایشان قرار است مونتئورینگ ماهواره‌ای نیز در این مرکز ایجاد شده و برنامه‌های قابل انطباق با جامعه از طریق آن ضبط و از شبکه پخش شود. شبکه باران همه روزه با قدرت ۱۰ کیلووات برنامه پخش می‌کند که بر روی باندها U. H. F کانال ۲۸ قابل دریافت است.

موشک کاغذی و جشنواره زلین

فیلم سینمایی «موشک کاغذی» به کارگردانی فرهاد مهران‌فر که در جشنواره بین‌المللی شهر «زلین» (واقع در جمهوری چک) شرکت داده شده بود جایزه ویژه هیات داوران را به خود اختصاص داد. در این جشنواره سینمایی که از تاریخ ۲۵ تا ۲۹ ماه مه (۴ تا ۸ خرداد) برگزار شده است دهها فیلم ویژه کودکان و نوجوانان از کشورهای مختلف شرکت داده شد. از فرهاد مهران‌فر کارگردان مطرح و موفق گیلانی فیلم موفق و سرشار از احساس «درخت جان» را در جشنواره شانزدهم فیلم فجر دیده‌ایم که توفیق چشمگیری داشته است.



برنامه‌های توسعه و ضرورت بهسازی خانه‌های روستایی

دکتر حسن افراخته

استاد دانشگاه سیستان و بلوچستان

مقدمه:

یکی از اهداف اساسی توسعه، تأمین نیازها و خواسته‌هایی است که منجر به بهبود کیفیت زندگی و بهزیستی اجتماعی مردم می‌شود؛ یکی از مهمترین این نیازها، مسکن و محیط زیست مناسب است. برخورداری از مسکن مناسب حق مسلم اجتماعی افراد می‌باشد. (۱) مقاله حاضر با تکیه بر مطالعه موردی روستاهای پاکوهی غرب گیلان بر آن است که نشان دهد، مسکن بومی و معماری محلی ناحیه فوق تا چه اندازه با نیازها و خواسته‌های ساکنان دستیابی به توسعه متوازن هماهنگی دارد. برای این منظور ابتدا موازین و شرایط مسکن مناسب از نظر می‌گذرد. آنگاه این موازین در مسکن روستایی مذکور مورد بررسی قرار می‌گیرد. در پایان ضمن نتیجه‌گیری، پیشنهاداتی مطرح می‌گردد.

فرضیه تحقیق:

مسکن سنتی و معماری بومی ناحیه روستایی پاکوهی غربی گیلان با نیازها و خواسته‌های جسمی، روانی، بهداشتی و سلامتی ساکنانش هماهنگی ندارد.

روش تحقیق:

تألیف مقاله با استفاده از روشهای کتابخانه‌ای و میدانی صورت گرفته است. معرفی موازین و شرایط مسکن مناسب با مراجعه به منابع موجود در ادبیات توسعه به دست آمده و برای درک ویژگیهای مسکن ناحیه روستایی کوهپایه‌های غرب گیلان از ناحیه تالش در شمال تا ناحیه شفت در جنوب، با نمونه‌گیری خوشه‌ای، ۴۷ خانه از نزدیک مورد بررسی قرار گرفت و فرم مربوط به خانه‌ها از نظر شکل خانه و ضمایم آن، قدمت بنا، مصالح ساختمانی، فضای نورگیری و تهویه، وسایل گرماساز

پسران بزرگتر از ۸ سال نباید دارای اتاق خواب مشترک باشند. به عقیده روانشناسان، کودکان بالاتر از ۲ سال نباید در اتاق خواب پدر و مادر بخوابند.^(۲)

۳- تأمین راحتی و نظافت:

برای نظافت شخصی باید آب سالم و به مقدار کافی در دسترس باشد. پاکیزگی دستها نقش مهمی در جلوگیری از بیماری‌ها دارد. پاکی و نظافت خود عاملی برای رشد روحیه خوب می‌باشد. اگر آب در داخل خانه تأمین نگردد، بدیهی است که به مقدار کافی مورد استفاده واقع نخواهد شد از این رو برای تأمین نظافت و حفظ سلامت و راحتی باید آب سالم و به مقدار کافی مستقیماً در منزل تهیه شود. حدود ۷۵ لیتر آب برای هر نفر در روز لازم است.^(۳)

خانه باید دارای دستشویی و ظرفشویی مناسب باشد. ارتفاع ظرفشویی از کف آشپزخانه باید ۶۰ سانتی متر باشد. ساختمان خانه باید به گونه‌ای باشد که به آسانی رفت و روب شود و درزها قابل پوشاندن باشد تا از نفوذ موش و حشرات در امان باشد. دستشویی بهداشتی از ضروریات یک خانه مناسب است.

۴- جلوگیری از سوانح:

خانه باید از نظر مصالح ساختمانی مقاوم باشد. احتمال آتش‌سوزی اماکن باید به حداقل کاهش یافته و خطر پرت شدن انسان از گوشه و کنار و زوایای خانه‌ها موجود نباشد.

ویژگیهای خانه‌های روستایی مورد مطالعه:

خانه‌هایی روستایی کوهپایه‌ای گیلان دو طبقه‌ای و با استفاده از چوب ساخته شده است. فضای بین چوبها با کاهگل پر می‌شود. در طبقه اول یک یا دو اتاق وجود دارد که از پیرامون به چند طویله دام محدود می‌گردد. طبقه دوم درست روی اتاقهای پایین قرار دارد ولی روی طویله‌ها را فضایی باز، دارای ستونهای عمودی چوبی به نام «تلاز»^(۴) تشکیل می‌دهد. دو طبقه بوسیله یک پلکان چوبی با شیب حدود ۵۰ درجه و به ارتفاع حدود پنج‌متر به یکدیگر مرتبط می‌گردد. در قسمت ورودی به اتاقهای پایین ابتدا فضایی به نام «تجر»^(۵) وجود دارد که از داخل آن پلکان به طبقه بالا مرتبط می‌شود. منافذ دایره‌ای به قطر حدود ۳۰ سانتی‌متر به اتاقها نور می‌رساند. کف اتاقها، «تجر» و «تلاز» را گلمالی می‌کنند. ابعاد اتاقها حدود ۳×۳ متر است. سقف شیبدار خانه‌ها از گالی پوشانده می‌شود. این گونه خانه‌ها در نمونه مورد بررسی ۳۴ درصد مسکن را تشکیل می‌دهد.

و تأسیسات و نیز تعداد ساکنان هر اتاق با مراجعه مستقیم به خانواده‌ها تکمیل شد. آنگاه شرایط و ویژگیهای موجود با شرایط و ویژگیهای مسکن مناسب مقایسه و هماهنگی یا عدم هماهنگی آنها مورد بررسی قرار گرفته است.

موازین و شرایط مسکن از نظر اهداف توسعه:

چون یکی از اهداف توسعه، تأمین شرایط مناسب برای سلامتی جسمی و روانی و جلوگیری از بیماریها (بهداشت) می‌باشد، خانه‌سازی و بهداشت مسکن را جزء برنامه‌های سالم‌سازی محیط قرار می‌دهند.

از نظر بهداشتی، موازین و شرایط مسکن را می‌توان در چهار عنوان خلاصه کرد:

۱- تأمین احتیاجات اساسی جسمی شامل:

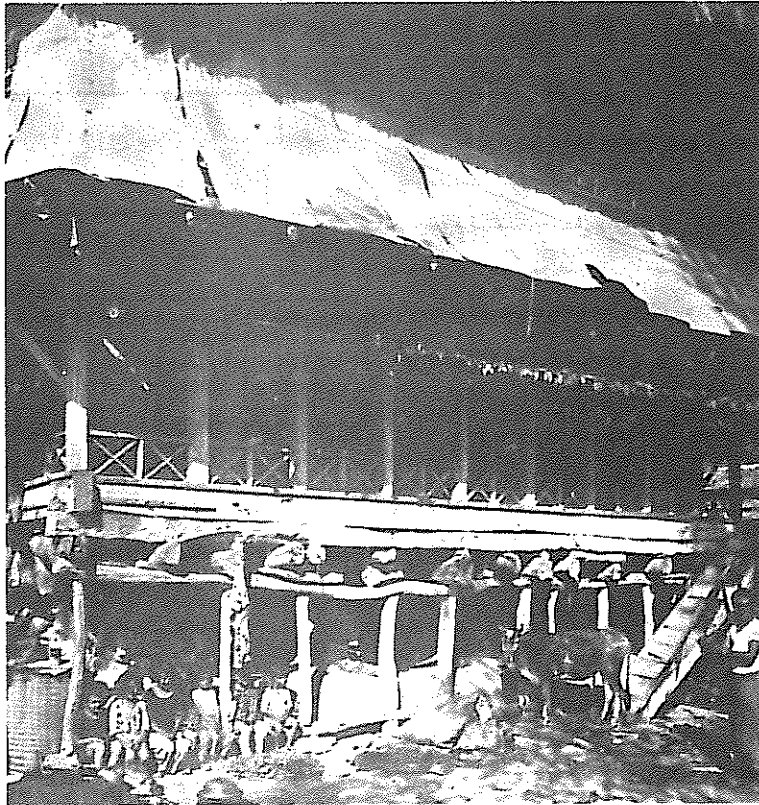
- تهویه و تنظیم دما: در منازل مطلوب، حفظ درجه حرارت و تنظیم آن کاملاً میسر است. گرم کردن زیاد از حد اتاق در زمستان، کار صحیحی نیست تا لزوم باز کردن درب اتاق یا پنجره را پیش آورد. تبادل هوای اتاق لازم است وگرنه می‌تواند موجب آلودگی هوای اتاق گردد.

- تابش نور خورشید: در فصل زمستان نور باید به داخل اتاق بتابد. برای این کار لازم است نسبت سطح پنجره به سطح کف اتاق در عرض جغرافیایی شمال ایران حداقل ۱۵ درصد باشد.^(۶)

- وسعت کافی: اگر بین دو رختخواب یا دو تختخواب کمتر از یک متر فاصله باشد، امکان انتشار بیماری‌های مسری وجود دارد.^(۷)

۲- تأمین احتیاجات اساسی و روانی:

کمال مطلوب آن است که برای هر نفر یا حداکثر دو نفر یک اتاق در اختیار باشد دختران و



در خانه‌هایی که مورد بازسازی قرار گرفته است، فضای نورگیری اتاقهای طبقه بالا به پنجره کوچکی به ابعاد حدود ۵۰ × ۶۰ سانتی متر ارتقاء یافته، پوشش بام آنها را ورقه‌های شیروانی تشکیل می‌دهد و یا طویل‌دام‌ها از ساختمان مسکونی مستقل گردیده و به گوشه‌ای از فضای مسکونی نقل مکان کرده است. خانه‌های بازسازی شده ۴۲/۵ درصد خانه‌های مورد مطالعه را تشکیل داده است. خانه‌های جدید به این شکل بنا می‌شوند که ابعاد اتاقهای طبقه بالاتر بزرگتر شده و «تلاز» حذف می‌گردد و یا به حداقل مقدار (به ابعاد ۱ × ۲ متر) کاهش می‌یابد. تعدادی نیز یک طبقه ساخته شده که در واقع مقیاس خانه را از نظر ارتفاعی کاهش داده‌اند. جدول شماره ۱ خانه‌ها را بر حسب قدمت آنها نشان می‌دهند.

جدول شماره ۱: توزیع خانه‌های مورد مطالعه بر اساس تاریخ احداث بنا

انواع خانه‌ها	تعداد	درصد
بازسازی شده	۲۰	۴۲/۵
جدید	۱۱	۲۳/۵
قدیم	۱۶	۳۴
جمع	۴۷	۱۰۰

منبع: بررسی محلی

جدول شماره ۲: توزیع خانه‌ها را بر حسب تعداد طبقات آنها نشان می‌دهد.

نوع خانه	تعداد	درصد
یک طبقه	۵	۱۰/۶
دو طبقه	۴۲	۸۹/۴
جمع	۴۷	۱۰۰

منبع: بررسی محلی

خانه‌های آجری با سبک شهری نیز ۴/۳ درصد خانه‌های مورد مطالعه را تشکیل می‌دهد (جدول شماره ۳).

جدول شماره ۳: توزیع خانه‌های مورد مطالعه بر اساس مصالح ساختمانی

نوع مصالح خانه	تعداد	درصد
چوبی و گلی	۴۵	۹۵/۷
آجری	۲	۴/۳
جمع	۴۷	۱۰۰

منبع: بررسی محلی

هماهنگی خانه‌ها با موازین و شرایط مسکن مناسب: ۱- تأمین احتیاجات اساسی جسمی

در این خانه‌ها افراد با طور سنتی و بر اساس نیاز جهت مقابله با گرمای تابستان از اتاقهای طبقه دوم و «تلاز» استفاده می‌کنند و در فصل زمستان به اتاقهای طبقه پایین پناه می‌برند. در فصل زمستان وسایل گرم‌کننده منازل اغلب بخاری هیزمی و چراغ نفتی می‌باشد (جدول شماره ۴).

جدول شماره ۴: توزیع مسکن بر اساس وسایل گرم‌زا

نوع وسایل گرم‌زا	تعداد	درصد
آتش هیزم	۱	۲/۱
چراغ نفتی	۲۰	۴۲/۵
بخاری هیزمی	۲۴	۵۱/۲
بخاری نفتی	۲	۴/۲
جمع	۴۷	۱۰۰

منبع: بررسی محلی

چون اغلب اتاقها فاقد پنجره‌اند، در صورت روشن کردن چراغ و بخاری اتاقها به شدت گرم می‌شود و در صورت خاموش کردن آنها یا باز کردن درب، اتاق به شدت سرد می‌شود که تغییر ناگهانی دما، زمینه‌ساز بیماریهایی چون سرماخوردگی برای ساکنان می‌گردد.

از نظر تهویه، مسکن فاقد پنجره مناسب می‌باشد. به علاوه اغلب موارد جایگاه دام و

ابزارآلات کشاورزی به مسکن انسانی متصل است (جدول شماره ۵). این امر نه تنها تهویه اتاقهای مسکونی زمستانی را با مشکل مواجه می‌سازد، بلکه از نظر بهداشتی نیز مشکلاتی ایجاد می‌کند که از آن سخن گفته خواهد شد.

جدول شماره ۵: توزیع مسکن بر اساس طرز قرار گرفتن آنها نسبت به جایگاه دام و ابزارآلات کشاورزی

نوع مسکن	تعداد	درصد
مستقل	۲۸	۵۹/۵
متصل	۱۹	۴۰/۵
جمع	۴۷	۱۰۰

منبع: بررسی محلی

از نظر نورگیری درصد بالایی از مسکن دارای نورگیری نامطلوب هستند زیرا اتاقهای مسکونی بخصوص اتاقهای مورد استفاده فصل زمستان، توسط طویل و «تجر» محاط شده و نور به آنها نمی‌رسد. خانه‌های اصلاح شده تا حدی از نور خورشید منتفع می‌شوند اما به هیچ وجه مطابق استانداردهای معمول که سطح پنجره باید ۱۵ درصد سطح کف اتاق باشد، نیست. در مجموع فضای نورگیری روزانه‌ای بیش نیست که در محیط همیشه ابری ناحیه، مولد بیماریهای مختلف می‌باشد. جدول شماره ۶ مسکن را بر حسب چگونگی نورگیری نشان می‌دهد.

جدول شماره ۶: توزیع مساکن بر حسب چگونگی نورگیری

نورگیری	تعداد	درصد
خوب	۵	۱۰/۶
متوسط	۲۱	۴۴/۷
نامطلوب	۲۱	۴۴/۷
جمع	۴۷	۱۰۰

منبع: بررسی محلی

از نظر فضای مورد نیاز، گرچه در تابستان به علت استفاده از فضای اتاقهای طبقه دوم و «تلاز» جهت خواب و استراحت مشکلی وجود ندارد، اما در زمستان به علت محدودیت اتاق قابل استفاده خانواده‌ها در تنگنا به سر می‌برند که از آن سخن گفته می‌شود.

۲- تأمین احتیاجات اساسی روانی:

همانطور که گفته شد، هر نفر یا حداکثر هر دو نفر باید یک اتاق در اختیار داشته باشند. دختران و پسران بزرگتر از ۸ سال نباید دارای اتاق خواب مشترک باشند. از نظر روانشناسی کودکان بالاتر از ۲ سال نباید در اتاق خواب پدر و مادر بخوابند اما در مساکن مورد بررسی در فصل تابستان از نظر کمی فضای نسبتاً کافی برای خواب و استراحت وجود دارد اما در فصل زمستان به دلیل اینکه گرم کردن چنین منزلی به آسانی میسر نمی‌باشد، در هر اتاق باید بطور متوسط ۴/۳۴ نفر با انحراف معیار ۱/۹ زندگی کنند، چنین تراکمی نمی‌تواند متناسب نیازهای روانی و روحی مردمی باشد که باید ترکیب جنسی و سنی متفاوت از محصل تا کارگر، از پیر گرفته تا جوان در آن زندگی کنند، موارد فراوانی از نابسامانیهای ناشی از این وضعیت قابل مشاهده است.

۳- تأمین راحتی و نظافت:

هیچ یک از خانه‌ها دارای آشپزخانه و ظرفشویی نمی‌باشند و پز در داخل اتاق صورت می‌گیرد. شستشو باید در کنار چاه یا کنار رودخانه صورت گیرد که با توجه به بارندگیهای مداوم ناحیه، آلوده بودن آب رودها و سرمای زمستان مشکلات فراوانی دربر دارد.

هیچ یک از خانه‌ها آب، دستشویی و حمام در داخل خود ندارند. توالت‌های محقر و غیر بهداشتی در محوطه خانه وجود دارد که درب آن را اغلب با

تکه‌ای گونی می‌پوشانند. شستشوی دستها با مواد پاک‌کننده (صابون و...) پس از استفاده از توالت مرسوم نیست. حمل آب کافی به توالت کار دشواری است. در سرمای زمستان و در شرایط بارندگی مداوم، استفاده از آب رودخانه به منظور شستشوی دست میسر نیست.

جایگاههای نگهداری دام، متصل به اتاقهای مسکونی، گذشته از اینکه تهویه اتاق را مختل می‌سازد، اتاقها را به طور مستقیم در معرض آلودگی‌ها قرار می‌دهد.

۹۷/۸ درصد خانه‌ها با توجه به ترکیب گلی که در کف اتاق مورد استفاده قرار گرفته، قابل شستشو نمی‌باشند. پوشاندن درزها میسر نیست در نتیجه دارای انواع حشرات و موش و سوسک می‌باشد. در بعضی از خانه‌ها جهت مبارزه با موش، گربه نگه داشته می‌شود.^(۸)

در فصل تابستان گرچه فضای کافی برای استراحت خانوار در اختیار می‌باشد، اما در فضای باز «تلاز» مهار حشرات و پشه‌ها میسر نیست و نمی‌توان در فضای باز لحظه‌ای آرامید و درد نیش مگس و پشه کمتر از رنج تراکم زمستانی اتاق نمی‌باشد.

در نتیجه، فقدان بهداشت سبب شده است که سرماخوردگی و آنفولانزا، بخصوص در فصل زمستان پدیده‌های معمول و رایج باشد. در ۱۵ درصد خانواده‌ها افراد آشکارا دچار روماتیسم هستند.

ضعف و کم خونی‌های ناشی از امراض انگلی به فراوانی شایع است و همانطور که می‌دانیم از نظر علمی یکی از مهمترین راههای سرایت این بیماری توالت‌های غیر بهداشتی می‌باشد.^(۹)

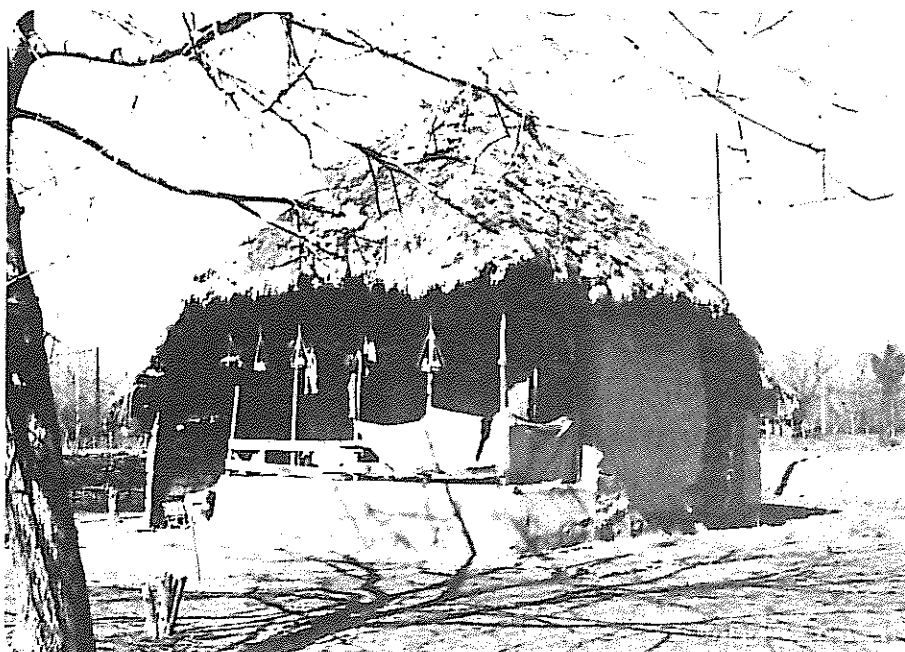
۴- جلوگیری از سوانح:

خانه‌های مورد بررسی با توجه به اسکلت چوبی و کاهگل مورد استفاده در آنها از نظر سوانحی چون زمین لرزه تقریباً در امان اند چنانکه در زلزله مهیب سال ۱۳۶۹، خسارات وارده اندک بود.

مواردی که ساقه‌های برنج پوشش بام‌ها را تشکیل می‌دهد، خطر آتش‌سوزی بیشتر است. تبدیل گالی به ورقه‌های شیروانی، خطر آتش‌سوزی را کاهش داده، اما دو عیب عمده دارد: اول سر و صدای بارندگی به دلیل باز بودن فضای «تلاز» مزاحمت ایجاد می‌کند. دوم آنکه حفاظت از گرمای تابستان و سرمای زمستان مشکلتر می‌گردد. پلکانهای چوبی شیبدار بدون حفاظ و «تلاز»های مرتفع احتمال پرت شدن افراد را افزایش می‌دهد. چنانکه در ۲۰ سال اخیر، در نمونه مورد بررسی، دو مورد پرت شده منجر به فوت، یک مورد منجر به معلول شدن فرد گزارش شده و فرد معلول هم اکنون زنده است. دو مورد کار شکسته‌بندی و زخمی شدن به بستری شدن در بیمارستان ختم شده و ۳۸ مورد زخم‌ها و شکستگی‌های سرپایی گزارش شده است.

نتیجه‌گیری:

از مقایسه شرایط موجود خانه‌های مورد مطالعه



با موازین و شرایط مسکن مناسب چنین نتیجه گرفته می‌شود که مسکن موجود و معماری سنتی ناحیه روستایی پایکوه‌های غربی گیلان با نیازها و خواسته‌های جسمی، روانی، بهداشتی و سلامتی ساکنانش هماهنگی ندارد؛ امکان تنظیم دمای اتاق وجود ندارد. تهویه و نورگیری مسکن به خوبی صورت نمی‌گیرد. خانه‌ها فاقد فضای کافی برای استراحت در تابستان و زمستان است. تأسیسات بهداشتی در خانه‌ها وجود نداشته و خطر پرت شدن ساکنان از گوشه و زوایای خانه‌ها وجود دارد.

بنابراین سخنان به ظاهر دلنشینی که به دفاع و به نشانه حمایت از معماری محلی و اعاده آن سر داده می‌شود^(۱)، با واقعیت‌های موجود مطابقت ندارد. این نوع معماری در واقع سازشی اجباری با واقعیت‌های طبیعی و محدودیت‌های اقتصادی و اجتماعی بوده است. ساکنان این نوع مسکن با گرفتاریهای روز مره دست و پنجه نرم می‌کنند. اما دوام و بقای این نوع مسکن به دو عامل بستگی دارد:

اول اینکه الگوی مناسبی از طرف مسئولان و مروجان برای خانه‌سازی ارائه نشده است. بعد از زلزله سال ۱۳۶۹ بنیاد مسکن در طراحی مسکن جدید تنها به مقاومت ساختمان در برابر زلزله توجه کرده و به کلاف‌بندی بتن آرمه‌ای عمودی و افقی خانه‌ها تأکید نمود. این امر که با توان اقتصادی مردم هماهنگی نداشت، به نتیجه نرسید. در صورتی که خانه‌های چوبی را می‌توان به سبکی بنا کرد که هم در مقابل زلزله مقاوم باشد و هم با نیازهای اساسی زندگی ساکنان هماهنگی داشته باشد.

دومین عامل مهم، محدودیت‌های اقتصادی است. گرانی مصالح ساختمانی، هزینه‌های بالای چوب‌بری با توجه به تکنولوژی قدیمی اره موتوری و هزینه‌های یدکی و سوختی آن، با درآمدهای خانوار هماهنگی ندارد. ۸۵ درصد خانوارها دارای زمین کمتر از یک هکتار هستند. متوسط مساحت زمین‌های هر خانوار ۲۶۰۰ متر مربع است که در بهترین شرایط موجود می‌توانند ۴۶۰ کیلو برنج سفید در سال تولید نمایند^(۲). ۴/۳ درصد از ساکنان که خانه‌های آجری بنا کرده‌اند، کسانی هستند که فرزندان‌شان در شهرهای بزرگ به کار مشغولند و هزینه بنای خانه را به عهده گرفته‌اند. بنابراین در صورت رفع محدودیت‌های اقتصادی و حمایت‌های

ترویجی و فنی، بومیان متمایل به تغییر و اصلاح این معماری می‌باشند.
پیشنهاد:

محیط زیست نامطلوب از عوامل مهم و مؤثر در تشدید مهاجرت‌های رکودی روستایی است که عواقب ناگواری در بر دارد. هیچ نوع توسعه متوازی بدون توجه به تأمین نیازها و خواسته‌های جسمی و روانی مردم روستا حاصل نمی‌شود. در کشور ما بخش قابل توجهی از منابع درآمدی در اختیار دولت است. شایسته آن است که جهاد خانه‌سازی با استفاده صحیح و صرفه جویانه از بخشی از این منابع ادامه یابد. در این مورد رعایت نکاتی در دو زمینه الزامی است:

اول: طراحی الگوی معماری مناسب با ویژگیهای اقلیمی و اقتصادی از طریق مشارکت مردم و بررسی کارشناسانه با رعایت اصول فنی، بهتر است خانه‌ها یک طبقه بنا شوند، سرویسهای بهداشتی داشته باشند. فضای مسکونی از ضمایم تولیدی خانه مستقل گردد. ضمایم تولیدی خانه‌ها با توجه به اقتصاد روستایی بهای لازم داده شود. پنجره‌ها و دریهای متحرک بیشتر شود تا در فصل تابستان امکان استفاده از فضای باز، ضمن کنترل ورود حشرات موجود باشد و نورگیری اتاقها تسهیل گردد.

دوم: تسهیلاتی جهت تأمین مسکن روستایی فراهم گردد. از تولیدکنندگان مصالح ساختمانی و تولیدکنندگان مسکن روستایی حمایت منطقی به عمل آید.

امر سنددار کردن خانه‌های روستایی بدون ضوابط دست و پاگیر اداری انجام گیرد. دست واسطه‌ها در توزیع مصالح ساختمانی کوتاه گردد.

منابع و یادداشت:

- ۱ - قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ۳۱.
- ۲ - اهلر واستیل، بهسازی شهر و روستا، ترجمه ناصر رازقی، جلد دوم، نشر جهاد دانشگاهی، تهران، سال ۱۳۵۹، ص ۱۷۶.
- ۳ - همان منبع.
- ۴ - همان منبع.
- ۵ - همان منبع.
- ۶ - Talār.
- ۷ - Tajar.
- ۸ - کاظم سادات اشکوری، «تأملی در مسکن مربوه»، گیلان‌نامه، جلد اول به کوشش م. پ. جکناجی. ۲۰ مهر

۱۳۶۶، ص ۱۰۴.

۹ - اهلر واستیل، بهسازی شهر و روستا، ص ۲۹۱.

۱۰ - نسیم ایران‌منش، «بررسی معماری بومی شمال ایران به منظور شناختن خصوصیات قابل استفاده برای مسکن روستایی»، مجموعه مقالات دومین سمینار سیاستهای توسعه مسکن در ایران، جلد اول، وزارت مسکن و شهرسازی، ۱۳۷۴، ص ۱۵۱-۶.

۱۱ - حسن افراشته، «فقر روستایی - امل و راه حل‌ها»، مجموعه مقالات گردهمایی بررسی مسئله فقر و فقرزدایی، جلد دوم، تهران، سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۵، ص ۱۴۱-۱۵۸.

و نیز مراجعه شود به:

- مسکن حداقل، وزارت مسکن و شهرسازی، تهران، ۱۳۷۰.

- ب. لوتون جغرافیای سکونت، ترجمه محمد ظاهری، دانشگاه تربیت معلم تبریز، ۱۳۷۴.

- کریستیان برمرزه، مسکن و معماری در جامعه روستایی گیلان، ترجمه علاءالدین گوشه گیر، نشر مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۷۰.

از دوست مهربان آقای امیران آشوغ به خاطر زحماتی که در بازخوانی مقاله متحمل شده‌اند سپاسگزاری می‌نمایم.

گیلکان منتشر کرده است:

بعد از سالها انتظار منتشر شد:

شهرهای گیلکی

افراشته

نمونه‌ای از بار باره‌های



گردآوری و برگردان به فارسی
محمود پاینده گزیده‌دوی

قابل وصول با پست سفارشی از هر نقطه کشور

در ازای ۱۰۰۰ تومان تمیر

رشت: صندوق پستی ۱۷۳۵ - ۴۱۶۳۵

نشر گیلکان



یک عمر تلاش فرهنگی

پای صحبت جعفر خمami زاده، معلم، مؤلف و مترجم سرشناس گیلانی

مهندس «ف. لاقون» نوشته شده بود. (چاپ ۱۳۷۲)
ترجمه کتاب «گوش گیلکی رشت» از پروفیسور کریستنسن دانمارکی.

ترجمه کتاب «دریای خزر» که ترجمه پایان نامه دکتر مفخم پایان به فرانسه است و با تحقیقات و پژوهشهای جدید مترجم به صورت تألیفی مرجع و ارزشمند درآمد.

کتاب دیگری بانام «برنج در گیلان و ولایات جنوبی دریای خزر» از رابینو و لاقون در دست چاپ دارد که قریباً منتشر می شود.

بسیاری از دانش آموختگان گیلانی که اینک به مرز میانسالی رسیده اند و مصدر کارهای برجسته در سطح کشور می باشند از شاگردان استاد خمami زاده اند و از این روی خود را مدیون وی می دانند. گیلهوا به پاس زحمات فراوانی که این معلم دلسوز برای فرهنگ گیلان متحمل شد و تحقیقات چشمگیری که به صورت تألیف و ترجمه منتشر کرده است با ایشان به گفتگویی خودمانی نشسته که در این جا می خوانید:

جعفر خمami زاده متولد ۱۲۹۹ شمسی در رشت است. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در رشت و تحصیلات دانشگاهی را در رشته تاریخ و جغرافیا و علوم تربیتی در «دانشسرای عالی تهران» گذرانده است. بعد از اتمام تحصیل وارد خدمت در اداره فرهنگ گیلان گردید و تا زمان بازنشستگی در سمت های گوناگون مصدر کارهای آموزشی، بازرسی و مدیریتی بوده است.

وی در زمینه تألیف و ترجمه خدمات برجسته ای به گیلان و پژوهشهای مربوط به آن کرده است. یکی از ویژگی های کار او ترجمه آثار رابینو نایب کنسول انگلیس در رشت می باشد که در زمینه شناخت گیلان قدمهای اساسی و اولیه را برداشته بود.

از آثار چاپ شده استاد خمami زاده می توان به شرح زیر یاد کرد: ترجمه ولایات دارالمرز ایران، گیلان از ه. ل. رابینو که چندین بار چاپ شده است.

ترجمه کتاب «روزنامه های ایران از آغاز تا سال ۱۳۲۹ هجری قمری» از رابینو (چاپ ۱۳۷۲)

ترجمه کتاب «صنعت نوغان در ایران» از رابینو که با همکاری

□ آقای خمایی زاده در دو سه سال اخیر شاهد چاپ و انتشار چندین کتاب خوب و مرجع از شما بوده‌ایم. نوغان‌داری در ایران، مطبوعات ایران، گویش گیلکی رشت ... و این بعد از وقفه‌ای دراز مدت که پس از ترجمه کتاب معروف رایینو، ولایات دارالمرز ایران، گیلان پیش آمد، کاملاً چشمگیر بوده است بفرمایید، چه انگیزه‌ای موجب این حرکت شد تا فعالیت خود را بیشتر متمرکز کنید؟

■ استقبال شایان توجه از کتاب ولایات دارالمرز ایران - گیلان مرا بر آن داشت که احساس کنم در آغاز و انجام یک وظیفه عالی انسانی قرار گرفته‌ام و کار من پس از ارائه‌ی یک برگردان به جامعه‌ی فرهنگ پرور کشور نیاز به تلاش بیشتر برای ارائه‌ی چنین آثاری دارد.

اندیشیدم بهتر است کار خود را با آثار او دنبال کنم. پژوهش رایینو در زمینه‌هایی بود که پیش از او کسی درباره‌ی آنها کاری نکرده بود، حاصل کوشش‌های او، آشنایی با تاریخ، کار و گذران زندگی، چگونگی کار کشاورزی و صنعت، شناختن چگونگی تفکر و باورهای مردمی است که دیگر در میان ما نیستند و تلاش در برگردان آنها وظیفه‌ای بود که من برای خود قائل بودم، برگردان آثار رایینو و دیگر کسانی که درباره‌ی گیلان نوشته‌های با ارزشی را بجا گذاشته‌اند، حداقل می‌تواند به عنوان ابراز حق شناسی نسبت به آنان تلقی شود.

□ شما ظاهراً به انگیزه ترجمه کتابی را در دست می‌گیرید، اما در عمل تحقیقی دوباره روی آن انجام می‌دهید، آیا علت خاصی برای این امر وجود دارد؟

■ در برگردان آثاری از زبان بیگانه به زبان خودمان، همواره تلاش داشته‌ام، تا در رعایت امانت هیچگونه غفلتی نداشته باشم و از هرگونه دخالتی در متن کتاب به منظور دلنشین‌تر ساختن آن دوری جویم. من زمانی که یک کتاب از رایینو را در مقابل رویم می‌بینم، فکر می‌کنم، پژوهشگری چون او اگر در زمان ما بود و می‌خواست دست به چنین کاری بزند چه می‌کرد؟ به همین سبب سعی می‌کنم، نظر و عقیده‌ی او را البته، نه به دقت و وسواسی که او داشته، بلکه تا حدی که مقبول بنشیند، دنبال کنم. چنین برداشتی مرا می‌دارد، بررسی و پژوهش خود را از زمان نویسنده تا امروز پیگیری کنم تا

آنان که به خواندن این آثار می‌پردازند و یا پژوهشی را درباره‌ی چنین عنوان‌هایی انجام می‌دهند به یافته‌های بیشتری دست پیدا کنند و خود را راضی‌تر ببینند. بنابراین ناگزیر می‌شوم تا به بعضی از شهرها یا مکان‌ها سفر کنم، با توجه به نیاز ناچار می‌شوم از کارخانه‌ها، مزرعه‌ها و کتابخانه‌ها بازدید کنم و با مردم مختلف به گفتگو بنشینم، یادداشت‌ها و عکس‌هایی بردارم و انجام این کارها گاهی سالهای زیادی وقت می‌گیرد.

□ لطفاً در خصوص هر یک از کتاب‌های تازه چاپ خود که در بالا ذکر شد مختصر اشاره‌ای بفرمایید، (صنعت نوغان، روزنامه‌های ایران، دریای خزر، گویش گیلکی رشت و ...)

■ کتاب «صنعت نوغان در ایران» به سال ۱۳۶۸ به مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ارائه گردید، که پس از انجام بررسی‌های لازم و ماندن در صف نوبت، حدود چهار سال بعد، یعنی در سال ۱۳۷۲ چاپ و منتشر گردید، با عنایت به آنچه که در پاسخ پرسش قبلی یاد آور شدم، تدوین این اثر به پژوهش گسترده‌ای نیاز داشت با توجه به اینکه از زمان تألیف کتاب تا برگردان فارسی آن مدتی بیش از سه ربع قرن فاصله افتاده بود پرکردن چنین فاصله‌ای تعلیقی بود که می‌بایست، انجام شود، تا آن که کتاب را می‌گشاید خود را با گزارش ناتمام رویرو ببیند، اگر در برسگهای نخستین سرگذشت ابریشم را می‌خواند در پایان با اطلاعات امروزی نیز آشنا شود، این کتاب گرچه سالهای زیادی از وقت مرا به خود مشغول داشت، ولی باید بگویم که همکاری بی‌شائبه و انباشته از محبت مسئولان اداره کل پرورش نوغان گیلان، زحمت پژوهش را بر من آسان ساخت و از سویی در گرفتن اطلاعات از

ولایات دارالمرز ایران

گیلان

م. ل. رایینو

ترجمه

جعفر خمایی زاده

کارخانه ابریشم خراسان نیز توانستم از محبت فراوان دوستان برخوردار شوم، در سفرهای زیادی که با برخی از مسئولان به مراکز پرورش کرم ابریشم مانند مزرعه آبی پرنیان و پرنده و یا مزرعه‌ی آزمایشی بسیخان که امروز بصورت آموزشکده‌ی به کار پرثمر خود ادامه می‌دهد و با برخورداری از آگاهی‌های آنان در زمینه‌های گوناگون توانستم به هدفی که از این کار داشتم نزدیکتر شوم، به هر تقدیر کتاب در آخرهای سال ۱۳۷۲ چاپ و منتشر گردید.

در مورد کتاب روزنامه‌های ایران از آغاز تا سال (۱۳۲۹ ه ق - ۱۲۸۹ شمسی) که بصورت فهرستی از سوی رایینو با نام «فهرست روزنامه‌های ایران» به وسیله مطبعه عروقه‌الوثقی در رشت به چاپ رسید، باید یاد آور شوم که این فهرست به کوشش آقای ل. بووا M.L. Bovat به زبان فرانسه برگردانده شد و به سال ۱۹۱۳ در صفحه‌های ۲۸۷ تا ۳۱۵ مجله جهان اسلام | Revue du monde musulman به چاپ رسیده است.

گرچه به گفته‌ی پروفیسور ادوارد براون، این برگردان به سبب غلطها و اشتباهاتی که دارد، مورد اعتماد کامل قرار نگرفته، ولی من تنها به خاطر پانوشتهای آن که می‌توانست کمک عمده‌ای برای آشنایی با روزنامه‌های ایران به من بنماید، آنرا مورد مطالعه قرار دادم و پیش خودم فکر کردم، اگر رایینو در این زمان زنده بود، با توجه به اینکه پژوهشگری دقیق و توانا بود، تنها به نقل فهرست بسنده نمی‌کرد، بنابراین سعی کردم تا خلاصه اثر او را کامل کنم، از این رو برای بدست آوردن نسخه‌های اصلی و یا تصویر روزنامه‌های پیوسته شده به کتابخانه‌های موجود تهران و بعضی شهرها مراجعه نمودم با آنان که آگاهی‌هایی در این زمینه داشتند به گرفتن اطلاعاتی پرداختم، این روش در زمینه روزنامه‌های ارمنی زبان نیز دنبال شد، چنانچه در این مورد با کلیساهای تهران و اصفهان تماس گرفتم، و این نوع ارتباط به خارج از کشور نیز کشیده شد، در پی این جستجوها دریافتم که کار رایینو در این مورد کامل نبوده، و در فهرست او تنها به ۲۳۴ روزنامه اشاره شده است در حالیکه تعداد روزنامه‌های موجود به ۱۴۰۰ رسیده است که بقیه آنها صرفاً نتیجه جستجوهای من بوده است، در این کتاب از اصل روزنامه‌ها، تمام یا قسمتی از مهمترین مقاله آن جهت آشنایی با سبک نگارش روزنامه

انتخاب و ارائه گردیده است، این روزنامه‌ها، در عصر کشاکش مردم برای بدست آوردن مشروطه و آزادی بوده، در پایان کتاب تصویرهایی از کلیشه ۱۷۸ روزنامه آورده شده که می‌تواند یادآور تلاش‌هایی باشد که حدود ۹۰ سال آنرا پشت سر گذاشته‌ایم.

«دریای خزر» برگردان فارسی دو جلد کتاب، اثر آقای دکتر لطف‌الله مفخم پایان می‌باشد که به عنوان پایان‌نامه دوره تحصیلی دکتر در فرانسه ارائه نموده‌اند مطالب کتاب در مورد اوضاع جغرافیائی و طبیعی این دریا بود، این کتاب حدود ۱۲ سال وقت مرا گرفت، به شهرها و آبادیهای دور و نزدیک ساحلی و به کتابها و کتابخانه‌های مختلف مراجعه نمودم، مدارک و آمار و عکس‌های زیادی به پیوست آن افزودم، آن‌چه که ناچارم بدان اشاره کنم، اینست که در همه کتابهایی که من افتخار برگردان آنها را به فارسی داشته‌ام، نقشه‌ها و نمودارها و آمارهایی تهیه شد و همانندی خط آنها از کتاب ولایات دارالمرز ایران - گیلان تا کتاب دریای خزر گویاترین امر است، بدیرفتن چنین زحمتی تنها بخاطر قابل استفاده ساختن آنها برای همه کسانی است که جهت انجام پژوهشی به مطالعه یا تحقیق تصویری از آنها نیاز خواهند داشت. بالا آمدن آب دریای خزر در موقعی که کتاب آماده چاپ بود، سبب شد تا از ناشر آن در خواست کنم که فرصت پژوهشی در این مورد را در اختیار من بگذارد، یک نگاه به بخش «بالا آمدن آب دریای خزر» می‌تواند مراجعه‌کنندگان به این بخش را با اطلاعات دقیق آشنا سازد که در روزنامه‌ها نوشته شده بود.

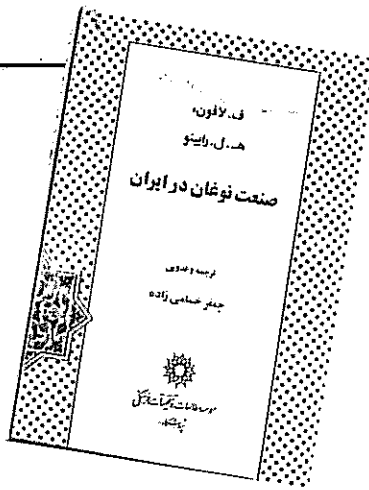
تصویر کتاب گویش گیلکی رشت اثر پژوهشگر بزرگ دنامارکی آرتور کریستن‌سن را دوست دانشور آقای مهندس محمد باقری پژوهشگر جوان به من داده‌اند، یادداشت‌های آلمانی کتاب موجب شد تا بتوانم از کمک‌های دوست از دست رفته‌ام شادروان دکتر رضا مدنی که سمت استادی دانشگاه اشتوتگارت را در آلمان داشت و نیز آقای مهندس اکبر زاهدی و مهندس احمد اسدی که از فارغ التحصیلان دانشگاه‌های آلمان می‌باشند، استفاده کنم، در این کار، کتاب و نوشته‌های شادروان کریم کشاورز و آقایان دکتر عبدالکریم گلشنی و مصطفی فرض‌پور ماچیانی و تنی چند از دیگر دانشوران مطالبی را که مورد نیاز می‌دانستم برگزیدم و

بصورت پانوش در متن آورده‌ام، باید اظهار کنم که آشنایی به کار مؤلف و اینکه چگونه یک دانمارکی با اقامت مدت کوتاهی در رشت توانسته به تألیف اثری شگفت آنهم در دستور گیلکی توفیق یابد، احساس شرم می‌کنم که چرا فرزندان منطقه از دست زدن به اینگونه کارها غفلت کرده‌اند، محبت فراوان ویراستاران محترم کتاب بویژه استاد گرانقدر جناب آقای احمد سمیعی که در پاره‌ای از نکات گیلکی اظهار نظرهای درست و دقیقی ارائه نموده‌اند، مایه امتنان می‌باشد.

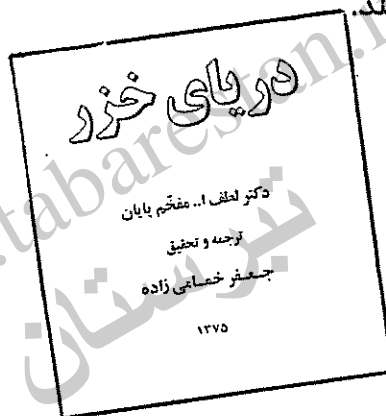
□ کار اصلی و جدی شما در واقع از ترجمه کتاب ولایات دارالمرز ایران - گیلان شروع شد. اگر اشتباه نکرده باشیم پیش از سال ۱۳۵۰ و حدود ۳۰ سال قبل. شنیده‌ایم چهارمین چاپ آن اخیراً به بازار کتاب آمده است، آیا چاپ جدید آن مزیتی بر چاپ‌های گذشته دارد یا عیناً اُفت و تجدید چاپ شده است؟

□ کتاب به عنایت دوست دانشور جناب استاد محمد روشن به بنیاد فرهنگ ایران داده شد و به سال ۱۳۵۰ از سوی آن بنیاد چاپ و منتشر گردید و مورد پسند جامعه‌ی کتابخوان قرار گرفت. با پیروزی انقلاب اسلامی ایران بنیاد یاد شده گویا، با چند مؤسسه دیگر در هم ادغام شدند و مؤسسه تحقیقات و انتشارات علمی - فرهنگی فعلی را تشکیل دادند. در سال ۱۳۵۷ انتشارات طاعتی رشت به توصیه مؤسسه مزبور از من موافقت نامه تجدید چاپ آنرا دریافت نمود که با غلطنامه‌ای در مورد همین کتاب به ایشان دادم تا به آخر کتاب افزوده شود، این کتاب به صورت اُفت با کاغذی نامرغوب و بدون غلطنامه عرضه گردید، در سال ۱۳۶۸ چاپ سوم این کتاب را پشت ویتترین کتابفروشی‌ها، باز هم بصورت اُفت و باز بدون غلطنامه دیدم. در حالی که در بند اول قرارداد ذکر نموده بودند که موافقت مترجم را جلب کنند و حقوق مترجم را هم بپردازند اما از طرف انتشارات طاعتی حتی در این مورد خبری هم به من نداده بودند.

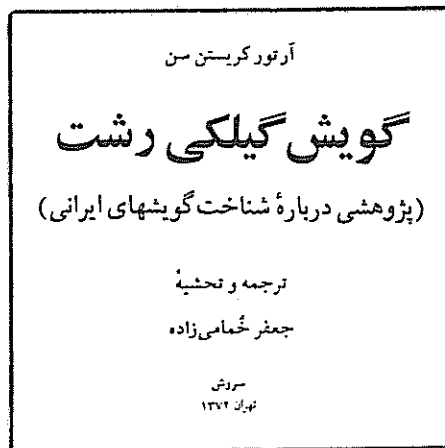
□ آقای خمایی‌زاده شما سالیان دراز منشاء خدمات فرهنگی، آموزشی، و پرورشی در گیلان بوده‌اید، سالها معلم، دبیر، مدرس و مدیر آموزشگاههای شهر ما بودید، بسیاری از تحصیل کرده‌های امروزی گیلانی که



■ دیگر گذشت آن روزی که رئیس فرهنگ خود را معلم بدانند و دلسوز پیشرفت دانش آموزان باشند، به کلاس‌های دبیرستان‌ها سر بزنند و از جریان تدریس همکاران معلم خود چیزهایی درک کنند.



■ کم‌کاری انجمن گیلان شناسی دانشگاه گیلان این گمان را بر می‌انگیزد که چنین انجمنی باید در بیرون از حیطه‌ی سازمان‌های دولتی شکل بگیرد.



شاگرد شما بوده‌اند، با غرور از شما نام می‌برند. از وضعیت فرهنگ، آموزش و پرورش آن زمان برای ما تعریف کنید. می‌دانید که نسل جوان ما بکلی از گذشته خود بریده است، شاید خاطرات شما برای آنان جالب و پندآموز باشد؟

■ در گذشته نام اداره‌ای که بر مدرسه‌های شهر نظارت می‌کرد، «اداره مدارس و اوقاف و صنایع مستظرفه» بود. یعنی کار آموزش و پرورش و اوقاف و میراث فرهنگی را انجام می‌داد، معلم سیمانی محبوب و احترام برانگیز داشت. در کلاس با کلاه می‌نشستیم، کلاه در قسمت جلو مثل کلاه ارتشی‌ها لبه‌دار بود و کلاه پهلوی نامیده می‌شد. دانش‌آموزان در شرایطی سخت درس می‌خواندند و در دانشگاه نیز از دانشجویان ممتاز بودند، امروزه با وجود کلاسهای تقویتی، دبیران خصوصی (ساعتی چند هزار تومان)، و دبیرستان‌های غیرانتفاعی بر عکس شده است، بیشتر دانش‌آموزان از نظر تحصیلی موقعیت خوبی ندارند. دیدن این همه افت تحصیلی در دانش‌آموزان باهوش و مستعد گیلان دردناک است.

در آن هنگام رئیس فرهنگ گیلان آقای مهدی رهبر کسروی بود که مردی کارآمد و سخت‌کوش بود با آغاز سال تحصیلی و شروع کلاسها در دبیرستان‌ها حاضر می‌شد، از نزدیک به امور تحصیلی نظارت می‌کرد، تاکم کاری و خللی در کار تدریس روی ندهد. روزی در یکی از کلاسها متوجه کم‌سوادی معلم شد، او را با خود به اداره برد، در آن دوره صفا و صمیمیت در محیط آموزشی حاکم بود و احترام و جایگاه هرکس محفوظ بود، در ضمن نظارت می‌شد تا کسی از وظیفه‌اش غفلت نکند.

گذشته تابناک گیلان نتیجه کوشش‌هایی است که از سوی مردمی بیدار دل انجام می‌شد، فرهنگ گیلان حتی در دوره‌هایی که افق سیاسی کشور تیره به نظر می‌رسید، روشن بود. از روزی که شغل و منصب تنها روی معیارهای خاصی که کمتر به تجربه و تخصص و صلاحیت کلی تکیه داشت تقسیم گردید، گسیختگی رابطه دانش‌آموز و معلم به حد تأثرآوری، بالا گرفت، دیگر گذشت آن روزی که رئیس فرهنگ خود را معلم بداند و دلسوز پیشرفت دانش‌آموزان باشد به کلاس‌های دبیرستان سر بزند و از جریان تدریس همکاران معلم خود چیزهایی درک کند، نه دیگر خسیری نیست، اگر مسئولان

دلسوز بودند و شاگردان را فرزندان خودشان می‌شمردند و اجازه نمی‌دادند، که خانه‌هایی که نه اتاق مناسب برای درس و نه حیاط برای بازی و تفریح دانش‌آموزان دارد بصورت مدرسه درآورند. نمونه این بی‌توجهی را می‌توان در دبستان دخترانه‌ای که آتش گرفت و چند کودک بی‌گناه در آتش سوختند، بخوبی مشاهده نمود.

اگر مدارس غیرانتفاعی زیر نظر آموزش و پرورش اداره می‌شود، کدام بازرسی از کلاس‌هایی که بیش از ظرفیتش دانش‌آموز دارد، بازرسی کرده و چاره‌اندیشیده، معلمان در این گونه کلاس آزادی عمل ندارند، نمی‌توانند به دانش‌آموزان نمره واقعی بدهند، نمرات غیر واقعی آنان در مدرک و موفقیت تحصیلی سطحی خانواده‌ها را فریب می‌دهند، بازرسان آموزش و پرورش نیز با سرکشی نکرده و چشم پوشی‌ها، این عیب‌ها را پنهان می‌دارند، من تنها به آن دسته از مدارس اشاره می‌کنم که این نوع مدارس را فقط به مکانی برای پول درآوردن تبدیل کرده‌اند و گرنه مدرسی که از معلمان شایسته و از باسوادترین معلمان در کار تدریس بهره می‌گیرند و تلاش می‌کنند موفق هستند. این عدم تعادل در میان مدارس دولتی نیز دیده می‌شود، این همان چیزی نیست که معلمان دلسوز آرزو می‌کنند. واقعه اسفناک حریق دبیرستان شهید بهشتی خاطره کوشش‌های آقای احمد شمیسا که مدت زیادی ریاست این دبیرستان را به‌عهده داشت در من زنده کرد، ایشان تا ساعات‌ها بعد از تعطیلی دبیرستان با معاونان خود و برخی از کارکنان روبروی در مدرسه می‌ماندند و پیش از بیرون رفتن از آنجا به همه امور رسیدگی می‌کردند، نظافت کلاس‌ها، راهروها و حیاط و جز اینها و پس از پایان کار احساس آرامش می‌نمودند و با معاونان خود از مدرسه خارج می‌شدند. همین دبیرستانی که بخشی از تاریخ درخشان ما را همراه خود دارد متأسفانه به شکل نامعلومی طعمه آتش شد، شاید کوشش میراث فرهنگی بتواند، این بنا را به شکل اصلی آن بازی‌سازی نماید.

□ در دانشگاه گیلان و محافل علمی و فرهنگی آن چه می‌گذرد؟ دانشجویان و اساتید گیلانی همیشه درخشانند، اما دانشگاه ما بنظر می‌آید، عقب مانده است، اگر بر این باورید، علتش را در چه میدانید؟

■ داشتن دانشگاه در گیلان، در شرایطی که

دانشگاه‌های متعددی در تهران و در برخی از شهرهای ایران دایر شده بود، برای مردم گیلان بصورت یک آرزو درآمده بود، گیلان از نظر مسئولان دولت هنوز شایستگی داشتن دانشگاه را نداشت، در اصل در دستگاه حکومت فساد حاکم بود، هر جا که پای گیلانی به میان کشیده می‌شد، به تقاضاها، طومارها و نامه‌های مردم هرگز توجهی نمی‌شد. در سال ۱۳۴۸ یکی از فرزندان گیلان آقای دکتر گیو صدفی که ریاست مدرسه عالی بازرگانی تهران را داشت، تصمیم گرفت تا از دانش و تجربه خود در گیلان استفاده کند و مؤسسه دانشگاهی به نام «مدرسه عالی بازرگانی رشت» را بنیان نماید. حدود ۲ سال بعد در زمانی که یکی از همشهریان به نام «مهندس بهرام معتدل»، سمت استانداری گیلان را داشت برای تأسیس دانشگاه قدم پیش نهاد. فیلمی از یکی از دانشگاه‌های آلمان به عنوان الگو نمایش داده شد و محل مدرسه عالی بازرگانی «مکان فعلی دانشکده علوم پایه»، را خریداری کردند و به این ترتیب دانشگاه در گیلان شکل گرفت.

اما آن‌چه که باید بیان شود، مدرسه عالی بازرگانی در میان مردم شناخته شده بود و حضوری فعال داشت، هر ماهی چندبار استادانی از تهران برای سخنرانی دعوت می‌شدند، مجله ویژه آن «اشتراخ» بود که در دهه‌های روزنامه فروشی گیلان و دیگر جاها به فروش گذاشته می‌شد. این کارها به وسیله یک مؤسسه دانشگاهی دیگر یعنی مدرسه عالی مدیریت لاهیجان نیز صورت می‌گرفت و مجله ویژه‌ای به نام «باران» در همه جا بفروش می‌رسید. ولی از آن زمان تاکنون مردم حتی یکبار هم نتوانستند، مجله‌ای را ببینند که از سوی دانشگاه گیلان منتشر شده باشد، من این‌مسائل را در یک جلسه‌ای با حضور استاندار و رئیس دانشگاه گیلان بیان کردم که مردم رشت و استان گیلان هنوز دانشگاه گیلان را باور ندارند، دانشگاه حصارى به دور خود کشیده است و جز کنگره دکتر معین، سمینار گیلان‌شناسی، سمیناری برای بزرگداشت کوشیارگیلی و یک یا دو جمع دیگر اثر دیگری از خود نشان نداده است. مردم ما نمی‌دانند در حالیکه دانشگاه‌های دیگر کشور دوره‌های کارشناسی ارشد در رشته‌های گوناگون دایر کرده‌اند، در دانشگاه گیلان چه افزایش کیفی حاصل شده است. آیا امکان انجام کارهای فوق برنامه برای استادان میسر نمی‌باشد؟

آیا در دانشگاه گیلان یک یا دو نشریه برای بیان افکار و اندیشه‌های جوانان دانشجو یا گفتگو درباره انتظار دانشگاه از مردم وجود دارد؟ تا حداقل از این راه از حمایت بعضی از مردم نیکوکار برخوردار شود.

چند سال پیش چند تن از استادان دانشگاه انجمنی بنام «فرهنگ کاربردی» تأسیس کردند که قسمتی از بودجه آن از سوی مردم تامین می‌شد. این انجمن کار خود را با برگزاری نمایشگاهی آغاز کرد و حتی از یکی از استادان بلند پایه فرهنگ در جلسه‌ای که در شهرک باستانی ماسوله تشکیل شد دعوت به عمل آمد، اما به سبب اینکه دانشگاه از آن حمایت نکرد، خیلی زود بتعطیلی کشید، اما در مورد عقب ماندگی دانشگاه با وجود استادان تحصیل کرده و شایسته‌ای که گیلان دارد، دانشگاه باید از دانش و تجربه آنان در پیشرفت دانشجویان سود برد تا مورد احترام جامعه قرار گیرد، دانشگاه گیلان از نظر علمی توانایی‌های بسیاری دارد، لیوانی را که آب تا نزدیکی لبه‌اش رسیده است، نباید خالی بدانیم.

چند سال پیش یک سمینار گیلان شناسی در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان برگزار شده بود که جنابعالی نیز در آن سخنرانی داشتید. علاوه بر آن جزو هیات علمی سمینار نیز بوده‌اید. چرا و به چه علت این انجمن گیلان شناسی دیگر پیگیر کار نشد، چه کار باید کرد تا این‌گونه انجمن‌ها و محافل فرهنگی فعال شوند و در مسیر تکامل قرار گیرند و فراموش نشوند؟

«گیلان‌شناسی» سالهای درازی است که بر سر زبان‌ها می‌گذرد و بطوری که عنوان شده، کارهایی هم انجام شد اما در این مورد تاکنون به درستی به بار ننشسته است، مقدمات کار برگزاری سمینار گیلان شناسی که به همت دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان با همکاری تنی چند از گیلان شناسان آغاز گردید، چند جلسه‌ای به بحث و تبادل نظر و تصمیم‌گیری گذشت و سرانجام تشکیل سمیناری با حضور عده‌ای از دانشوران گیلان و تهران و دیگر شهرها در برنامه کاری قرار گرفت و با کوشش مستمر دست‌اندرکاران دانشگاه گیلان شروع به کار نمود. سخنرانی در آمفی‌تئاتر دانشکده ادبیات پس از دو روز پایان یافت، سخنرانیها عموماً خوب و قابل استفاده بود، پس از پایان سخنرانیها مقالات

جمع‌آوری و چند سال بعد بصورت کتابی منتشر شد اما متأسفانه پر از غلطهای چاپی بطوریکه در یک مقاله چند صفحه‌ای تعداد اغلاط از ۶ فروتر دیده می‌شود، شاید آقایان که از سوی دانشگاه مأمور بررسی کار چاپخانه بودند، در این کار تجربه نداشتند، این غفلت، نادیده گرفتن حرمت دانشگاه گیلان می‌باشد. کم‌کاری از انجمن گیلان‌شناسی دانشگاه گیلان این گمان را برمی‌انگیزد که چنین انجمنی باید در بیرون از حیطه سازمان‌های دولتی شکل بگیرد تا با انتقال یک مأمور دولت به حالت تعطیل در نیاید. اما باید امیدوار بود که انجمن گیلان‌شناسی با استفاده از فرهیختگان استان و سایر شهرها و با برخورداری از حمایت دانشگاه گیلان در آینده‌ی نه چندان دور با تشکیل سمینارهای جدید گامی به پیش بگذارد.

ما در استان خود و شمال کشور یکی از بهترین کتابخانه‌های کشور را داریم، کتابخانه‌ای که مایه فخر و مباهات گیلانی جماعت است، این کتابخانه چند سال قبل از کتابخانه ملی ایران (در تهران) تأسیس شد، کتابخانه‌ای است که مردم به عنوان یک نهاد مردمی - علمی رغب ضعف‌هایش به آن ایمان دارند و کمکش می‌کنند. شما جزو یکی از اعضای هیأت امنای این کتابخانه هستید، فکر نمی‌کنید، کتابخانه با آن سابقه درخشان در سالهای اخیر از قافله کتابخانه‌های خوب یا خدمات اطلاع‌رسانی معمول در این‌گونه کتابخانه‌ها عقب مانده است؟

گیلان در همه وقت این افتخار را داشته است که بیشترین کوشش را در گسترش دامنه فرهنگ و ادب بکار گیرد. بر پا داشتن کتابخانه فکری نیست که در دوره‌های معاصر بدان دست یازیده باشند، ردپای این جنبش پسندیده در اوایل سده چهارم هجری قمری و در زمان سلطنت آل بویه (۴۴۸ - ۳۲۰ هـ) می‌توان سراغ گرفت، از همان زمان است که می‌بینیم، کتابخانه‌های بزرگ مانند کتابخانه عمادالدوله دیلمی و کتابخانه محمد باقر شفتی مجتهد بزرگ که در دوره هجوم افغان‌ها به آتش کشیده شد و کتابخانه‌های دیگر به همت گیلانیان تأسیس گردید که هر یک شهرت و اعتبار فراوانی داشتند.

جمعیت‌های فرهنگی و هنری گیلان که به فرهنگ و رشد فرهنگ کتابخوانی در جامعه علاقه

داشتند، کتابخانه‌هایی تأسیس کردند، از جمله کتابخانه بزرگ جمعیت فرهنگ که در توقیف شهربانی بود، پس از تأسیس کتابخانه ملی رشت به این کتابخانه بازگردانده شد.

فکر تأسیس کتابخانه ملی رشت بسال ۱۳۰۶ پس از تشکیل جمعیت نشر معارف گیلان به میان آمد و از همان آغاز انجام این امر از اعضای انجمن و جمعیت انتظار می‌رفت. تاریخ کوتاه این تکاپو برای خوانندگان عزیز نشریه گیله‌وا ناشناخته نیست. زیرا با مقاله کوتاهی در نخستین شماره این مجله بتصویر کشیده شده است.

با اعتراف به اعتبار کتابخانه‌های بزرگی مانند کتابخانه آستان قدس رضوی، کتابخانه‌های مجلس شورای اسلامی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، کتابخانه ملی تهران و کتابخانه تازه تأسیس ملک در باغ ملی تهران باید بپذیرید که عامل عمده پیشرفت آنان استفاده از بودجه دولت و کمک فراوان مقام معظم رهبری و ریاست محترم جمهوری و جزء اینهاست اگر کتابخانه ملی رشت در مقایسه با آنها حقیر می‌نماید بخاطر عدم تأمین اعتبار است.

اعتقاد دارم این کتابخانه نیز با کمک و همکاری مردم چون ستاره‌ای کوچک ولی برفروغ در آسمان فرهنگ گیلان جلوه خواهد داشت و برای تحقق این فکر معین است که نشریه گیله‌وا و دیگر نشریه‌های گیلان با درج یک سطر در زیر هر صفحه خود در هر شماره به منظور جلب کمک مالی و یا دریافت کتاب از مردم می‌تواند کمک شایسته‌ای به انجام رسانند.

استاد گویا اخیراً سفری به گرجستان داشته‌اید و از نهادهای فرهنگی، موزه‌ها و دانشگاه‌های آن جا دیدن کرده‌اید. چه ویژگی‌هایی در آن‌ها بود که برای ما شنیدنی است یا می‌تواند عبرت‌آموز باشد؟

سفر من به گرجستان ثمره‌ی عنایتی است که استانداری به من مبدول داشته است، در این سفر دوست دانشورم آقای محمدتقی میرابوالقاسمی هم حضور داشت مقدمات این سفر بوسیله اداره کل بازرگانی فراهم گردید. سفر به قصد دیدن نمایشگاهی از فرآورده‌های اقتصادی استان گیلان در شهر کوتایسی گرجستان صورت گرفت.

گرجستان با ۶۹۷۰۰۰ کیلومتر وسعت و حدود ۵/۶۰۰/۰۰۰ نفر جمعیت در کنار دریای سیاه واقع شده پایتخت آن تفلیس در کنار رود کورا «کوارلی»

واقع شده و حدود ۱/۸۰۰/۰۰۰ نفر جمعیت دارد، دارای یک دانشگاه دولتی با دانشکده‌های پزشکی، فنی، زبان‌های خارجه و... و یک دانشگاه خصوصی با دانشکده‌هایی برای رشته‌های حقوق، اقتصاد، علوم انسانی، و... می‌باشد.

کوتائوسی دومین شهر بزرگ گرجستان است، می‌گویند این شهر قدمت چند هزار ساله دارد، شهری است که زمانی پایتخت گرجستان بود، عثمانیها پس از تسلط بر گرجستان پایتخت آن را از آنجا به تفلیس منتقل نمودند. در نمایشگاه صنایع گیلان که در تاریخ ۷۵/۲/۳۰ گشایش یافت که من با رئیس دانشگاه کوتائوسی پروفیسور ماگالی آشنا شدم و از ایشان خواستم تا از دانشگاه بازدید کنم با رغبت پذیرفتند ولی به مناسبت انتخابات دانشگاه برای تعیین و انتخاب رئیس دانشگاه از من خواستند دو روز دیگر به آنجا بروم. روز موعود به کمک چند تن از یاران به دیدن دانشگاه رفتم به کمک یک راهنما به اتاق رئیس دانشگاه رفتم. جوانی بسیار آراسته با چند تن از استادان در اتاق نشسته بود، من در مورد گذشته‌ی درخشان فرهنگ ایران و موفقیت دانش‌آموزان در المپیادهای جهانی حرف‌هایی زدم و پرسش‌هایی مطرح ساختم که با شادمانی به پرسش‌های من پاسخ دادند. در این هنگام آقای پروفیسور ماگالی رئیس دانشگاه وارد شدند و گفتند که در انتخابات جدید که انجام شد، نتوانسته است توفیق حاصل کند و تنها به عنوان رئیس فرهنگستان کوتائوسی انتخاب شده‌اند. منظورم این است که رئیس دانشگاه در محل دانشگاه از طرف خود دانشگاهیان انتخاب می‌شود و این خیلی مهم است. دانشگاه کوتائوسی حاليه ۴۵۰۰ نفر دانشجو دارد ۹۰ درصد دانشجویان بومی و از مردم کوتائوسی و بقیه از شهرهای دیگر گرجستان می‌باشند.

متأسفانه در وقت کوتاه فرصتی دست نداد تا از دیگر مراکز فرهنگی گرجستان دیدن کنیم، فشرده‌گی برنامه‌ها هم مزید بر علت بود، آقای پروفیسور ماگالی دو جلد کتاب از دوران گذشته ایران و گرجستان را که تألیف دوستانش بود به من هدیه کردند که هر دو جلد را تقدیم کتابخانه ملی رشت نمودم.

□ نظر شما در مورد حرکت‌های جدید تحقیقی و پژوهشی در سال‌های اخیر که توسط محققان جوان در زمینه گیلان‌شناسی

■ خود را بدهکار مردم به ویژه نسل بعد از خود می‌دانم، کوشش من بر این است که بیشترین تلاش خود را به فرهنگ سرزمین قومی خود اختصاص دهم.

■ باید اظهار کنم که آشنایی به کار مؤلف و اینکه چگونه یک دالمارکی با اقامت مدت کوتاهی در رشت توانسته به تألیف اثری شگفت آن هم در دستور گیلکی توفیق یابد، احساس شرم می‌کنم که چرا فرزندان مطلقه از دست زدن به این گونه کارها غفلت کرده‌اند.

■ به نظر من و شاید بسیاری دیگر گیله‌ها در جمع مطبوعات، گوهر لپشته‌ای است که ظاهر و باطنی صاف و بی غش دارد.

روزنامه‌های ایران

از آغاز تا سال ۱۳۲۹ من ۱۲۸۹ نشر

باضافات شرح کامل بهره‌تساوی روزنامه‌ها

برداشتی از نثر

۵۰ ل. ر. آب‌سیر

ترجمه تدوین

جستارهای زاده



انتشارات اطلاعات
تهران - ۱۳۷۲

و هویت فرهنگ بومی گیلان صورت گرفته و می‌گیرد چیست، یک موجی از بازگشت به خویش در میان جمعی از روشنفکران جوان گیلانی پدید آمده که قابل بررسی و مذاکره است؟

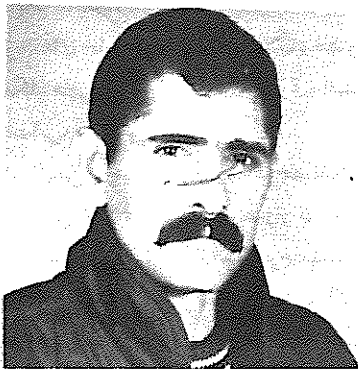
■ شناختن گیلان و هویت قومی آن نیازمند تلاش‌های بیشتری است که خوشبختانه پژوهشگران جوان ما با ورود به این میدان امید فراوانی در دل ما نسل دیروز کاشته‌اند. مقاله‌هایی که از این عزیزان در گیله‌ها و یا دیگر مجله‌ها و روزنامه‌ها به چاپ می‌رسد نشان می‌دهد که کوشش آنان هرز نمی‌رود و با توجه به تجربه‌هایی که در کار دیگران گرفته‌اند در کار تحقیق گامهایشان محکم و استوار است. گیلان در همه وقت بزرگ مردانی در دامان خود پرورانده است که نامشان در تاریخ فرهنگ و ادب همواره زینت‌بخش بوده و می‌باشد. بزرگ مردانی والامقام چون استاد پورداود و دکتر معین و فرهنگ پژوهانی دیگر که آثار گرانبهائی بر گنجینه فرهنگ و ادب ایران افزوده‌اند، توجه این بزرگ مردان گرچه به فرهنگ و زبان قومی اندک و کم‌رنگ است اما سعی و تلاشی که بوسیله جوانان محقق آغاز شده می‌تواند بسیاری از کمبودها را رفع کند و چهره واقعی فرهنگ بومی و قومی ما را آنچنان که هست جلوه‌گر سازد.

من مقاله این پژوهشگران جوان را در همه زمینه‌هایی که قلم می‌زنند با دل‌بستگی و وسواس و علاقه شدیدی می‌خوانم و دقت آنان را تحسین می‌کنم باید به این همه تلاش‌گران صحت بگذاریم و آنها را در کاری که می‌کنند مورد تشویق قرار دهیم. در روزگاری که برداشتن هر گامی به امید درآمدی برای هزینه‌های بی‌حساب مادی زندگی است، کارهای ایشان جنبه انسانی دارد و چشم مشتاقان را با نوشته‌های خود روشن می‌سازد.

□ از کارهای آینده‌تان بگوئید. چه کتابهایی را آماده چاپ یا زیر چاپ دارید؟

■ کارهای من اگر «کار» به حساب بیاید در عرضه به پیشگاه مردم عزیزمان پای موری پیش سلیمان بود، به هر تقدیر خود را بدهکار مردم، بویژه نسل بعد از خود می‌دانم، کوشش من بر این است که بیشترین تلاش خود را به فرهنگ سرزمین قومی خودم اختصاص دهم با توجه به این موارد من، روی کتاب‌های زیر کار کرده‌ام:

۱- کشت برنج در کناره‌های جنوبی دریای خزر اثر،



در شناخت هنرمندان بومی و گمنام

اسدالله نوری، هنرمند دیلمانی
(نوازنده نی)

میرداوود فخری نژاد

همیشه در اقصی نقاط این کهن پاک ایران اسلامی انسانهای عاشقی در اندوه و شادمانی مردم زادگاهشان حضوری بی‌بدیل داشته و روزگاران را بیهوده نزیسته‌اند و در این میان از آن تبارند گمنامان به ذات هنرمندی که بی‌پیرایه از خود و از سر دنیاطلبی گذشته‌اند تا دلپسته به مهر و عشق مردم، روح و جان بسپارند و همواره در یادها و باورهای فرهنگ بومی و قومی سامان‌شان جاودان بمانند.

اسدالله نوری «نی‌زن» چیره‌دست و هنرمند عاشق از آن نسل است که روح گالشان را برگستره کوهستانهای بلند در آوای دلنشین نی لبکش می‌دمد. وی در سال ۱۳۳۰ هجری شمسی در پیرکوه دیلمان از «خاور خانم» و «یدالله سرگالش» زاده شد. زنده‌یاد «شاه نوری» نی‌زن نامدار آن دیار پدر بزرگ اوست که داستانش مفصل است، اسدالله علاوه بر آنکه نی‌زن قابلی است در هنرهایی چون «لافندبازی»، «بازیگری تئاتر» و هنر پانتمیم و تقلید صدا نیز مقتدر بوده و آبادی‌های پیرامون زادگاهش را گرمی‌بخش محفل شادمانی‌هاست.

صدا و سیمای جمهوری اسلامی مرکز رشت، «و ترویج مشارکت مردمی جهادسازندگی» هنرش را ارج می‌نهند و از او در مناسبت‌های ویژه بهره می‌جویند، و همچنین بخاطر زیانزد بودن خاص و عام هنرش، حوزة هنری، تالار اندیشه و فرهنگ‌سرای خاوران تهران مهارت هنری‌اش را ستوده و در سال ۷۳ و ۷۴ در جشنواره‌های سراسری در زمینه اجرای موسیقی محلی و بازیگری، داوران فرهنگ‌سرای خاوران، نوری را به‌عنوان هنرمند ویژه برگزیدند. اسدالله نوری، اکنون با همسر و نه فرزند خود در پیرکوه دیلمان به پیشه کشاورزی مشغول است.

سال نوی دیلمی است، دوباره زنده کردن و تریک گفتن برغم برخورد برخی دوستان به گیله‌وا که شوونستی قلمداد شده است و سبب بروز حرفهایی شده که متأسفانه در بعضی موارد به جاهای باریک و حتی به تهمت و افترا کشیده شده است.

در حالی که به نظر من و شاید بسیاری دیگر گیله‌وا در جمع مطبوعات، گوهر نفته‌ای است که ظاهر و باطنی صاف و بی‌غش دارد، گیله‌وا پیشینه گیلان را به خاطر اینکه جزئی از سرزمین عزیز و تاریخی میهن ما ایران است، دوست دارد و در روشن ساختن تاریخ آن به کوشش برخاسته است، پس این حرکت نباید در مسیر شوونیزم قلمداد شود. گامهایتان استوارتر و تلاشتان پرنمرباد.

با تشکر از مرحوم حضرتعالی و سپاس از این که وقت خود را در اختیار ما گذاشتید، بعنوان آخرین پرسش می‌خواهیم برای خوانندگان ما بفرمایید، چرا باید گیلان را دوست داشت، به گیلکی ارج گذاشت، و به هویت گیلانی در کنار دیگر اقوام برادر ایرانی بهاء داد؟ و کاری کرد که این قوم و زبانش فراموش نشود و سرزمین گیلان آباد و معمور بماند.

نه تنها من و کسانی که چشم در گیلان گشوده‌اند، بلکه همه کسانی که نخستین بار ریه خود را از هوای پراکسیژن این سرزمین صاف و شفاف ساختند و همه گیلکانی هم که در جاهای دیگر چشم به جهان گشودند باید همواره، به این سرزمین عشق بورزند و آنرا دوست بدارند و دین خود را در قبال آبادی و پیشرفت آن اداکنند.

گیلانی که در کنار دیگر اقوام برادر ایرانی زندگی می‌کند، برای حفظ حرمت خود باید مرزی را بشناسد، تا کار به خود برترینی نکشد که ریشه دودی بزرگ و شاید درمان ناپذیر خواهد شد. عمارت و آبادانی و پیشرفت گیلان بستگی به دید وسیع همه مردم دارد تا همدیگر را پذیرا باشیم، به دانش و فرهیختگی افرادی که سالهای زیاد از عمرشان را پشت سر گذاشته‌اند و جوانانی که با پویایی گام به‌میدان گذاشته‌اند، احترام بگذاریم، تلخی حسد را به کناری بیفکنیم و به شیرینی دوستی و محبت رو کنیم، خودمان را قبول داشته باشیم، وظیفه ما در قبال کاری که داریم، شهری که در آن بسر می‌بریم به خوبی انجام دهیم و در این مورد با دیگر کسانی که در راه گام برمی‌دارند همگام باشیم.

ه.ل. رابینو H. L. Rabino
۲- ترانه‌های محلی مردم کناره‌های جنوبی دریای خزر اثر خودزکو chodzko
۳- جنگ تمزیه اثر خودزکو.

ما همیشه در پایان مصاحبه‌ها از مصاحبه شونده نظرش را درباره گیله‌وا، حرکت آن، نقاط ضعف و قوتش می‌پرسیم شما هم که جای خود دارید، شما گیله‌وا را چگونه می‌بینید آقای خمای زاده؟

گیله‌وا با طلوع درخشانش برای من و همه کسانی که عظمت فرهنگ گیلان را در تلاش فرهنگی بر زمانش پیش‌بینی می‌کنند، یک دنیا امید بود، نوشته‌هایش مانند نامش برکت‌زا است، گیله‌وا نه تنها در شمال ایران بلکه در بیشتر جاهای ایران و حتی فراتر از کشورمان در اروپا و امریکا هم مشتاقان و شیفتگان بسیاری چشم به انتظار دارد، گیله‌وا برای عرضه نوشته‌های تحقیقی و ارزشمند نویسندگان و همکاران خود به فضای بزرگتر و گسترده‌تر و فراختر نیاز دارد، تا بتواند دایرةالمعارفی را که از فرهنگ و هنر بومی و قومی تدارک می‌بیند به یاری همکاران سخت‌کوش خود به شایستگی سامان دهد. هنر بزرگ گیله‌وا جمع و فراهم کردن نویسندگانی باذوق است که در فضای مطمئنی بنویسند.

سالها پیش آقای محمدتقی صالحپور در روزنامه بازار ویژه هنر و ادبیات کاری جدید آغاز کرد، به نظر من گیله‌وا دستاوردی دیگر و گرانبهاست، سرمایه‌ای زوال ناپذیر می‌باشد که حرکتش همواره خدمتی بزرگ برای هنر و ادبیات کشورمان است.

سنگینی انتشار گیله‌وا در شرایط دشوار و گرانتر شدن روز بروز بهای کاغذ و هزینه‌ی سنگین چاپ و در عین حال دقت در عرضه آن بدون اشتباه چاپی کار بزرگی است، که اگر عشق و شیفتگی در کار نباشد، خستگی ناشی از این همه زحمت توانفرسا شاید مدتها پیش گیله‌وا را به تعطیلی می‌کشاند.

گیله‌وا از نظر کمی و کیفی نیاز به تقویت دارد و باید به آن رسید و اگر جنبه‌ی مالی آن خوب شود، این امکان را خواهد داشت که شماره‌های نشریه را بصورت ترتیب و با مقالاتی سنگین‌تر، شیواتر و آموزنده‌تر در هر شماره بهتر از پیش به چاپ برساند. پرداختن به پاره‌ای از جهات از جمله نگارش «آغاز سال نوی مردم شمال ایران» برای گیلانیان و مازندرانیان مبارک باد، ۱۵ مرداد را که

گیلان، استان آخر

مدخلی بر ایستایی، پسرفت و توسعه نیافتگی استان گیلان

بعد از فراخوان مقاله «توسعه گیلان» مندرج در صفحات ۲۰ و ۲۱ شماره ۴۶ گیله‌وا (مورخ اسفند ۷۶) و در ادامه بحث گیلان، استان آخر که از مباحث پرتداوم مطرح شده در گیله‌وا بوده است مطلب زیر نخستین متن رسیده به دفتر مجله است که بر پایه یک تحقیق میدانی به صورت پرسش و پاسخ تهیه شده و جمع‌بندی گردیده است. نکته‌ای که لازم است در این جا گفته شود این که متن تحقیق ذیل با جدول‌های اطلاعاتی و نمونه‌های کامپیوتری زیاد همراه بوده و گیله‌وا متأسفانه به علت نداشتن صفحات کافی از درج آن‌ها معذور بوده است.

بهباد مشهودی

است؟ آیا این عوامل در فرهنگ گیلانیهاست؟ آیا به دولت مربوط می‌شود؟ آیا به نیروهای غیربومی مسئول در گیلان مربوط است؟ و آیا... این‌ها دقیقاً سئوالاتی مشابه با سئوالاتی بوده که در سر مقاله شماره گذشته گیله‌وا تحت عنوان «گیلان، تیول شبه مدیران غیربومی» آمده است. البته در این مقاله کوشش شده تا آن جا که ممکن است پاسخی علمی برای سئوالات فوق بیابیم و درست از همین زاویه بود که دیدم بخشی از نتایج تحقیقات خود را که عملی و میدانی بوده و برای اخذ درجه کارشناسی ارشد رشته مدیریت صنایع فراهم آورده بودم در اختیار آن نشریه گرامی بگذارم تا در صورت صوابدید به چاپ آن اقدام نماید.

روش تحقیق:

جهت دستیابی به اطلاعات مورد نیاز تحقیق که جوابگوی سئوالات و کنجکاویهای اینجانب در موضوع مورد بحث باشد اقداماتی به شرح زیر انجام گردید.

ابتدا پرسشنامه‌ای مقدماتی بصورت مصاحبه تدوین گردید تا از مدیران، دانشگاهیان، متخصصان و سرمایه‌گذاران راجع به موانع سرمایه‌گذاری در گیلان و جاذبه‌های گیلان اطلاعاتی جمع‌آوری گردد. در این مرحله که با ۱۵ نفر مصاحبه شد اطلاعات بسیار غنی جمع‌آوری گردید که سزاجام مرا به تنظیم پرسشنامه (نهایی) در راه توسعه اقتصادی در گیلان رهنمون شد در نتیجه سئوالات مناسبی طرح گردید که بین مدیران صنعتی و متخصصان توزیع شد و چون نیاز به پاسخ تشریحی به سئوالات بود لذا یک هفته برای تکمیل پرسشنامه به پاسخگویان مهلت داده شد.

بعلاوه باز بودن سئوالات ناچار شدم از تکنیک تحلیل محتوی در تحقیق استفاده نمایم. بدین ترتیب که پس از دویار مرور پاسخهایی که به هر سئوال از

جای خالی صنایع تبدیلی در گیلان

رکود اقتصاد گیلان و رشد بطئی توسعه به معنای اعم در آن در سال‌های اخیر جداً بی‌سابقه است.

با اینکه بنیان اقتصاد گیلان بر کشاورزی است اما بازدهی آن در صنعت و بخشهای دیگر هم کمتر است. این کمبود و بازدهی را شاید بتوان در تخصص کمتر، تقسیم کار کمتر و کوچک و خانوادگی بودن واحدهای کشاورزی جستجو کرد. می‌دانیم که در آمریکا یا اروپای غربی کمتر از ۵٪ جمعیت کشور به کشاورزی مشغولند در حالیکه در گیلان همچون سایر استانهای کشور جمعیتی نزدیک به ۶۰٪ به کشاورزی اشتغال داشته، ۳۰٪ تا ۲۰٪ دیگر هم به فعالیتهای جنبی و وابسته به آن مشغولند و فقط درصد کمی به فعالیتهای صرفاً اداری یا صنعتی و تجاری اشتغال دارند. و با این همه در اینجا از آن سودآوری کشاورزی در آمریکا و اروپا خبری نیست.

گیلان امروز در مقایسه با سایر استانهای کشور در ردیف‌های آخر از هر لحاظ قرار دارد. توجه دولت در این ابعاد به گیلان بسیار کم و بودجه‌های عمرانی اختصاص یافته به آن بسیار ناچیز می‌باشد.

سرمایه‌گذاری در گیلان بندرت رشد می‌یابد و نوعی سرگردانی در اقتصاد گیلان به چشم می‌خورد. راستی چرا چنین شده است؟ چه عواملی باعث می‌شوند که سرمایه‌گذاری در گیلان رونقی نداشته باشد؟ چرا گیلان قدمهای توسعه را بسیار کند و بطئی برداشته و با توجه به سابقه تاریخی درخشان خود از استانهای محروم هم عقب افتاده‌تر

بهترین تئوری که می توان برای گیلان تعریف نمود صنایع کوچک و صنایع الکترونیک به جهت بهره‌بری بالای تکنولوژی و انگیزش رقابت در تولید برتر می باشد.

۷- صنایع نساجی: ۳۳٪ از پاسخگویان به این رشته از صنعت پاسخ مثبت داده‌اند.
۸- صنعت کشتی سازی: ۳۳٪ از پاسخها به اهمیت صنایع مربوط به کشتی، اعم از تولید، تعمیر ارائه خدمات جانبی و سرویس‌های لازم آن اختصاص داشته است.
۹- صنایع کاغذ و چوب: ۲۸٪ از پاسخها اهمیت این رشته از صنعت را عنوان کرده‌اند.
۱۰- صنعت برق: ۲۸٪ از پاسخها به اهمیت صنعت برق با توجه به منابع غنی رودخانه‌ها و منابع بادی کشور اختصاص داشته است.

۱۱- صنایع غذایی: ۳۳٪ از پاسخها در جواب به سؤال اول به صنایع غذایی و کارخانجاتی که در این گروه طبقه‌بندی می‌شود تعلق دارد.

۱۲- صنایع بسته‌بندی: این رشته نیز ۳۳٪ از پاسخها را به خود اختصاص داده‌است.

۱۳- صنعت شیلات: ۱۶/۷٪ از پاسخها سرمایه‌گذاری در صنعت شیلات را مهم قلمداد کرده‌اند.

۱۴- صنعت اصلاح بذر و تخم: در پایان ۱۱٪ از پاسخها نیز به این رشته از اقتصاد جهت سرمایه‌گذاری تعلق داشته است.

بطور خلاصه در بین این صنایع، صنایع تبدیلی مقام اول، توریسم مقام دوم، و بقیه صنایع بعد از آنها امتیاز گرفته‌اند که در نمودار دایره‌ای صفحه زیر نشان داده می‌شود.

جانب پاسخگویان ارائه شده بود، بصورت گویه‌هایی (آیتم‌هایی) بدست آمد که براحتی می‌شد از طریق آن‌ها جوابهای تشریحی را استخراج نمود.

پس از آن به گویه‌های استخراج شده کد داده شد تا ورود آنها به کامپیوتر جهت استخراج نهایی امکان پذیر باشد. کدها از طریق سیستم **Data Entry** وارد سیستم کامپیوتر شده و در نهایت برنامه‌ای جهت تعریف متغیرها، کدها و معرفیها و استخراج نمودارها و آزمونهای مورد نیاز و جداول توسط متخصص کامپیوتر نوشته شد و کار استخراج به پایان رسید.

آنگاه به توصیف و تشریح نمودارها و جداول و آزمونهای آماری مربوط به آنها پرداخته شد تا بتوان راجع به سئوالات و فرضیات تحقیق پاسخ مناسب پیدا نمود.

در این پرسشنامه ۲۲ سؤال باز که حاصل مطالعات اکتشافی و مصاحبه‌های از قبل بعمل آمده بود گنجانده شد. همه سئوالات بصورت باز مطرح گردید و پاسخگو می‌توانست آزادانه پیرامون موضوع مورد سؤال نظرات و پیشنهادات خود را بنویسد.

آن چه اکنون پیش رو دارید حاصل این پرسش و پاسخ است.

سؤال ۱ = به نظر شما استان گیلان استعداد چه نوع صناعی را دارد؟

نتایج حاصل از پاسخها، امتیازاتی به شرح زیر به انواع صنایع که گیلان استعداد آنها دارد می‌دهد.

۱- صنایع تبدیلی: ۶۷٪ از پاسخگویان دقیقاً عنوان صنایع تبدیلی را در پاسخهایشان عنوان کرده‌اند.

۲- صنایع دستی: ۳۳٪ از پاسخگویان صنایع دستی را نیز جهت سرمایه‌گذاری در گیلان پیشنهاد نموده‌اند.

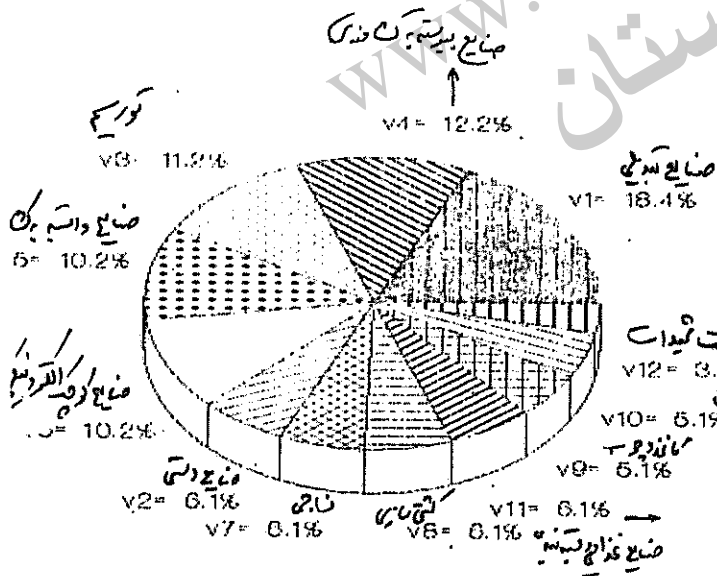
۳- صنعت توریسم: ۶۱٪ از پاسخگویان سرمایه‌گذاری در صنعت توریسم در گیلان را ضروری خوانده و استعداد گیلان در توریسم را منحصر به فرد عنوان کرده‌اند. یکی از پاسخگویان می‌نویسد: از آنجا که استان گیلان هم کوه و هم دریا و هم دشت و... را دارد و از نظر طبیعی و میراث فرهنگی نیز بسیار غنی است می‌تواند یکی از قطب‌های توریستی در خاورمیانه را (تشکیل دهد) یعنی توریسم در مرحله اول و صناعی که در خدمت صنعت توریسم باشند مثل صنعت هتلداری، متلداری، و کالاهایی که به این نوع صنایع سرویس بدهد (در کنار آن گسترش و توسعه داده شوند).

۴- صنایع پیوسته کشاورزی: ۵۶٪ از پاسخگویان به این رشته از صنعت در گیلان اهمیت داده و آنرا به عنوان استعداد گیلان جهت سرمایه‌گذاری عنوان کرده‌اند. یکی از پاسخگویان در جواب به سؤال به نظر شما استان گیلان استعداد چه نوع صناعی را دارد؟ اینگونه پاسخ داده که: «تقریباً همه صنایع، نه خیلی سنگین و آلوده کننده محیط زیست و... نظر حقیر این است که صنایع جنبی، وابسته و پیوسته به کشاورزی در این استان پشتیبانی شود».

۵- صنایع وابسته به کشاورزی: باز هم ۵۶٪ پاسخگویان به سرمایه‌گذاری در این صنعت پاسخ مثبت داده‌اند.

۶- صنایع الکترونیک: در پاسخ به سؤال اول، پاسخگویان، صنایع الکترونیک، صنایع کوچک الکترونیک، صنعت تولید چیپس‌های الکترونیک با توجه به مواد اولیه و سیلیس موجود در سواحل دریای خزر صنایع الکترونیک با تکنولوژی پیشرفته را عنوان نموده که همه آنها تحت عنوان صنایع الکترونیک جمع‌بندی شده‌اند و در نتیجه ۵۶٪ از پاسخگویان به آن پاسخ مثبت داده‌اند. این گروه در توجیه خود عنوان کرده‌اند که:

guilan industry economic development



سؤال ۲ = چرا اغلب کارخانجات تولیدی این استان دفتر مرکزی خود را در تهران متمرکز می‌کنند؟

پاسخگویان در جواب به سؤال فوق عواملی چون فروش بهتر کالاهای تولیدی، خرید بهتر مواد اولیه و تهیه امکانات لازم، امکان ایجاد ارتباط بهتر، مرکزیت اداری تهران، متمرکز بودن همه وزارتخانه‌ها در تهران، انجام تصمیم‌گیری‌های قانونی در تهران و در نتیجه امکان تماس بهتر با قانونگذاران،

غیربومی بودن مدیران، محدودیتهای مالیات در استان گیلان، تنگ نظری مسئولین گیلان، گیلانی نبودن هیچیک از اعضاء هیئت دولت، سیاست محرومیت‌زدایی را مطرح کرده‌اند که در جدول زیر یکبار به طور خلاصه و سپس هر یک از عوامل در جدول مربوط به خود که از کامپیوتر استخراج شده ضمیمه می‌شود.

[گیله‌وا فقط به آوردن جدول بسنده کرده و از آوردن نمونه‌های کامپیوتری بخاطر تعداد فراوان آن پرهیز می‌کند]

ردیف	عواملی که باعث می‌شود تا اغلب کارخانجات استان گیلان دفتر مرکزی خود را در تهران تأسیس کنند؟	درصد
۱	گیلانی نبودن اعضاء هیئت دولت	۵۰٪
۲	تنگ نظری مسئولین استان گیلان	۴۴/۴٪
۳	محدودیت‌های مالیاتی در استان گیلان	۳۸/۹٪
۴	فروش بهتر کالاهای تولیدی	۳۳/۳٪
۵	غیربومی بودن مدیران	۲۷/۸٪
۶	مرکزیت اداری تهران	۲۷/۸٪
۷	امکان ارتباط بهتر با وزراء، نمایندگان مجلس، رقبای، متخصصان و...	۲۲/۲٪
۸	خرید بهتر مواد اولیه و تهیه بهتر نوازم و ماشین‌آلات سرمایه‌های لازم	۲۲/۲٪
۹	سیاست محرومیت‌زدایی	۱۱/۱٪

بنابراین ملاحظه می‌گردد که مهمترین عوامل، گیلانی نبودن اعضاء هیئت دولت و مسئولین تراز اول مملکت و تنگ نظری مسئولین استان گیلان و احیاناً محدودیتهایی که سر راه سرمایه‌گذاران ایجاد می‌کنند می‌باشند که باعث می‌شوند که سرمایه‌گذاران، دفتر مرکزی خود را در تهران مستقر نمایند.

سوال ۳ = بعضی از مدیران صنعتی، استان گیلان را جای امنی برای سرمایه‌گذاری خود نمی‌دانند؟ نظر شما چیست؟

در پاسخ به سوال فوق، پاسخگویان دلایل متنوعی مطرح نموده‌اند. همه آنها در تنگ نظری مسئولین استان گیلان متفق‌القول می‌باشند. دلایل دیگری که آنها عنوان کرده‌اند به ترتیب اولویت در جدول زیر می‌آید.

ردیف	دلایل مطرح شده	درصد
۵	کشاورز بودن اغلب کارگران	۳۸/۹٪
۴	عدم کارایی کارگران و متخصصان و مدیران گیلان	۵۵/۶٪
۳	شرایط اقلیمی و محیط زیست، کوچک بودن منطقه و وسعت کشاورزی	۶۱/۱٪
۲	تنگ‌نظری مسئولین استان گیلان	۱۰۰٪
۷	مشکلات حقوقی	۱۱/۱٪
۱	بومی نبودن مسئولین گیلان	۱۰۰٪
۶	مشکلات فرهنگی	۲۲/۲٪
۸	کنترل اجتماعی	۱۱/۱٪

همانطور که ملاحظه می‌شود بومی نبودن مسئولین استان گیلان و در نتیجه تنگ‌نظری مسئولین استان گیلان و عدم شناسایی و تعهد و دلسوزی لازم به عنوان مهمترین عوامل عدم امنیت سرمایه‌گذاری در گیلان مطرح شده است که در ادامه هر یک از عوامل مطروحه را جداگانه در جدولها و نمودارهایی که از کامپیوتر استخراج کرده‌ایم بررسی و مرور می‌نمائیم.

سوال ۴ = آیا گیلان باید همه نیروها و فعالیتهای خود را در کشاورزی متمرکز کند؟

همه پاسخگویان بالاتفاق جواب خیر داده‌اند.

سوال ۵ = آیا گیلان باید در بخش خدمات و توریسم سرمایه‌گذاری کند؟

باز هم همه پاسخگویان بالاتفاق جواب بلی داده‌اند.

سوال ۶ = آیا گیلان می‌تواند یک قطب صنعتی شود؟

۵/۶ درصد از پاسخگویان جواب خیر و ۹۴/۴٪ از آنها جواب بله داده‌اند.

سوال ۷ = نظر شما راجع به غیر بومی بودن مدیران گیلان و اثرات آن چیست؟

۲۷/۸٪ از پاسخگویان نوشته‌اند که غیربومی بودن تأثیری منفی در اقتصاد گیلان بجا نگذاشته و فرقی نمی‌کند و یا اینکه گفته‌اند گیلان نیروی متخصص بومی ندارد که البته باید به اهلیت پاسخگو توجه شود.

در مقابل ۷۲/۲٪ از پاسخگویان اذعان داشته‌اند که غیربومی بودن مدیران و مسئولین بویژه در بخش دولتی اثرات مخرب و جبران‌ناپذیری بر اقتصاد و توسعه صنعت در گیلان بجا می‌گذارد.

سوال ۸ = بعضی‌ها معتقدند که استان گیلان در بین بخش صنعت، کشاورزی و خدمات سرگردان مانده است، نه قطب صنعتی است، نه کشاورزی و نه جاذب بخش خدمات. برای رهایی از این سرگردانی و بلا تکلیفی چه پیشنهادی دارید؟

در پاسخ به سوال فوق ۱۶/۷٪ از پاسخگویان معتقدند که این نوع سرگردانی مشهود نیست. ۶۶/۷٪ از آنها ضمن اینکه سرگردانی را پذیرفته‌اند ارتقاء همه بخشها را پیشنهاد نموده‌اند. ۱۱/۱٪ از آنها توجه به مزیت نسبی را پیشنهاد نموده و ۵/۶٪ از آنها اجزاء برنامه دولت را مطرح کرده‌اند.

سوال ۹ = نقش دولت در سرمایه‌گذاری صنعتی و عمرانی گیلان را چگونه ارزیابی نموده و دلیل آنرا چه می‌دانید؟

۸۳/۳٪ از پاسخگویان اذعان داشته‌اند که سرمایه‌گذاری صنعتی و عمرانی دولت در گیلان ضعیف است. حتی جایگاه آن از محرومترین استانها نیز پایین‌تر می‌باشد و دلیل آنرا در درجه اول حضور بی‌تفاوت نمایندگان مجلس و مسئولین تراز اول استان و در درجه دوم و سوم سیاست محرومیت‌زدایی دولت و محیط زیست گیلان مطرح کرده‌اند. ۱۶/۷٪ از پاسخگویان نیز سرمایه‌گذاری دولت را ضعیف نمی‌دانند.

سوال ۱۰ = برای جلوگیری از مهاجرت بی‌رویه روستائیان به شهرها و متخصصان گیلان به خارج از این استان چه باید کرد؟

پاسخگویان در پاسخ به سوال فوق دو پیشنهاد داده‌اند:

- ۱- بالا بردن سطح زندگی که ۷۷/۸٪ از پاسخگویان آنرا مطرح کرده‌اند.
- ۲- ایجاد مراکز علمی، تحقیقاتی و صنعتی که ۸۳/۳٪ از پاسخگویان آنرا بعنوان مهمترین عامل بازدارنده مهاجرت متخصصین گیلانی عنوان کرده‌اند.

سوال ۱۱ = چرا اکثر مسئولین و مدیران اجرایی استان گیلان غیربومی بوده و پستهای کلیدی شهر رشت در اختیار غیربومیان می‌باشد؟

در پاسخ به سوال فوق پاسخگویان دلایلی به شرح جدول زیر به ترتیب اولویت مطرح کرده‌اند.

ردیف	عوامل مطرح شده	درصد
۲	دلایل فرهنگی و تاریخی دارد	۲۷/۸٪
۳	فقدان تخصص و کارائی مدیران استان گیلان و عدم تطابق آنها با معیارهای انتصاب مدیر	۱۶/۷٪
۴	روابط جای ضوابط را گرفته و مدیران گیلان، شانس معرفی شدن ندارند	۱۱/۱٪
۵	مهاجرت زیاد به گیلان	۱۱/۱٪
۶	سیاست تمرکزگرایی در ایران و حساسیت بی مورد نسبت به گیلان	۵/۶٪
۱	عدم شناسایی نیروهای متخصص گیلانی	۲۷/۸٪

ردیف	شیوه‌های بالا بردن بهره‌وری و کیفیت کالاهای صنعتی	درصد
۶	تحقیق و مطالعه	۱۶/۷٪
۳	تشویق و ترغیب تولیدکنندگان از طرف دولت	۲۲/۲٪
۲	یابندگی به مصوبات مؤسسه استاندارد	۲۷/۸٪
۷	بکارگیری تکنولوژی نوین	۱۱/۱٪
۱	گسترش آموزشهای فنی و حرفه‌ای و ارتقاء تخصص کارگران	۲۷/۸٪
۴	ارتقاء کیفیت مواد اولیه	۱۶/۷٪
۸	نظارت و کنترل کیفیت	۱۱/۱٪
۵	ایجاد فرهنگ مناسب کار و تولید	۱۶/۷٪

سوال ۱۵ = نظر شما راجع به کم‌کاری کارکنان و کارگران ایرانی چیست؟

پاسخها به طور خلاصه در جدول زیر به ترتیب اهمیت منعکس می‌باشد.

ردیف	علل کم‌کاری کارگران و کارکنان	درصد
۲	عدم وجود انگیزه کار	۲۲/۲٪
۷	وجود مشاغل کاذب آسان و پردرآمد	۱۱/۱٪
۱	عدم وجود برنامه ریزی دقیق و مناسب	۲۷/۸٪
۳	تورم نیروی کار	۱۶/۷٪
۶	فقدان تأمین اجتماعی	۱۱/۱٪
۸	مدیریت ضعیف	۱۱/۱٪
۹	عدم کنترل و نظارت صحیح	۵/۶٪
۲	ضعف نیروی انسانی	۲۲/۲٪
۵	فقدان حقوق و دستمزد کافی	۱۱/۱٪
۴	ضعف فرهنگ کار	۱۶/۷٪

همانطور که ملاحظه می‌شود اولویت‌های اول عوامل کم‌کاری را عدم وجود برنامه‌ریزی دقیق و متناسب با تخصص و تقسیم کار و سپس به ویژگیهای نیروی انسانی، مثل عدم انگیزه کار، ضعف فرهنگ کار، تورم نیروی کار غیرمتخصص و... تعلق دارد.

سوال ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ = در پاسخ به سئوالات فوق اکثر پاسخگویان، پرسش را بدون جواب گذاشته و بعضی‌ها هم مراجعه به پاسخ سایر سئوالات را توصیه نموده‌اند و لذا از استخراج این سئوالات اجتناب شد.

سوال ۱۶ = استان گیلان به دلیل مساحت کم و تراکم جمعیت زیاد و کثرت جمعیت روستائین نسبت به شهرنشین، یکی از استانهای مهاجر فرست محسوب می‌گردد و در نتیجه زحمت و رنج و سرمایه‌گذاری فرزندان اصیل این استان (به ویژه مردم رشت) نصیب شهرهای بزرگ ایران (به ویژه تهران) می‌گردد. به نظر شما چه تدابیری لازم است تا از این روند به تازید جلوگیری گردد؟

سوال ۱۷ = پاره‌ای از مدیران و کارشناسان و صاحب‌نظران این استان (به ویژه مردم رشت) معتقدند که علاوه بر عوامل جغرافیایی، جمعیتی و پدیده مهاجرتی و... تخصص زدائی، بومی زدائی، و دلسرد و مأیوس کردن مدیران و نخبگان شهر رشت نیز چاشنی آن گردیده است. نظر شما چه می‌باشد؟

سوال ۱۸ = با توجه به شرایط اقلیمی (بحر خزر، رودخانه‌های فراوان، هوای معتدل، بارانهای زیاد) و نیروی انسانی متخصص این

همانطور که ملاحظه می‌شود ۲۷/۸٪ پاسخگویان عدم شناسایی نیروهای متعهد و متخصص گیلانی را جهت نصب در پستهای کلیدی عنوان کرده‌اند و در ضمن ۵/۶٪ از آنها سیاست تمرکزگرایی و جلوگیری از رشد احساسات ملی‌گرایی در گیلان و حساسیت سیاسی بی مورد نسبت به گیلان را مطرح نموده‌اند.

سوال ۱۲ = به نظر شما آیا قوانین کارگری در ایران مانعی در راه سرمایه‌گذاری ایجاد می‌کند؟

۷۷/۸٪ از پاسخگویان جواب مثبت داده و اذعان داشته‌اند که در قوانین کارگری باید تجدیدنظر شده و با نمایندگان و قانونگذاران مشورت شود و آنها را در جریان مشکلات مدیران و سرمایه‌داران و سهامداران در این زمینه قرار داد و حتی نوشته‌اند که مدیران تشکیل صنف و اتحادیه داده و از حقوق خود دفاع نمایند و یکی از پاسخگویان نوشته است:

«کاملاً درست است، متصدیان امر تأمین اجتماعی و اداره کار و امور اجتماعی بخصوص وزیر و پرسنل ستادی اصلی آن، قوانین و مقررات مربوط به کار را بدون توجه به محدودیتها، بلوغ فکری، و شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشورمان به تقلید کورکورانه از ممالک پیشرفته (قوانین کارگری را) تنظیم و ابلاغ می‌نمایند».

در مقابل ۲۲/۲٪ قوانین کارگری را مانعی در سر راه سرمایه‌گذاری نمی‌دانند.

سوال ۱۳ = نظر شما راجع به روند خصوصی‌سازی چیست؟

۴۴/۴٪ از پاسخگویان آنرا روند خوب و منطقی و موفق عنوان نموده‌اند. ۴۴/۴٪ از آنها سوال را یا بدون جواب گذاشته و یا اینکه اجرای برنامه دولت را پیشنهاد می‌کنند و بعضی‌ها هم فرقی بین بخش خصوصی و دولتی نمی‌بینند. ۱۱/۱٪ از پاسخگویان مخالف خصوصی‌سازی به صورتی که جریان دارد می‌باشند. آنها اذعان کرده‌اند که سیاست خصوصی‌سازی فعلی نتایج خوبی نداشته چرا که دولت به واگذاری بخشهایی از انحصارات خودش به بخش‌های دیگر دولتی مثل، بنیاد جانبازان، سازمان تبلیغات، سپاه پاسداران، جهادسازندگی، جهاد دانشگاهی و... نموده است که آنها هم موفقیت چندانی ندارند و بر دامنه فعالیتها و عملکردهای موازی اضافه شده است.

سوال ۱۴ = برای بالا بردن بهره‌وری و کیفیت کالاهای صنعتی چه پیشنهاداتی دارید؟

پاسخگویان در پاسخ به سئول فوق از تحقیق و مطالعه، تشویق و ترغیب از طرف دولت و یابند بودن به استاندارد، بکارگیری تکنولوژی نوین، گسترش آموزشهای فنی و حرفه‌ای، ارتقاء کیفیت مواد اولیه، نظارت و کنترل کیفیت، ایجاد فرهنگ مناسب کار و تولید سخن به میان آورده‌اند که در جدول زیر به طور خلاصه نشان داده می‌شود.

استان می تواند یکی از قطب های صنعتی ایران گردد. نظر شما چیست؟

همانطور که ملاحظه می شود سئوالات فوق در سئوالات دیگر پرسشنامه بنحوی آمده است که هدف کنترل پرسشنامه و طرح سئوالات دام و تکمیل پاسخهای مورد نیاز در سئوالات دیگر بود.

سئوال ۱۹ = به نظر شما برای سرمایه گذاری در صنعت توریسم چه باید کرد؟

پاسخهای استخراج شده از پرسشنامه ها به شرح جدول زیر می باشد.

ردیف	پیشنهادات توسعه و سرمایه گذاری در صنعت توریسم	درصد
۱	ایجاد و گسترش مراکز تفریحی و راههای ارتباطی، تأسیس هتل ها	۶۶/۲٪
۲	شناخت جاذبه های توریستی و ارتقاء آنها	۳۳/۳٪
۳	ایجاد و اشاعه فرهنگ توریسم	۲۷/۸٪
۶	تأسیس وزارتخانه جهانگردی	۵/۶٪
۵	تبلیغات وسیع بین المللی	۱۱/۱٪
۴	تشویق و توجه به سرمایه گذاری در توریسم	۲۲/۲٪

همانطور که ملاحظه می شود پاسخگویان، گسترش جاذبه های توریستی و احیاء آنها، احداث هتل ها و مسافرخانه ها و راههای ارتباطی را به عنوان مهمترین قدم در راه توسعه توریسم قلمداد نموده اند.

سئوال ۲۰ = آیا ایدئولوژی و شعار ملی ما مخالف با صنعت توریسم و جهانگردی است؟

۷۷/۸٪ از پاسخگویان نوشته اند که توسعه و گسترش توریسم منافاتی با دین، شریعت و ایدئولوژی و شعار ملی ما ندارد. ۱۱/۱٪ از آنها پیشنهاد کرده اند که باید تعریف جدیدی از توریسم در ایران ارائه کرد و ۱۱/۱٪ از آنها نیز پاسخی به سئوال فوق نداده اند.

سئوال ۲۱ = بنظر شما چرا در کشور به ویژه استان گیلان، با این همه جاذبه های طبیعی علاقه ای به سرمایه گذاری در زمینه توریسم، تأسیس موزه ها و گردشگاهها دیده نمی شود؟
دلایلی که پاسخگویان مطرح کرده اند در جدول زیر به ترتیب اهمیت آمده است.

ردیف	دلایل عدم توجه به توریسم و موزه ها و گردشگاهها	درصد
۵	بدلیل عدم حضور توریست	۵/۶٪
۴	کمبود درآمد ملی و در نتیجه کمبود سرمایه گذاری	۱۶/۲٪
۲	مشکلات ارتباطی (راهها، فرودگاهها، قطار و...)	۲۷/۸٪
۱	عدم حمایت سیاسی و امنیت	۴۴/۴٪
۳	ضعف فرهنگ و تخصص متناسب با توریسم	۱۶/۲٪

سئوال ۲۲ = آیا نرخ بهره وام های بانکی، مانعی در سرمایه گذاری ایجاد می کند؟

۵۵/۶٪ از پاسخگویان معتقدند که نرخ بهره وام ها مانعی در راه سرمایه گذاری می باشد و دولت باید جهت تشویق سرمایه گذاران وام هایی با بهره کم به آنها بدهد. ۱۱/۱٪ از جوانها هم بیانگر مانع بودن نرخ بهره وام یا کم اهمیت بودن آنها اختصاص داشته است.

نتیجه گیری و پیشنهادات:

۱- صنایع تبدیلی و صناعی که به نحوی با کشاورزی ارتباط دارند یعنی (صنایع پیوسته و صنایع وابسته) از موفق ترین و بهترین نوع صنعت جهت سرمایه گذاری در این استان بشمار می روند که باید در راستای این نوع سرمایه گذاری ترغیب و تشویق بعمل آید.

۲- عده ای از مدیران معتقد بودند که قوانین کارگری اگر چه یکی از پیشرفته ترین قوانین جهان کارگری بشمار می رود و برگرفته از قوانین کارگری موجود کشورهای پیشرفته صنعتی است ولی با فرهنگ سنتی شرق بویژه فرهنگ کاری ایرانی سازگاری ندارد. عبارت دیگر کارگر ایرانی به دلیل عوامل بسیاری که ریشه در فرهنگ، اقتصاد، باورها، اعتقادات آنها دارد نه تنها موجب رشد و توسعه صنعت جامعه نمی گردد بلکه روند توسعه را دلو چندان بتاخیر می اندازد و چون از حقوق و وظایف و مسئولیتهای خود آگاهی لازم را ندارد و از فرایند توسعه صنعتی و نقش مدیران در تولید سالم و اقتصاد جهانی آگاهی چندانی ندارد. بنابراین رفتارهای خصمانه وی نسبت به مدیران، نسبت به برنامه های توسعه و قطع وابستگی از طریق تولید و رقابت جهانی و ... همه و همه ناشی از عدم آگاهی، عدم آموزش لازم و فرهنگ نازل کارگری وی در این مجموعه می باشد. بنابراین بار دیگر نقش حیاتی آموزش و فرهنگ در فرایند تولید، صنعت و توسعه بوضوح بچشم می خورد. اکثر مدیران و دست اندرکاران بر این باورند که قوانین کار ما هیچگونه سازگاری با فرهنگ و بینش اسلامی و ملی ما ندارد و هیچگونه تمهیدی که نشان از توجه به جذب نیروهای انسانی بر اساس لیاقت و شایستگی باشد در دست نیست و علیرغم نیاز فراوانی که واحدهای صنعتی به نیروی انسانی و تولید بیشتر و بهتر دارند اما خود را از اجرای درگیری با کارگران بدور نگه داشته و نداشتن تولید و رونق کاری را به قوانین سخت و یک طرفه کارگری ترجیح می دهند و از استخدام آنها جلوگیری می نمایند که سرانجام نتایج و عوارض رنج آور آن دوباره به خیل جمعیت فعال اما بیکار جامعه برمی گردد. پیشنهاد می شود شورائی، مثل شورای مدیران صنعتی تشکیل گردد و از طریق کمیسیون، کمیته های قانون کار موارد خلاف و نقاط ضعف آنها پیگیری و در مجلس شورای اسلامی منعکس نمایند و نمایندگان مجلس را توجیح نموده که با تعدیل و تغییر قوانین مربوطه از لطمه بیشتر بر صنعت و تولید کشور جلوگیری و ممانعت گردد.

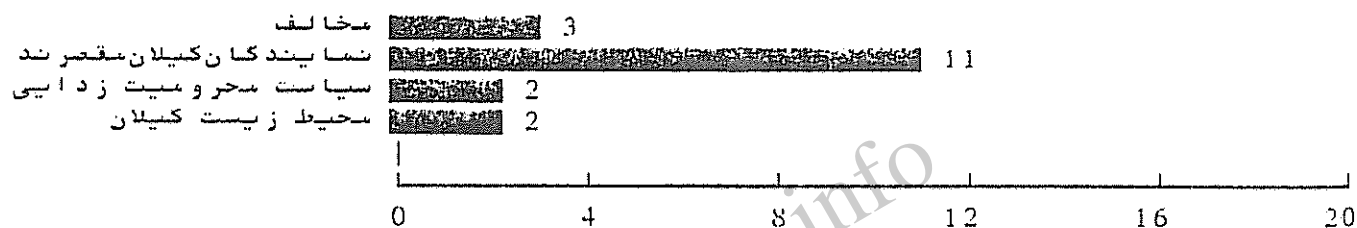
۳- به عقیده پاسخگویان، اکثر مدیران اجرایی استان گیلان غیر بومی بوده و از فرهنگ و جغرافیا و پراکنندگی جمعیت و مهاجرتها آگاهی ندارند و آن گونه که بایسته است در رفع ناهنجاریهای اجتماعی مثل بیکاری و عدم انگیزه برای سرمایه گذاری ها نمی کوشند.

۴- ۲۷/۸٪ از مدیران علت را عدم شناسائی نیروهای متعهد و متخصص گیلانی در پستهای کلیدی می دانند، ۲۸/۵٪ آنها دلائل فرهنگی و تاریخی و سیاسی برای آن ذکر کرده اند و سرانجام یکی از دلائل عدم رشد و توسعه استان گیلان را در همین مقوله می دانند.

۵- ۸۳/۳٪ از پاسخگویان، سرمایه گذاری صنعتی و عمرانی دولت را در استان گیلان بسیار ضعیف و حتی استان گیلان را از محرومترین استانهای این کشور پهنار می دانند و دلیلش را ضعف نمایندگان مجلس، مسئولین تراز اول این استان و عدم آگاهی اجتماعی و عدم دلسوزی مدیران غیربومی ذکر کرده اند. ۵- صنعت توریسم که می رود تا سال ۲۰۰۰ اولین و مهمترین صنعت عالم بشمار رود، ۶۱٪ از پاسخگویان سرمایه گذاری در این صنعت را ضروری و حیاتی

v37

Value Label	Value	Frequency	Percent	Valid Percent	Cum Percent
مخالف (ضعیف نیست)	0	3	16.7	16.7	16.7
نمایندگان کیلان منحصراً	1	11	61.1	61.1	77.8
سیاست محرومیت زدایی	2	2	11.1	11.1	88.9
محیط زیست کیلان	3	2	11.1	11.1	100.0
Total		18	100.0	100.0	



Mean 1.167 Std dev .857 Minimum .000
Maximum 3.000

Valid cases 18 Missing cases 0

نمونه‌ای از پرسش‌نامه‌های کامپیوتری

- ۸- یکی دیگر از تنگناهای استان کیلان نبودن صنایع تبدیلی آن است که محصولات و مواد و مصالح این استان بجای اینکه در صنایع تبدیلی بکار رود به شهرهای دور از استان حمل می‌گردد تا خوراک صنایع دیگر استانها را تأمین نماید.
- ۹- دیگر از تنگناهای استان کیلان، مهاجر فرستی آنست یعنی بهترین و اصیل‌ترین و با فرهنگ‌ترین شهروند گیلانی به شهرهای دیگر ایران بویژه تهران مهاجرت نموده و این استان پربرکت را دچار فقر و کمبود متخصص و مدیر و محقق می‌نماید، همانگونه که ۱۰۰٪ پاسخگویان اظهار نموده‌اند. تنگ نظریها و عدم دلسوزی مدیران اجرائی غیر بومی نیز این روند را تشدید نموده و چاشنی فرار مغزهای این استان می‌گردد.
- ۱۰- صنعت شیلات که می‌توانست یکی از مهمترین صنایع استان گیلان بشمار آید متأسفانه روزبروز از استعداد و کیفیت و بهره‌وری این دریاچه که بزرگترین دریاچه دنیاست و بیش از ۴۳۸۰۰۰ کیلومتر وسعت و حدود ۱۰۰۰ کیلومتر کرانه این دریاست کاسته می‌شود بطوریکه صید ماهیان خاویاری و صنعت خاویار دچار کاستی چشم‌گیری گردیده است. صید ماهیان خاویاری قبل از انقلاب بالغ بر ۱۴۳ میلیون و این رقم در سال ۱۹۹۴ به ۴۳ میلیون تقلیل یافته است و اگر فکر عاجلی درباره این صنعت ارزآور کشور نشود تا چند سال دیگر بکلی خاویار را باید فقط در تصاویر و نقوش مجلات مکتوب به‌بینیم.
- و بالاخره اینکه دو عامل مهم و حیاتی توسعه را باید بطور جدی دنبال کنیم و این دو عامل عبارتند از: علمی کردن فرایند توسعه، و انسانی کردن فرهنگ تولید و توسعه.
- دانسته و استعداد این خطه زرخیز را منحصر به فرد عنوان کرده‌اند. از آنجا که این استان دارای کوه‌ها و رودهای فراوان و آبهای معدنی سرشار و سواحل زیبای خزر و دشت‌های سبز و خرم و... از نظر طبیعی و میراث فرهنگی بسیار غنی می‌تواند باشد و باید یکی از قطب‌های صنعت جهانگردی بشمار آید و در جهت ترغیب و تشویق سرمایه‌گذاران این رشته اهتمام و پشتیبانی کامل بعمل آید تا صنایع و خدمات جنبی وابسته و پیوسته باین صنعت عظیم مثل هتلداری، متلداری، و تولید کالاهای مصرفی وابسته به آن در کنارش توسعه و گسترش یابند.
- ۶- استان گیلان یکی از کوچکترین استانهای ایران از نظر واحد جغرافیائی است یعنی ۰/۰۹ کل مساحت کشور ماست بنابراین نمی‌تواند از قطبهای صرفاً کشاورزی و یا صرفاً صنعتی بشمار آید. بعلاوه ۵۰٪ مساحت آنرا کوهستانها و جنگلها و ۵۰٪ دیگر آن جلگه است و هنوز از ۵۰٪ کوهستان و منابع زیرزمینی آن کوچکترین اطلاعی در دست نیست و تحقیقی فراگیر و جامع می‌طلبد تا از امکاناتی که در دل کوهها و جنگلها پنهان است شناخته و مورد بهره‌برداری قرار گیرد.
- ۷- یکی دیگر از تنگناهای این استان تعداد روستاهای بیشمار آن است که بالغ بر ۲۴۰۰ روستای پراکنده می‌باشد که جمعیت اغلب آنها کمتر از ۲۰۰ نفر است که هیچگونه تسهیلات آموزشی، درمانگاههای بهداشتی - درمانی، برق، آب، وسائل ارتباطی لازم و... در این روستاها راه ندارد و باید که تفکر تجمیع جدی آن برآمد و با اقدامی جدی و منورانه بفکر نسلهای بعدی بود تا از این ضایعات و هز رفتن استعدادها و هدر دادن امکانات بالقوه جلوگیری کرد.

آبازار سر

آج و کاپیش و گنه، کفته هژناره سر
هر تا میان خوس دینم، نیشته میان بازسر
آپيله باغ دورون، نه زنه پر، نه خانه
هر تا پرنده دینم، نیشته هچین داز سر
خانه نارم، واورسی هی توجه مه جاجیگا
کار نداشته چی ره گب زنی از کارسر؟
گی چی ره آیتا کرا، اویتا چیلیکا کنه؟
ایتا ایسه رشته سر، اویدانه خوشکارسر
آپيله گرمابه سر، پابنه ای لخت لخت
تی سرا کمتر بنه، آن همه جامداز سر
زا کاکرا آب بره، توسراجورشون دری
پئره چگره نمال، دردکونه ماز سر
مشنگ و کولتان نوگو، هر کی داره کم سواد
دوزد نوگو هر کی شه موردوم دیواز سر
هر چی داریدی قشنگ، هر چی نهه رنگ رنگ
چی ره ایرنگی ننا، ایچه آبازار سر
سوئد - کریم یمینی

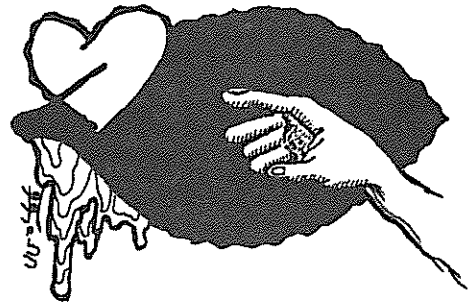
خنکه آو

(تالشی)

خاکه جاده یه
دم کرده مغریب
پیاله پیاله
- تیشیره چم
نارو، دؤم
خنده نه
- کیلن
نازکه سن داز نو
- دس

چیری چیری
خنکه آو.

قزوین - جمشید شمسی پور «خشتاونی»

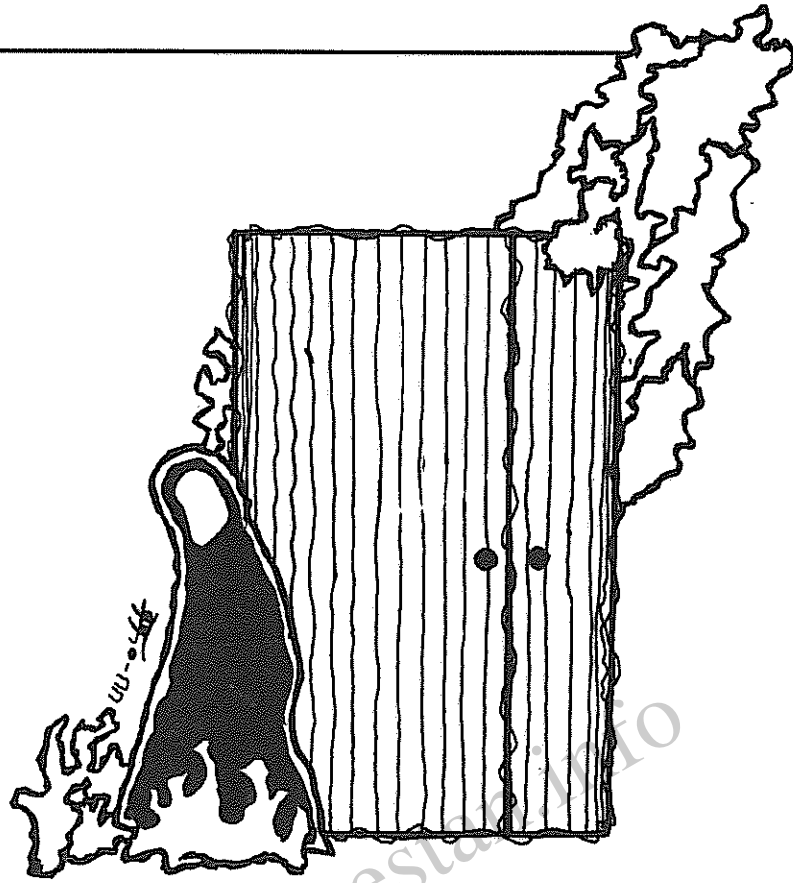


غزل

گسگری لجه مره

ته درد و داغ ره مه جگر خاله خاله یه
مه چم ته، هجر گریه جا خونین پیاله یه
مه کاراگر دکفته به رسوایی و جنون
تقصیر ته لبان و ته مشکین گلاله یه
مه سر شبنده روزه پریشان ته خیال
مه استخوان مغز جا، ته عشق ماله یه
دایم ته مو قسم. ته ره و شمارشادرم
سوختن دره مه سینه، کی مه دیل شواله یه
هر تا نفس کی من بکشم آه امره یه
مه زندگی ستمکشی و آه و ناله یه
پیری بلا مه جانا دکفته ولی هنوز
مه دیل به یاد ته دو تا سرخ آلاله یه
ارسوکی تکه تکه فیه مه چمان جا
آتش بیگفته آینه، یا سرخ زاله یه
هر روز چم دوسته به ته وعده یم ولی
ته وعده یان همیشه به فردا حواله یه
اوی بیوفا اگر چی جه پنجا دوارسی
ته خاطره همیشه مه ره پونزه ساله یه
جعفر بخش زاد محمودی

خاله خاله = ریش ریش، شرحه شرحه
شبنده روز = شبانه روز
ماله = رد - جای پا، اثر عبور
و شمارش = گریه زاری، نوحه سرایی
تکه تکه = قطره قطره



هادي غلام دوست

گورشاپو

پيش يواش يواشي ضايع ٿيو. يڪته سياه چاشو، اونا خو، جيرا گيٽه! يڪده فاري همه جا سياه ٿيو. گوهرک ديڻل ميئن ترس دڪته، هول بٿوده، شيوناجي بدوسه جئور: «اين مرگ مي شه!!، اين مرگ مي شه!!»

ممدالي بٿوته: بسم الله!، اين زنڪه هنده تورا بو! مردوم گوئن: گوهری بي واخوه آدم بو. گاگلف تور توري زي. ممدالي کان اگه سر وخت ايندا دواندائي اين حال به هم خورد، خٿو مردا کا سر به سرته؛ اوانان غيظا گيت، تورا بو، ايندا هوتو زي که نه «موردينه به» بعدن که ويزسه خو کهنه چاشوء يه ليش به جير يه ليش به جئور، خٿو سرته، راه دکت عموک خٿونه.

عموی، خاش جئون آدم، هوتو که لحاف جير هٿابو، اين زار و شيونا همه تا گوش ده، گوهرکان گوت و گوت تا خسه بو، سوبو کابو، راه دکت شو خوشون خٿونه.

بعضی مردومان گوئن: ممدالی اپنا نخاس، چون پول نداشت؛ گوهرکان ٿمونسه بو، آني کان جاجيگه داشت؛ ويتن ايندا بدن. اين خٿوني هميشک ممدالکاه دس و ديڻل، گوهرک پيش نشونه.

عموی که مورده ڊبو، گوهری خٿوشه ده کوشته ڊبو. کت اون خاش جئون سر، اونا موچي زي، ونگاجي گوت: نه عموی!، نه عموی! نه والا تو بميري!

عموگا ٿبورڊن ٿخوسانين «سي سي يو»، گوهری ده واخوه نيو. مغري بو، چراغا واگيرونه، کله پيش بنيشته بنا گوده خو مردور عجز و ناله گودن: عموگا ٿبورڊن ٿخوسانين، بدی جي ٿيو!، بدی جي!! هي زي خو زونه سرا.

-خٿو جي ٿيو؟!، چخابونه هٿه ده! ممدالکاه ريش آني سيفيدا بٿيو. هيکلان يڪته ييل ٿيلنڊر؛ اما گوهری چی؟، خاش و پيش، يڪته ٿمورده جئون ويسته ٿيو. هٿه ده! هٿه ده!، چی چه هٿه؟!، کوره هٿه...!؟

ممدالی آخماجي بٿوته: خٿونانه چی بکونم، تو لا لاوني؟! گوهری نالشن همره ورپسا بوشو پيرين؛ آٿو چاه سراجي آٿو ويگيري. مورشورفا آٿو چاه مينا جي بيرين آردبو، خٿوسرا جئورا گيٽه، اين چيشم الاتي تي فڪته. الاتي تي اين خاش ديما فوتوسه بو. ٿرم خنده جي بٿوته: «الاتي تي چی فشنگه!». الاتي تي اين چيشم

عموڪا بوشوسه بٿون، ڪفن بٿوڊبٿون، خاسن گلا ڪوٽن اما مگه شاس گوهرڪا داشتن! « ڪوشوڌري؟!، چره شوڌري؟!، اين مرگ مي شپه، اين مرگ مي شپه...»

اما هرچي بو، قبر سرگل فٿوڊبٿون، اونان پاپوڪ موسون قبر سر چرخس، موشته موشته گل خٿو سر فٿوڊ. مگه شاس اينا گيتن!، مگه شاس اينا داشتن!، خٿوشه گل سر پختا گوده بو، اين ڏيم ڪول همه گل بو، اين شينون صدا، ده جئون نداشت: « گول عموي!، ده ڪي وربوشوم، « ڪي به» بوگوڙم مي بي ڪسه مي بي پٿره ... عموي گولي موده « ڪي به» بنالم، موڪه ده ڪس ندانم! موڪه ده يار ندانم، يار ندانم! يار ندانم تا بنالم، تا بنالم...!»

عموڪا وپگيرفته بوڏن، پورده نوموتسه بو آفتو پر بڪشي بشي. گوهرڪان بوشو بوخٿونه، مردوم موسون مُجمه بگيري، شويه به هاداي مسجدور، اما عموڪ ڪردڪاروئون اين چيشم پيش دائم آشڪار بو. اون حرفون، اين گوش مين زنگ زي: «مي مرداڪ اولاني مي همره حُب ٿبو عموي، مي شڪلا پيراسه بومٿيس، لاڪوي بچيم بهونه بارده، چره ڌتر باردی! لقد بزه مي چپوره يکنا بشڪنه... قاتوق پلا چا گوڏم بٿوته: اين چوره پلا قاتوق چا ڪونه؟!، ڪولا ڪت همره بزه مي سر مٿين، مي سري گوڙ بارده، مي سرا دست بڪشي، بٿوتي: راسه راسه گور بارده، چي گوڙي!، پيل پيله گوڙ...!»

هنده بٿوتي: «برار زه، مو انم ممدالي همره گب زينم، تو صٿر بڪون، هروخت تي ڏيل پوره پيه مي ورجه، مي به گب بزن، مو هله ڪه نمرودم زاڪ.» بٿوتم: هرچي مرغونه چيما گوده بٿوم ته اونا بٿورشم، خورده خورداي، چيما گوتم، بٿورده بٿورته اون پولا وينه خوشه به؛ هرچي ناچه يکته انگو داشتم، آخرش مي دس ٿدهم!»

بٿوتي: موته هيتم، جهنمان نه يه! بٿوتم: هرگي نوبو يکته اشونه بازار مه بٿوري» بٿوتي: موته بيتم، آنقذه غصه نوخٿور... بٿوتم: هر دم ساعت مه گوته: مورده شور تي لوچ چيشما بٿوري!!» بٿوتي: نه، هيچي نٿوتي، تام بزي، اما مودوتم تي ڏيل مپشن چي ڏبو!

گوهری سيب زمینی پوس کاڌبو اما اين هوش و حواس عموڪ ورجه نابو. رنده زپده بو، عموڪاڏي؛ ڪولي بيچ مين پيشته ڏبو عموڪا بده، ويريسا، پيش بشي، چراغ اين لگ ڏکته، آتش، اين تنا گيته. گوهری خنده جي آتشا کيشا گيته - بخاله خو عموڪا کيشا گيته -، بسوته!، گورشابو، بنا بٿوردا!؛ خٿونه و جاجپگاني خو همره بٿورده. ممدالي بسوته خٿونا ڪه بده، اين آخم ٿور ٿبي: «ايسابو شوم بو؛ اين مودنان شوم داشت.»

دی ماه ۷۶ - لاهيجان

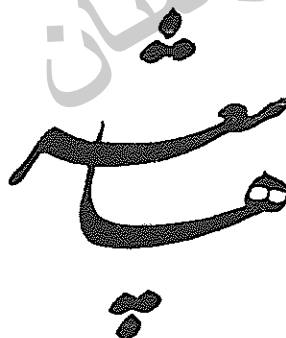
اساس شعر

إزرا زمين آواز
ميچڪا ڏاڙ سر
خونه:
جيڪ جيڪ جيڪ...
ڌراينه

بهار

مي دو چوشم سو (آخرين آواز زمستاني / گنجشڪ بر درخت / مي خواند: / استاد فخری نژاد» ره جيڪ جيڪ جيڪ ... / در راه است / بهار)

نور - محمد صادق رئيسی



بهار زاڪ ره، شو
فردا آفتو نقلا گوتره
لات سبزه

- پاپوڪ - خاب دره

(شب برای فرزند بهار / قصه ی آفتاب فردا را می گوید / سبزه ی صحرا / در خواب پروانه است)

لشت نشاء - محمد دعایی (م. ناچه)

مزاز سنگ

شهيد گوش دم بگوت

ترا جي زندگي بين

مرانی کوهان جي

(سنگ مزار / دم گوش شهيد گفت / ترا از زندگي بریدند / مرا هم از کوهسار)

فريدون سليمي آسياب

بهار بومه

زمين خو چادرا وگيت

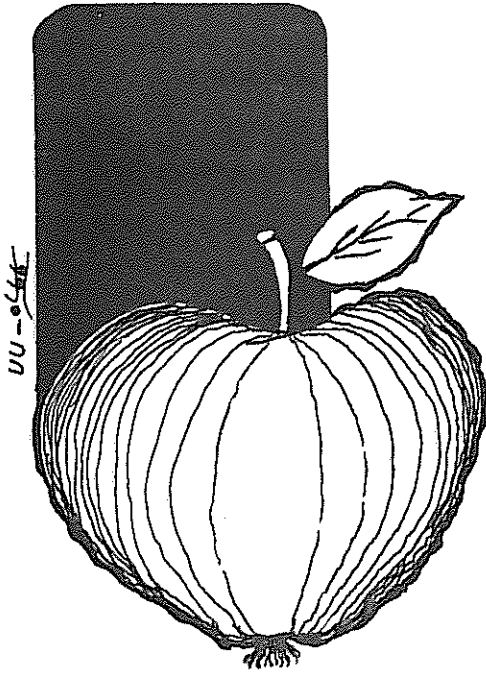
تي چوشمانا دبوس

نامجرمی اگر...!

(بهار آمد / زمين چادر برگرفت / چشمه هارا بند / اگر نامحرم هستی!)

رودسر (رضامحله) - مرتضی اصغری زرکلامی





شیرین ناچه

دیل دوستم به تی عشق
 باز و کولوارا اوسادم راه دکفتم،
 سر بنام کویو بیابان
 خوشکا بوم و سبزا بوم
 باد می پا متانیده.
 نه فیکر آبرو بوبوم
 نه خلق طعنه جی واگردسم.
 هر تا نفس بی جیر بوجور که شوی -
 می دیل تی ورجا نها بو.
 تی عشق می سر دره، تی عشق
 من در تی هوا نفس کشم
 بوار تی خنده خنده تی تی یا.

موبوخل دارو زور بکاشتمه.
 تی عشقا می خییال مئن
 شوبانده روز -

زنده بداشتمه،
 واکودمه می در چه تنایی تره.

وختی می ور بئسی
 وختی مرا تو تکیه گاه بینی
 جه فقر و ویشتایی - جه تشتایی

چی غم دارم
 جه زندگی، چی کم دارم

نداری و بداری امره من سازم.
 فوکون می سرتی سایه خنده یا

بوجورا گیر تی سرا
 واکون شادی درا

شیرین ناچه،
 دس نیافتنی.

واهل -
 سیا باهاز زندگی سیفیدابه
 بنفشه گول بوجور بایه کولان سر.

ناموم -
 بی چینم من تی گولباغ گولا
 ناموم -

کی بشکنم من هیکنس دیلا
 توگی -

هیزار هیزار ساله، کی چوم برایی ورافایی امره زنده یم
 توگی -

بدر باموم - بئسم تی نازا بکشم،
 بایم به میئل سایه من تی پوشت سر.

جه زندگی نه مال بخاشتمه -
 نه آزمین سر -

بهار
گالشما مانه!
جه کو، بی جیر بامو
چوقا دوکوده
با شلوقا، خو سر بنا
بوچوک
گاچه ور،

- کولا کتا
- زمین فوزه.

واخاباشو
خوشک علف چرانا خاب دینه

* *

تو آفتابا دئن دری،
شوروم پوشت

چورنده!
هیست!
جنگلانا،

- پت بزه!

تی ره بوسوج
تی ره بیسیج.

* *

بهار
دود، دود، دود!
جو خوفته نا،

- شورومه تان!

به گرد،

بیدین
کویا سیاه تره
هو یا،

دمخته سرزمین آرزو درون
می ره کتام چا کون

شوروم جا!

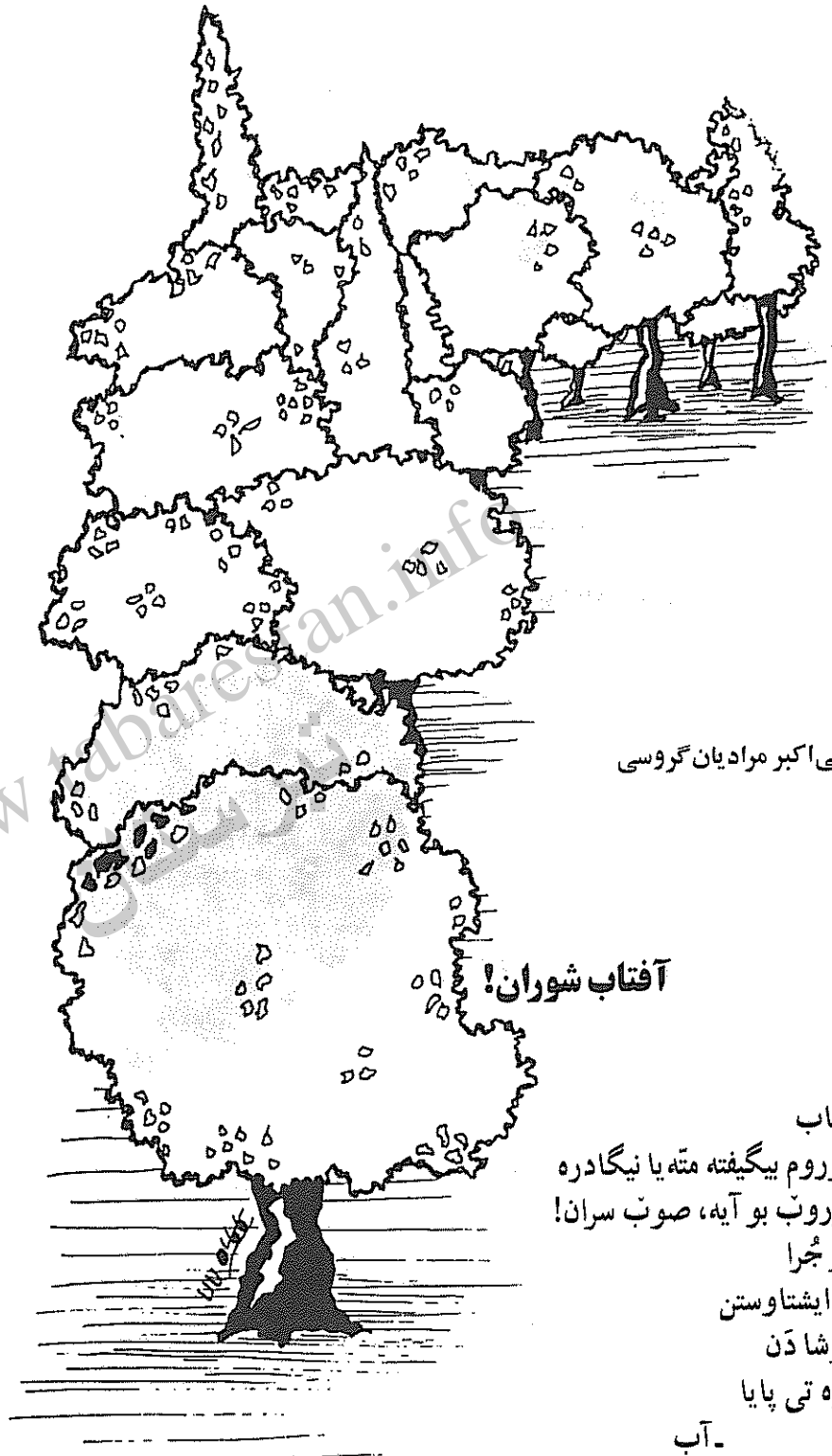
کی،

- آفتاب چل خوسا!

- جان شورا، برم!

کشما گیرم.

رشت - ۲۷/۱/۳۱



علی اکبر مرادیان گروسی

آفتاب شوران!

آفتاب
شوروم بیگفته متنه یا نیگاداره
غوروب بو آیه، صوب سران!
جرجرا
شا ایشتاوستن
گوشا دن
گزه تی پایا

- آب

سردی یا،
به گول داره

* *

ناجه

رحيم چراغی ره

تاتم دوواره سبزیم؟
دوواره سبزیم؟
جه آزمین
پرا گیرم
ستاره‌ناکشا گیرم.

* * *

تاتم دوواره سبزیم
تا تی صدایا بیشتاوم
تی پاصدایا بیشتاوم
می دیل خایه
ترانه خان بیم
تی مانسان بیم
تویی کی تا بهار

تی پاصدایا ایشتاوه

آیه!

* * *

دوخان مرا

کی سبزیم

بهاژ امره جوفتایم.

تی منتظر ایسا زمین

کی گول بدی

تمام دشت و صارا یا.

تی غومچه وازا به

دانی چی به!

بهار،

تی پاصدا مره،

آیه!

فروردین ۲۶

پیشکشی

افشین پرتوره

چی دارم تی پیشکشی؟
دوتا چوم، اشک وارش.
اینا دامان، غورصه.
اینا موشته ستاره.
اینا تشت پوز خون.

رشت - کریم مولا وردیخانی

علی معصومی

مرا باور نایه فصل بهاره

مرا گفتن نوا فصل بهاره
بُرخ آردن نوا که سبزه زاره
دینم وقتی می پتر تنهای تنها
حریف بوستن منه آروزگار
یه لقمه نان ره اما شب و روز
هتو خسته گرفتار بیجاره
دینم وقتی می مار بشکسته دیله
همش ناله کونه خود درد پا ره
جه ناچاری ولی با زوز غیرت
دینم هنده به فکر کار باره
آخر وقتی دینم می دس کوتایه
بازین ناجه امی شین صد هیزاره
اگر بوی بنفشه پا بگیره
زمین و آسمان تی تی بواره
اگر وارش بوشوره لاله دیما
شقایق سورخا به گوشه کناره
اگر بولبول شبانه روز بخونه
مرا باور نایه فصل بهاره

رشت - اردیبهشت ۲۲



عروسی رخت

می دیرا بوسته توقائی خیال مثن
جی دس بوشو باهاژ جوانی
شندره رختا

بودوج وادوج کونم

به آ امید

کی زیندگی پائیز زردا بوسته جنگلا

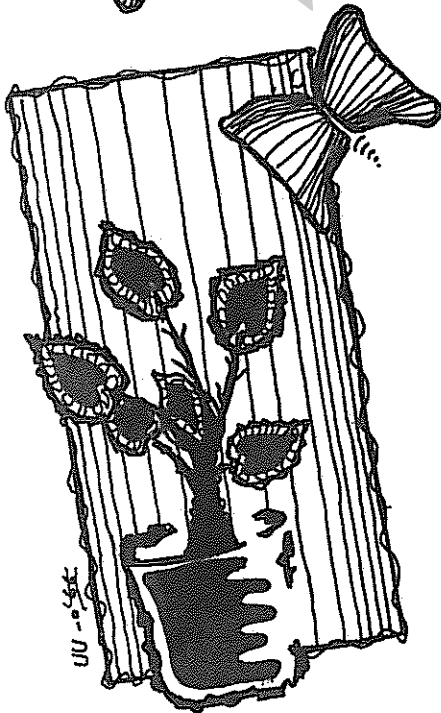
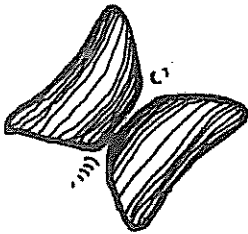
عروسی رخت دوکونم...!!

فومن - رضا صفائی

رفقان قدیم نشونه م یاد
 اسیر خاکنه ای داد بیداد
 بُرم «سُزدار» کول داد بزمن داد
 زمانه کار و ظلم است و بیداد
 کردکوی مازندران - جمشید قائمی
 «سُزدار» کوهی مشرف به روستای بالا جاده زادگاه
 سراینده



و نوشه جان بخون ته خونش را
 ته شبره بزه زلفا ته چش دا
 ته خونش نم نم وارث مونه
 و نوشه جان بوار ته وارث دا
 آمل - داود قاسمی



«حجت خواجه میری» ره
 کی خیلی زود فوسوخته

تی داغ بدجور می سینه سر بینشته
 دیلا کورشا کوده، جانا بییشته
 جی دور سوختاردم من، چی کشه پس
 اونی کی تی مره نیشه ویریشه؟
 صومعه سرا - اردشیر پرهیزکار (بوران)



دو وارده بی قراری، بی قراری
 هوا جا پر زنه زرد قناری
 توفنگ گوم گومه، باذ دوخوندشت:
 غریبی، بی کسی، چوشم اینتظاری
 رضا چراغی



تو کی دیل نازوکی، ایسی بیمار
 همش گیلان دوری ره زنی زار
 تی ارسو چوشمه کورا بو، تی مورسون
 گیلانا قاب بگی! بزنی به دیوار
 بندر کباشهر - حسین علی صادقی سرشت



بهاره، توم بو شوئندم دسته دسته
 ویجین بؤدم، دوباره، خسته خسته
 بیه یاور هیه به، فصل تابستون
 خا جور بارم، برنجا بسته بسته
 محمد شعبانی ششکی (حامد)



شون دریا شونم سالی کولایته
 روزن باغون شونم دازا دسایته
 شبانده روز شونم دمبال روزی
 و بال زندگی دایم دوشایته
 کرج - حسین شهاب کومله
 سالی = تور ماهیگیری



به خون بوخوفته عزیزان زلزله ره

زه دارون در بهارون گل فشونین
 گلستون گلونا گل کشونین
 باغبونون به گلگشت و تماشا
 عجب دارم گل سرگل نشونین
 رودبار - فریدون قاسمی دارستانی



رود بار زلزله یاد مره

بین امشب که جوئیم کنه زار
 که هیچی ده دنی ای سبز زه دار
 بیه ا سبز جوئین با شمه غم
 هته شیون کنه ای وای رویار
 چوبن - مهیار سالاری
 چوبن Jubon - ایجابی رستم آباد دیهات کی زلزله
 وخت ویرانه بوو.

بالماسکه

این نوشته پنجمین قسمت از نمایشنامه‌ای است که تحت عنوان جداگانه ورزاکوله - ذفینه و عرضحال در شماره‌های ۳۹، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵ گیله‌وا بچاپ رسیده، بخشهای اصلی آن با توجه به ضرورت‌های متن و ویژگیهای محیط بزبان گیلکی نوشته شده و بخشهایی از آن فارسی و چند دیالوگ کوتاه انگلیسی نیز در آن بکار رفته است.

نگهبان - اوه بله ارباب (با دست گیله‌وا را بداخل محوطه خانه راهنمایی می‌کند، گیله‌وا به تعجب با افرادی که با نقاب و ماسک و لباس‌های عجیب عبور می‌کنند خیره مانده است در حالیکه دهانش از تعجب باز مانده همراه آنها وارد می‌شود. موسیقی با صدای بلند بگوش می‌رسد افراد نقاب‌دار با حرکت‌هایی نمایشگونه از کنار گیله‌وا می‌گذرند و به اطراف او می‌گردند، گیله‌وا سعی می‌کند از اولین کسی که با او برخورد کرده سئوالی کند. موسیقی امکان شنیدن صدا را نمی‌دهد گاه گاهی صدای قهقهه‌ی خنده‌هایی بگوش می‌رسد، مردی با سینی گیلای‌های پر می‌گذرد، مردی دیگری یک سینی پر میوه را حمل می‌کند، به گیله‌وا تعارف می‌کند)

گیله‌وا - آقا من ... (با تعجب به مرد سینی به دست و دیگران نگاه می‌کند، مرد سینی بدست با خنده می‌گذرد)

گیله‌وا - (به مردی که نقاب دلکک بچهره دارد) آقا (دلکک می‌ماند)

گیله‌وا - من ... من ...

دلکک - من ...

گیله‌وا - من ... با شاپورخان کار داشتم آقا (دلکک ساکت به او نگاه می‌کند)

گیله‌وا - من ... من از ده اوادم آقا

دلکک - ده!

گیله‌وا - بله آقا من از شمال اوادم

دلکک - شمال!

گیله‌وا - با آقا کار داشتم

دلکک - گیله‌وا؟

گیله‌وا - شما کی هستید آقا؟ شما مرا می‌شناسید؟ من ...

دلکک - از اینجا برو.

گیله‌وا - من باید ارباب را ببینم من می‌خوام با شاپورخان حرف بزنم.

دلکک - برو.

یکی از مهمانان - اوه چه لباس قشنگی عین شمالی‌ها شدید خانوم!

مهمان دوم - چه سلیقه‌ای.

مهمان سوم - آدم فکر می‌کند شما همین الان از شمال اوادمید.

گیله‌وا - من از شمال اوادم خانوم.

مهمان اول - حرف زدنش هم مثل شمالیهاست

(دلکک با هفت تیر پلاستیکی آبیاش بصورت مهمانان آب می‌پاشد آنها با

جیغ و داد و فریاد و سروصدا پراکنده می‌شوند.)

گیله‌وا - اینجا چه خبره آقا

دلکک (اشاره می‌کند و گیله‌وا را بگوشه‌ای می‌کشاند) برای چی اوامدی

اینجا؟

گیله‌وا - من؟ من آمدم آقا را ببینم.

دلکک - چرا امشب؟

گیله‌وا - امشب اینجا چه خبره آقا شماها کی هستید آقا؟ شاپورخان کجاست آقا؟

من باید ارباب را ببینم.

بر پرده سفیدی که در گوشه صحنه قرار گرفته اسلایدی از یک خانه بزرگ پسند طبقه سفیدرنگ بچشم می‌خورد که درختان بلندی محوطه آنرا پوشانیده‌اند، صحنه چراغانی شده و آذین بسته است، در گوشه‌ای کنار یک چهارچوبه درب مردی که پایون به یقه دارد نشسته است و با ورود تازه واردین از جایش برخاسته تعارف می‌کند و دوباره می‌نشیند، افرادی که در ترکیب دو، سه، و چند نفره یا بعضاً تنهایی وارد می‌شوند هر کدام با راهنمایی مردی که در کنار درب نشسته به سمتی هدایت می‌شوند، تمام افرادی که وارد صحنه می‌شوند ماسک و نقاب بچهره داشته و لباسهای غیر معمول، فانتزی یا سمبلیک بتن دارند.

گیله‌وا در گوشه‌ای از صحنه بی‌حرکت ایستاده است، دربان همچنان با ورود میهمانان برمی‌خیزد تعظیم می‌کند آنها را بسمتی هدایت کرده و بی‌حرکت می‌ایستد.

گیله‌وا - تهران درون چه ماشین کی پیاده بوم ارباب خانه دنبال بگردستم، خیابان به خیابان و پارس و پارس جا اونی خانه درا پیدا کودم. اما چیزان عجیب و غریبی او دور و بر بیدم آدمانی یا که او خانه درون شون آمون کودید فاندروستم، اشان شکل و شمایل ایجور دیگر بو، نانم چره، اوشان لباس دکودن باینن خیال بکن عروس گلی باورده بید، اشان دیما نشاستی دئن، ایجانک نقاب بزه بید، در جولوب خیلی بیسام، اشان شون آمو نا فاندروستم، خدایا آیه چی خبره؟ اشان کیسیدی؟ نگهبانی که در جوولو نیسته بو فکر بکوده منم اوشانا مانمه چون هر چی من انی مره واورس واورس بکودم هیچی نگفت بگفتم:

(نگهبان برمی‌خیزد و تعظیم می‌کند، آنگاه لبخند میزند و گیله‌وا را بسویی هدایت می‌کند.)

گیله‌وا - سلام

(نگهبان تعظیم کرده و با دست اشاره می‌کند)

گیله‌وا - من با ارباب کار داشتم

نگهبان (می‌خندند) اوه بله ارباب

گیله‌وا - شاپورخان

شاپورخان همراه دو نفری که لباس ارتشی بتن دارند سرگرم صحبت است و به آرامی نزدیک می‌شود، دلکک از گیله‌وا فاصله می‌گیرد.
گیله‌وا - آقا!

افراد مختلفی با ماسکها و لباس متنوع و غیر معمول از هر طرف وارد شده و هر کدام بسمتی می‌روند، دلکک می‌کوشد با حرکت‌های خنده‌آور شاپورخان را متوجه خودش کند.

گیله‌وا متوجه شاپورخان شده بطرف او می‌رود
گیله‌وا - آقا!

مهمانان اطراف شاپورخان را احاطه می‌کنند گیله‌وا بگرد آنها می‌گردد، مردی که لباس نظامی رده بالا بتن کرده با شاپورخان صحبت می‌کند، پیشخدمتی که تلفنی در سینی قرار داده، به شاپورخان نزدیک می‌شود، شاپورخان گوشی را بر می‌دارد و صحبت می‌کند بعضی از مهمانان متفرق می‌شوند، پیشخدمت همچنانکه سینی تلفن را در دست دارد با احترام در کنار شاپورخان راه می‌آید، دلکک به گیله‌وا نزدیک می‌شود و سعی می‌کند او را از آنجا دور کند.

دلکک - از اینجا برو.

گیله‌وا - چرا آقا، من باید با شاپورخان حرف بزنم.
شاپورخان همچنانکه با تلفن صحبت می‌کند به روبرو نگاه می‌کند.

دلکک - امروز مناسب این کار نیست.

گیله‌وا - من حرف‌های شما رو نمی‌فهمم (عبور و مرور جمعیت)
شاپورخان - (همچنانکه با تلفن حرف می‌زند، با صدای بلند فریاد می‌زند)
نمیشه مهمانی رو بهم زد (کامی و دوستش جفرسون که در قسمت دوم نمایشنامه معرفی شده‌اند بر سکوی بلندی در انتهای صحنه می‌ایستند، دلکک فاصله می‌گیرد.)

گیله‌وا - آقا

شاپورخان - (با فریاد) این موضوعیه که به شما مربوط می‌شه، من باید بدونم چه خبره، مسخره است

کامی - (که لباس شوالیه‌ها را پوشیده است همراه با جفرسون که گیتار بدست گرفته بر سکوی بلند ایستاده بسوی مهمانان اعلام برنامه می‌کند) میهمانان گرامی

شاپورخان - (با تلفن) تیمسار الان اینجااست.

کامی - خوشوقتم که در روز جشن شکرگزاری یعنی سالروزی که تمام مردم آمریکا و بخش‌هایی از اروپا اون رو بعنوان یک روز تاریخی معرفی کرده‌اند یکی از میهمانان عالیقدر این بالماسکه رو به همه حاضرین معرفی کنم، این شما و اینهم میهمان گرامی ما جفرسون

(شاپورخان از دیگران فاصله گرفته و همچنان با تلفن صحبت می‌کند. گیله‌وا منتظر است که حرف زدن او تمام شود، دلکک بصورت بعضی از میهمانان نزدیک شاپورخان آب می‌پاشد و مسخرگی می‌کند، جفرسون ماسک از چهره برمی‌دارد، دلکک دست در جیب پیرانش می‌برد.)

گیله‌وا - ارباب

شاپورخان - خودتون با تیمسار صحبت کنید (گوشی را به نظامی که عینک زده می‌دهد.)

گیله‌وا - ارباب (شاپورخان با خنده به گیله‌وا نگاه می‌کند.)

شاپورخان - فرق العاده است.

مهمانان بطرف جفرسون نگاه می‌کنند و دلکک شلیک می‌کند، جفرسون مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرد، دلکک می‌گریزد گیله‌وا با بهت و حیرت به آدم‌های عجیب حاضر در صحنه نگاه می‌کند، نظامی دست به اسلحه می‌برد، مهمانان با فریاد و هیاهو پراکنده می‌شوند، گیله‌وا نیز همراه با دیگران می‌دود، نظامی هدف می‌گیرد.

کامی (فریاد می‌زند) جفرسون

جفرسون آخرین تلاش حیاتش را بروز می‌دهد و آنگاه می‌افتد.

نظامی (فریاد می‌زند) ایست

شاپورخان - اون کیه؟

دلکک از مسیر قبلی باز می‌گردد و به سوی تماشاچیان می‌رود، چند نظامی دیگر هم به صحنه می‌رسند بطور دسته جمعی شلیک می‌کنند، دلکک مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرد جمعیت ماسک به چهره با هیاهو به اطراف می‌دوند گیله‌وا هم بدون هدف می‌دود، دلکک به آرامی بخاک می‌افتد.

شاپورخان - اون کیه؟

(نظامیان همچنانکه هدف گرفته‌اند بیحالت باقی می‌مانند جمعیت بتدریج آرام می‌گیرد)

شاپورخان - اون کیه (از بین دیگران راه باز می‌کند، نظامیان و تعدادی از میهمانان همراه با شاپورخان به دلکک نزدیک می‌شوند، نظامیان همچنان اسلحه‌شان را آماده شلیک دارند کامی در کنار جفرسون زانو زده و به آرامی برمی‌خیزد، یکی از نظامیان ماسک از روی صورت دلکک برمی‌دارد.

چند نفر از میهمانان - او...

شاپورخان که بدقت بچهره دلکک خیره شده نگاهش را بسمت دیگر بر می‌گرداند و به جاییکه جفرسون افتاده نگاه می‌کند، جمعیت در حالیکه به جسد دلکک نگاه می‌کنند همچنان بی‌حرکت بر جای می‌مانند گیله‌وا از دیگران فاصله می‌گیرد و به تماشاچیان نزدیک می‌شود.

شاپورخان بطرف دلکک می‌رود نقاب صورت او را برمی‌دارد و به آن خیره می‌شود و آنرا تا مقابل صورتش بالا می‌آورد، سپس شاپورخان - ماسکها تونو وردارین کامی - پدر

شاپورخان - (دستش را از دست کامی رها می‌کند) گفتم ماسکها تونو وردارین کامی - من ماسک ندارم پدر

شاپورخان ماسک از چهره اولین نفری که نزدیک او ایستاده برمی‌دارد شاپورخان - گفتم ماسکها تونو بردارین

جمعیت ماسک از چهره برمی‌دارند در پشت این ماسکها، ماسکهای دیگری روی صورت آنها دیده می‌شود.

کامی - خودتو کنترل کن پدر

یک زن - این غیر قابل تحمله

یک نظامی - لطفاً کسی از خونه خارج نشه (همه بی‌حرکت می‌مانند.)

گیله‌وا - تمام آدم‌ها ایتا ایتا سوال جواب بکودید، من نانتیم اشانا

چو جوور جواب بدم، وقتی بگفتم چه شمال باموم ایپچه

همدیگرا فاندروستیدی، خوشان ره خیال بکودید من بازی

درمه، بازین مرا دو سه نفر دیگر مره چوم دوسته چه او یا

بردید، سه چهار روز بازداشتگاه میان بشام، ماموران گوله

بگوله آموئید سئوال جواب کودیدی، «چرا آمدی تهران؟ کی

بتو گفت بیائی تهران؟ آیا کسی را که تیراندازی کرد می‌شناختی؟» و

هتو پوست هم سین جیم کودیدی

نور خاموش میشود فقط چهره گیله‌وا دیده می‌شود.

یکنفر - حرف بز

نفر دوم - بنفعته هر چی میدونی بگی وگرنه بحرف آوردن تو زیاد مشکل نیست

گیله‌وا - من چی بگم

نفر سوم - هر چی میدونی

گیله‌وا - راجع بچی؟

نور به آرامی به صحنه می رسد و روبرو پلکانی است که قسمت بالای آن کمی روشن است و پله های پائین و درون صحنه نسبتاً تاریک است، شاهپورخان از بالای پله ها بطرف صحنه می آید آشکارا مست است، کامی مثل یک کابوس و رویا از روبرو می آید.

کامی - (انگار در هوا راه می رود) خوابوندن اینهمه سرمایه چه عوایدی داره؟ تو که باید گردش سرمایه رو خوب بشناسی، الان همین شرکت رو مقایسه کن با همه زمینهای که در شمال داری کدوم پولسازتره؟ (شاهپورخان بطرف او می رود، کامی انگار غیب می شود و آنگاه از گوشه ای دیگر پیدا می شود که بطرف شاهپورخان می آید)

کامی - واضحه پدر سرمایه گذاری روی باغ و زمین زمانی سود آورده که آدم بتونه مالکیت چندین روستا رو داشته باشه، تازه اونم توی دنیای امروز روش حرف هست که اصلاً بدون ماشین و تکنولوژی جدید میشه چنین زمینهایی را حفظ کرد؟

(شاهپورخان تلوتلو می خورد)

کامی - پدر جفرسون رو بهت معرفی می کنم

شاهپورخان - (فریاد می کشد) کی اونو توی این مهمونی دعوت کرده؟ (ذرا طرف او هیچکس نیست، صدای خنده بگوش می رسد)

شاهپورخان - (بیچاره) اینجا چه خبره؟

(کامی از انتهای تاریکی صحنه بیدارش نزدیک می شود)

کامی - پدر تفکرات تو قدیمیه، باید چهار چوب تفکراتت رو تغییر بدی باید خودتو برای زندگی در دنیای ماشینی امروز آماده کنی (صدای خنده)

(شاهپورخان می ماند به روبرو نگاه می کنند تصویری از او شکسته تر از وضعیت فعلی از روبرو عبور می کند شاهپورخان از پله ها وارد زیرزمین می شود، در انتهای زیرزمین صندوق کهنه ای است شاهپورخان به صندوق

نزدیک می شود و درب آنرا می گشاید، درون اشیاء کهنه آن را جستجو می کند، کتاب کهنه قظوری از صندوق بیرون می آورد و ورق میزند، آنگاه چشمش به قاب عکس و تمثالی می افتد تمثال را بدست گرفته غبار روی آنرا پاک می کند و چند لحظه در آن خیره می ماند سپس آنرا بیدیوار می آویزد، درون اشیاء

صندوق جستجو می کند سپر و کلاه خود و شمشیر و لباس قدیمی از آن بیرون می آورد می پوشد، صدای طبل و سنج بگوش می رسد، شاهپورخان در حالیکه لباس تمزیه پوشیده با صدای طبل و شیپور بگرد صحنه می گردد و با سپر و شمشیر به اطراف حمله ور می شود سپس دست به قلبش می گیرد و پس از مدتی بخاک می افتد.

صداهائی از بیرون - آقا... آقا...

چند صدا - کجائید آقا؟... اون پائین هستید؟

صداهائی از بیرون - آقا... آقا

نور می میمرد

گیلهوا در گوشه ی صحنه دیده می شود غیر از نقطه ای که گيلهوا ایستاده همه جا تاریک است.

یک صدا - حرف بز

نفر دوم - بنفعته هر چی میدونی بگی وگرنه بحرف آوردن تو زیاد مشکل نیست گيلهوا - من چی بگم

نفر سوم - هرچی می دونی

گیلهوا - راجع بچی

نفر اول - همه چی

گیلهوا - هر روز بیست دفته بیشتر مرا بازجوئی کودیدی، «چرا به تهران

آمدی؟» چرا به خانه شاهپورخان آمدی؟ چرا؟ چرا؟ توام

بلا یانی ام کی امی سر بامو اینا اینا اوشان ره بگفتم. ای هفته

بیشتر اوشان جه من بازجوئی بکودیدی بعد شاهپورخان مره

تماس بگفتیدی نانم چی بگفته که بعد از اون مرا مرخصا

کودیدی ولی بگفتید کاسگل وضع یک هفته ده معلوم به،

شهر تا آرام بو، خیابان درون چند نفر با بگلوله دوسته بید،

می دیل خاستی شبانده روزا مردم مره بودوم اما می دیل و

فکر کاسگل ور نهابو جه ای طرف دتیم اوضاع بهم

خورداندره، قم درون گفتیدی هسندم هوندمه، آقا واگرده

ایران، امون موقع اینا بسته اعلامیه می چادر جیر قایما کودم

می امره باوردم تهران، ده می ترس فووسته بو. هنده بوشم آقا

خانه، گفتیدی مریضه، بگفتم خایم آقا یا عیادت بکنم

(درون صحنه روشن می شود شاهپورخان بر روی تختی در وسط صحنه

خوابیده است دکتر در حال معاینه کردن اوست، پنجره ها باز است. از بیرون

صدای هیاهو و تظاهرات بگوش می رسد زن شاهپورخان پنجره ها را می بندد.

مستخدم گيلهوا را بداخل هدایت می کند.)

گیلهوا - سلام

دکتر - اون به آرامش احتیاج داره خانوم

زن شاهپورخان - آگه بذارن

شاهپورخان - (با دیدن گيلهوا) چیه دختر

گیلهوا - سلامتی آقا (تکه کاغذی به او نشان می دهد) مرا بگفتیدی بایم

شمی ورا شماره یا شمه را فادم کی کاسگل وضعاً روشنا کونید

دکتر - سعی کنید از جا تون حرکت نکنید

شاهپورخان - او تلفنا مرا فادن

دکتر - من مرخص می شم آگه موردی بود تماس بگیرید (زن شاهپورخان دکتر را هدایت می کند)

شاهپورخان - هیا خاستی مرا گفتن من ولانشتیم ترا ببرید بازجوئی، کاسگل هچین می مرا غیظ دره، کو کتاب بنویشته نها کی آدم

اختیار خو زمینا ناره

گیلهوا - آقا کاسگل جه زندان بیرون بایه امان از او زمین شیم آقا. شیم

می پره بجارسر آقا.

زن شاهپورخان بر می گردد

شاهپورخان - شماره یا بگیر (زن شماره می گیرد) توکی نتانی کاسگل جا

قول بدی اون خودش وا خو تکلیفا روشنا کنه.

زن گوشى تلفن را به شاهپورخان می دهد)

شاهپورخان - سلام علیکم، الحمدالله خوبم تیمسار هستند، (به گيلهوا) من

الان تی ورجا صحبت کنم کی بدانی ده جه می دس خارجا بوسته (با

تلفن) الو سلام عرض می کنم قربان. الحمدالله بهترم، دکتر می گه باید حرکت

نکنم باعث شرمندگی شده، این شماره رو شما به این کارگر ما دادید، گيلهوا بله

خدمتتون عرض کردم که موضوعیه که در دادگستری رشت مطرحه، بله... بله...

چی داره عوض می شه... می دونم... بهرحال من برای اون زمین ... چطور؟ ...

داره میاد؟ الان؟... (با دست گوشى تلفن را نگه می دارد) اون تلویزیون را

روشن کنید، (همسر شاهپورخان تلویزیون را روشن می کند، ورود آیت الله

خمینی به ایران از تلویزیون پخش می‌شود.)
تلویزیون - بوی گل و سوسن و یاسمن آمد...
گیله‌وا هیجان زده است.

شاهپورخان - دارم می‌بینم، بسیار خوب هر جور شما صلاح می‌دونید حداقل باید تمهید بده که از اون زمین بره، باشه هر جور صلاح می‌دونید (گوشی را می‌گذارد) مملکت اوضاع کرا تغییر کوداندره، بشو دختر من اشان مر صحبت بکودم، می‌شکایتا پس بگفتم - بشو ترا ایتا کاغذ فادیدی بیر فادن زندان، کاسگلا بیرون باور ولی اوئا مواظب بوو مملکت اوضاع شلوغ پلوغه، انشاءالله امانم ای مدت دیگر آئیم ده.

گیله‌وا - شما آئیدی ده آقا؟

شاهپورخان - دکتر گه وا ای مدت از نظر آب و هوا جه تهران دوربیم، آسرو صدا آدم باورده هوا مرا خوره اگر فارسه بید اریایی عمارت ایزره جارو پارو بکونید، یا نخایه گم کارگر بگیرید او یا تمیزا کونید، بشو دختر، بشو بوقت فارسی نامه یا فاگیری تی مره بیری.

گیله‌وا - خدا شمه را عمر بده آقا انشاءالله زودتر شمی حال خوب بیه با

اجازه خانم

خداحافظ شما

(تلویزیون همچنان تصاویر ورود آیت‌الله خمینی به ایران را پخش می‌کند نور بتدریج خاموش می‌شود)

گیله‌وا - (که در گوشه صحنه ایستاده است) نانم چره اشان برخورد همگی تغییر بوکوده بو، ارباب شین، ماموران شین، همه ایجور عزت و احترام مره آدم امره برخورد کودیدی ایتا نامه بنویشتیدی فادایدی مرا کی بیرم فادم زندان رشت کاسگلا بیرون باورم. نامه یا وقتی فاگفتم، ده تهران معطلا نویستم یک راست بشوم گاراج ماشین بگفتم کی بشم رشت، اصلن مرا حالی نبست اکیه فارسیم. هتو کی ماشین گاراج درون ترمز بکوده جه ماشین پیاده بوم بشوم زندان (وسط صحنه روشن می‌شود بر روی تابلوی نوشته شده زندان شهربانی رشت. جلوی در زندان چند نفر از مردم جمع شده با هم صحبت می‌کنند.)

گیله‌وا - آقا زندان در هنه؟

یکی از مردم - کیه کار داری ما ز؟

گیله‌وا - زندانی داشتیم نامه باوردم دفتر زندان

یکی از مردم - زندانیان همه آزادا بوئید مار

گیله‌وا - چوتو؟

یکی از مردم - مردم حمله بکودیدی زندان درا بشکنه بید تمام زندانیانا

آزادا کودیدی

گیله‌وا - آآن زندان درون هیچکس نیسه؟

یکی از مردم - زندانی هیچکس نیسه؟ همه ساق و سالم بشوئید بخانه

گیله‌وا - همه بشوئیدی... پس... (می‌دود) آخرین قسمت شماره آینده

سخته سوختن و بیشتن، جه دس بدنا
ریفقان ره نیویشتن. بوشو، بوشو که، اونی کی
بشسا بکشه، دانه تاسیانی چیسه؟ چوتو آدم غم
به گولی به!
بدانی هه دیرو بو، ۱۱ تیر ۷۰، کی خیر بامو
علی زیباکناری بنا بوشو. دفاتن هفت سال
دوارست.

بخیالی بریرو بو، ۵ تیر ۶۲، کی محمدولی
مظفری امرا تنها وهاشت، فوری پونزده سال
بوگذشت. دو تا خورم عزیز، پیله کس، پیله
گل، کی گیلانا عاشق بید. هر دو تان دامونی بید.
گیله‌وا یا نیده بید، اما اگر بشابید، تنها ننابید.
اوساده بو، ایتانی گیلکی پیله کس، پیله قدم
تیلیف بوجورا گفتم بو.
او هفته اشان سال سربو ۵ تیر سیاهکل
برفجان وادی و ۱۱ تیر رشت سلیمان داراب
گورستان، دوستان جما بوئید و اوشان یاد مره
کس کسا دیل تسلایی بدابید.



سیدعلی زیباکناری



محمدولی مظفری کخیلی

«شَرَوَه: نوعی از خوانندگی که شهری گویند. شَرَوَه خوان: آنکه به آهنگ شَرَوَه خواند. ظهوری گفته: از زبان دانیش در طرف چمن افکنده شود / بلبلان پهلوی گو، قمریان شَرَوَه خوان. شهری: نوعی از سرود و خوانندگی بزبان پهلوی که رامندی نیز گویند.

رامندی: لهجه قدیم مردم ایران در مکالمه - لهجه مردم رامند - نام نوائی و لحنی از موسیقی. این جمله‌ها را که در زیر واژه‌های (شَرَوَه) (شهری) (رامندی) از لغت نامه دهخدا آوردم، همه آن آگاهیهای کوتاه کتابی است که درباره این سه واژه یا عنوان گفته شده است. در باره هیچیک از این سه عنوان پژوهش شایسته‌ای نشده است. برای هر یک میتوان باندازه یک کتابچه مطلب نوشت. در این جا بکوتاه سخن و اشاره‌وار از شَرَوَه یاد می‌کنیم: وابستگی شَرَوَه با شعر و رامشگری بزبان و گلبانگ پهلوی:

۱ - در لارستان فارس شلوا: Šalvā: شعر و آواز به زبان بومی همراه با سازنوازندگی است.^(۱)
۲ - در گیلان، شرفشاهی. در دیلمی شَرَوَه‌شایی: شرفشاهی: خواندن با آواز و آهنگ چهار دانه‌ها (پهلویها)، بویژه شعرهای شرفشاه، شاعر سده هفتم گیلان است که شعرهای او^(۲) بزبان گیلی نزدیک بطالشی است و در مایه شور و دشتی خوانده می‌شود و همراه با سازهای بومی است.

از این رو، این نام، نام آهنگی نیز بشمار می‌رود. شرف = شرفانگ: آواز آهسته مانند آواز صدای پا است که از دور بگوش برسد.

۳ - در کوهستان شروین (= شلفین) یا (شهریار) کوه که کوه قارن و کوهستان خاوری طبرستان از گرگان تا سوادکوه امت (تالبا = طالبا = تاله او) نام آواز، همراه با ساز بزبان طبری است که گمان کرده‌اند از نام طالب آملی و سرگذشت او و شعرهایش گرفته شده. چنانکه شروه‌شایی را گمان برده‌اند از نام شرف شاه است. اما این هر دو ریشه بسیار کهن دارند که دو شاعر یاد شده، بنوبه خود نمونه‌ای از آن شده‌اند.

در میان بختیارها نیز بیت بمعنی: پهلوی و چهاردانه و شعر قدیمی بزبان لری بختیاری با آهنگ و ساز خوانده و نواخته می‌شود و گاه چنان است که نمیتوان دانست این (بیت) به نام گوینده یا گویندگانش بوده یا نام ساز و شعر و ترانه و یا نام آهنگ آن. در کردستان او راقم و شالیاری همین ویژگی را دارد. در فارس (دی بلال) نیز گاه همین‌ها را می‌رساند. در جاهای دیگر ایران نیز نمونه‌ها دارد.

بقول حافظ بشارت دهنده عالم غیب بود. سَرَوَ مانند سَرَوَ و شَرَوَه و تَرَوَ است.

درزند و پازند سرو با Srobā یعنی: سخن و سرود و کلام است. در پهلوی سروا Srovā بهمین معنی است. در اوستائی سروا = Sruvā، در پهلوی شرب = Srub، سرو = Sruv هم سخن است و هم پیاله شراب و باده در عربی شَرَب یعنی: دانستن و فهمیدن و دریافتن که رابطه‌اش با سخن و سرود معلوم است و از ریشه قدیم ایرانی است. در زبانهای اروپائی در انگلیسی Salvo در اسپانیائی Salve در فرانسوی Salvo و Salut در لاتین Salve یکی از معناهای اظهار احساسات برای درود و آفرین بوسیله جماعت، همراه با دست زدن و هورا کشیدن و سر و صدا و سوت و صفیر برآوردن، بنشانه آفرین گفتن به هنرمند و شخص بزرگ، و اظهار شادای کردن است. چنانکه در نمایش‌ها و هنرنمایش‌های هنرمندان و بزرگان و تماشاچیان و حاضران چنین می‌کنند. از همین ریشه است واژه صلوة از بنیاد سریانی. در زبان پهلوی Sruv، Srav، سرو، آواز و سخن و مصدرش سرو و نسیتن Srūvyenitan است یعنی: نامدار و آوازه‌مند شدن و شهرت یافتن.

۵ - در ادب فارسی سروا یعنی: سخن و حدیث - سرود - افسانه و افسون. سرواد: شعر و سخن منظوم و داستان و سرود. و (سرواده) قافیه شعر. اور مزدی شاعر قدیم گفته: چند دهی وعده دروغ همی چند چند فروشی بمن، تو این سرو، سروا.

۶ - سروادی: بمعنی: شروه در شعر سوادکوه مازندران است که احسان طبری، شاعر و نویسنده طبری شعری بهمین نام و معانی گفته که در مجموعه‌ها ضبط شده است.^(۳)

۷ - در ادب فارسی شرفاک: آواز و صوت و صدا و بانگ شور آمده. شرفشاه، شاعر گیلی در چهار دانه‌های خویش، خود را شرفاک نامیده. در فارسی در فرهنگها: شرفه که شروه صورتی از آن است، شرفاک، شرفنگ، شرفک، شرفانگ، شرفانگ: بانگ و آواز پا و صدا و آواز آهسته - آواز پای مردم آمده که همان پایکوبی و حرکات سنجیده و خیال‌انگیز هنرمندانه دلدار و یار را در نمایش‌ها یاد می‌آورد. در تصوف و عرفان سلوت Salvat که هم‌ریشه و شکلی از واژه‌های یاد شده در این نوشته است، بمعنی: خرسندی و آرام و خوشی یا رامندی است. چه گفته‌اند چون هر گاه کسی در راه عرفان نومید شود، خرسند شود و تا هنوز امید باشد خرسند نگردد. و چون از نفس سلوت جدید بسوی

شَرَوَه

عبدالرحمان عمادی

در کوهستان گیلان و دیلمان و طبرستان، در روز تیر از ماه تیر که تیرگان یا بزبان بومی (تیرماسین زه) می‌گویند، و یاد آور داستان تیر و پیدایش هستی و زندگی و بخت و زایش‌ها از درون آب است، شعرهای ویژه‌ای در دیلم، بوسیله زنان، در جشنی ویژه، بزبان قدیم کوهی (= طبری - طالی) یا دیلمی قدیم خوانده می‌شود که همراه با آهنگ آواز، و بکار بستن مراسم ویژه، و خواستن طالع و بخت و سرنوشت از آب، ستایش آب و مهر و اسب و عشق است، که این شعرها راطبری - تبیره (یاد آور نوعی ساز نوازندگی) گاهی (تروی = طروی) بمعنی شروه - امیری هم می‌گویند، کسانی گمان دارند که شعرهایش از آن (امیربازواری) شاعر ناشناخته بازواری، در زمان خود، نمونه و بازتابی از آن مایه کهن بوده که با نامهای فراوان در شعر و پهلویها و سرودهای ایران، از روزگار از یاد رفته ایران، بر جا مانده است. در دیلمی قدیم عشق و علاقه مادی را تال می‌گفته‌اند.^(۴) در آذربایجان شعرها و آوازهای آشوخ (عاشق‌ها) را همراه با ساز چهره دیگر این یادگار باید شمرد. یادگار شروه یا (تاله‌وا) در جاهای دیگر ایران زمین هم با گواهیهای آن هست که در این جا مجال یاد آوری نیست.

۴ - در فرهنگهای فارسی و زبانهای ایرانی: واژه‌های زیر که از اسم صوت یا از آواز بانگ و نوا برخاسته گواه دیگر برای شروه‌اند: شَرَب، شَرَب - شراب - شربی - شلب - شلاب - شَلَب: آواز زدن و برخورد دست و کف دست در کوبیدن، یا ماچ و بوسه آبدار، و یا کوبیدن و کشیده شدن پاروی قایقران بر آب، و همانند آنها است. بمعنی: صدا و آواز پا و کفش یار، و دلدار خرامنده، بهنگام خرامیدن و چمیدن و رقص و پایکوبی، یا فرارسیدن هم هست که آن را چمچمچه هم گفته‌اند که از چمیدن است. یعنی: حرکات پیچ و تاب و خرامیدن هنرمندان رقص.

۵ - در زبان اوستائی سَرَوَ = Sray ریشه نام سروروش است.^(۵) سروروش فرشته پیام آور و پیک ایزدی که آن را همانند جبرئیل (= گبرئیل) شمرده‌اند از بزرگترین فرشتگان در دین قدیم ایران بوده که

دولت رود. مولوی بلخی، جلال‌الدین آورده: چون دری می‌کوفت او از سلوتی عاقبت دریافت روزی خلوتی.^(۶)

۸- گفتم (تاله‌وا = طالبا = تال‌وا) به معنی: شروه است: تاله - وا یعنی: بانگ و بنیان و آواز (تاله = تالا) بمعنی: (تالع = طالع) و بخت - بانگ و آواز تال: تال و تثر = Tal = و Ta'ar کوزه و خمره‌های بزرگ را در دیلمی گویند از سفال و برنج و جز آن که در آن شیر و مایعات، و در قدیم می و باده و سوما می‌ریخته‌اند و نیز تال = تثر خود گونه‌ای ساز نوازندگی بوده است نزد برهمنان هند نیز همین معانی را داشته. تال درختی بود که برگش را بجای کاغذ برای نوشتن بکار می‌بردند و نمونه‌ای برای سخن گفتن بوده. تال سازی بوده که با آن اصول را در موسیقی و آهنگ و رقص نگاه می‌داشتند. نام و واژه تال در البرز کوه نمونه‌ها و ریشه‌های زیاد دارد که یک سیمای آن در معانی شروه است. و در این سخن کوتاه گنجایش ندارد. نامهای طاله‌نمان (= طالقان) طالش، طاله کوه (نام ده و نامی از کوه درفک: آشیان کرکس - عقاب) طارم همین واژه طال = Tal و تال و تار را روی خود دارند.

۹- شروین = شروین = SAarvin یعنی: منسوب به شروه - شروا - تروه - تاله - وا؛ جزء این: پسوند است. مانند پرو و پروین که هر دو در فارسی یکی است. و رنگ و رنگین. که رنگین صفت و چند و چون از رنگ را بیاد می‌آورد. و سنگ و سنگین و همانند آنها که در فارسی بسیار است.

شروین: شروین نام طبری ماه شهریور است. یعنی: شروه را با شهریور و خواص برج و ماه شهریور پیوستگی است. نگارنده از یک چوپان از مردم فارس از تیره‌های وابسته به تشکائیان در کوهستان پیرامون تهران شنیدم که نزد آنها شروه نام ماهی است بمعنی شهریور ولی در زمستان جا دارد. مانند تقویم دیلمی که شبریر (= شهریور) در آغاز سال نو مسیحی در زمستان جا می‌گیرد و شرح آنها گفتاری جدا می‌خواهد.

شهریور که در اوستائی خَشَثَرَه و ثیریه Xsathra - yairga و در پهلوی و فارسی شتریور - شهریور - شهریر - شثریر .. آمده به معنی: شهریاری به کام نوشته شده. یعنی: در این برج و ماه پادشاهی و شهریاری به کامروائی می‌رسد و کامیابی سرداری و سالاری در این زمان است و صاحب خانه برج شهریور را با این معانی پیوند بوده است. در کتاب پهلوی بُدَهَش گزارش و برگردان استاد مهرداد بهار می‌خوانیم «سالاری را، بُن، همه از

شهریور است که شهرور نیز خوانده شود. که گزارش آن شهریاری به کامه است.»^(۷)

در نجوم باستان، چنانکه بیرونی در [التفهیم لاوائل صناعةالتنجیم] آورده، ماه شهریور یا برج سنبله و خوشه و عذرا را، زن و دختر جوانی با بال و پر و گیسو در دامن فرو هشته که خوشه باروری را در دست دارد، نشان می‌دادند.^(۸) تصویر و وصف او را عبدالرحمن صوفی، دانشمند ایرانی در زمان شهریاران بویی در کتاب صورالکواکب (که خواجه نصیرالدین طوسی آن را به فارسی برگردانده) و قطآن مروزی در (جهان شناخت) چنین آورده‌اند: دوشیزه و زن با جامه زنان. دست‌افشان. یکدست سوی خاور - یکدست سوی باختر - یکا سوی خاور - یکا به سوی باختر همانند کسانی است که با قدمهای گشاد رقص کنان و خرامان راه می‌روند.^(۹) در فرنگی vifroco: دوشیزه است. در اسناد باستانی و سنگ نگاره‌ها زنی را می‌بینم که حلقه شهریاری را به شریار می‌بخشد که همین معنی شهریاری به کام است. کهنه‌ترین گواه و نمونه آن سنگ کنده و نگاره‌ی آئوبانی‌نی در سرپل ذهاب از هزاره سوم پیش از مسیح یعنی در حدود پنج هزار سال پیش از زمان ماست که مظهر مادینگی و زمین و باروری و آب و سبزه و خوشه و سنبله، یعنی (نی نی) حلقه گل فرمانروائی و شهریاری را حواله آنو (نماد شهریاری) کرده تا او را کامروا سازد. یا به زبان دیگر پادشاهی او را رسمیت و معنا ببخشد. پس شروین یعنی: شهریور. همچنانکه شروه به معنی: شهری و با رامندی یعنی: معناهای مربوط به ایزد رام و سرزمین رامند و جاهائیکه با معانی رام پیوستگی داشته و دارد، یکی است. از این گروه واژه سرباک در فارسی فرمانروا و سردار و صاحب سیاست و حاکم است. ابوالفرج رونی گفته: دین حق را نه چون تو یک سرور ملک شه را نه چون تو یک سرباک. ۶

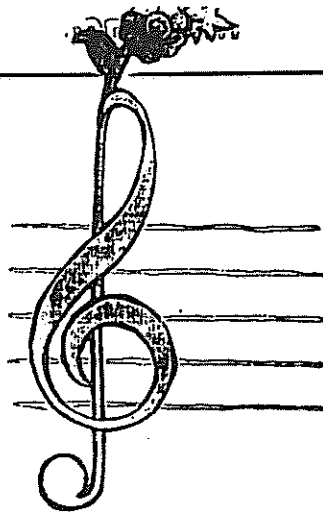
۱۰- شروین: نام همگانی فرمانروایان دشتیبی (= دشتیبی: جلگه میان زنجان و همدان و ری در دامنه جنوبی البرز) بوده یعنی جائیکه: سرزمین رامند - زهرا (= بوین زهرا) در جلگه کنونی قزوین بخشی از آن دشتیبی قدیم بشمار می‌آید.

در تاریخ هست که در زمان یزدگرد اول، که میانه‌اش، با موبدان زردشتی ساسانی بهم خورده بود، شروین دشتیبی یا شروین پَزیان در روابط میان ایران و روم نقش بزرگی داشته.^(۱۰) و نیز در زمان انوشیروان باز هم شروین دشتیبی (= دشتیبی) دیگری همین نمایندگی سیاسی ایران را در دربار

روم داشته است.^(۱۱) از یکی از این شروین‌ها، یا هر دوی آنها، داستانهای عاشقانه، و ساختمان یا آباد کردن شهر شروان، و نیز ساختمان (طاق گزرا) سرگردنه و راه میان کرمانشان (= کرمین)^(۱۲) و سر پل ذهاب، یاد شده و چنین اشاره کرده‌اند که در زندگی آنها ماجراهای عاشقانه‌ای همانند (ویس و رامین) وجود داشته که بر آن پایه تنبور شروینان، سازی در موسیقی، مانند چنگ رامین (مربوط به رام و رامین در داستان ویس و رامین) پیدا شده، یا با ساز تنبور شروینان، داستانهای تاریخی و دلدادگی بازگو می‌شده است، واز کارها و سرگذشت آنها، کتابی بنام (شروینان) یا (عشق نامه) وجود داشته.^(۱۳) که پیوند معانی شروه، شروین، شروینان (= شروینیان) را با شهریاری و عشق و دلباختگی‌های همانند ویس و رامین، می‌رسانده است زادگاه خاقانی: شیروان (شیروان) را [در اران و آذربایجان بزرگ و قدیم که نخجوان یا خیروان، نام دیگرش بوده] شروین هم نوشته‌اند. در آن جا و پیرامونش نیز شروانشاهان، دودمان شهریاران بومی و باستانی بوده‌اند که تا سده‌های ۹ و ۱۰ پس از اسلام نیز فرمانروائی و نام و نشان داشته‌اند. و برای شیروان و شروان داستانها بوده است. چنانکه می‌گفته‌اند رهائی بخش فرجامین (مهدی مسعود عج) از آن جا بر خواهد خاست.^(۱۴) همچنانکه بنوشته بیرونی منصور حلاج می‌گفته، رهائی بخش فرجامین (مهدی عج) ۷ از طالقان بر خواهد ساخت:^(۱۵) از سرزمین طال = تاله، در پیوند با تاله و Tharavā

۱۱- شروین یا شلفین: نام رشته کوهستان خاوری طبرستان است که در کتابهای قدیم بنام شریار کوه یا کوه قارن (= کارن) نامیده شد و پادشاهان آنجا تاریخ و گزارشی جدا دارند.^(۱۶) در شهرکی بنام (بریم = فریم) که مرکز شروین (= شهریار کوه) بوده هر سال مراسم ویژه‌ای که یادآور عشق و دلدادگیهای دلباختگانی همانند ویس و رامین بوده، بکار بسته می‌شد. و رسم بوده که هر دختر و پسری که دلداده یکدیگر بوده‌اند می‌توانستند فرار کرده عاشقانه هفته‌ای نهان با هم باشند و سپس زناشویی کنند.^(۱۷) در همین کوهستان شروین است که هنوز هم تاله‌وا = طالبا (= آواز و ساز و شعرهای کهن) خوانده می‌شود و زنده است.

۱۲- رویهمرفته یکی از معناهای گوناگون و پر شاخ و بسال شروه و شروین و واژه‌هایی که در این اشاره‌های کوتاه آوردم، همه آن چیزی است که خواننده ژرف‌بین پس از خواندن ویس و رامین درمی‌یابد.



یعنی: شروه هر مرزبان در مرز او موجود است - به مرزبانی و مرزدارای او بستگی دارد - مرزبان در بیرون از مرز خود نام و آوازه و شکوه فرمانروائی ندارد.

برای (مرزبان) یادآوری کوتاهی می‌کنم: در کشورداری ایران باستان، از روی نجوم، ایرانزمین به چهار مرزبانی یا چهار اسپهبدی بخش میشد: اسپهبد شمال یا مرزبان شمال از آذربایجان کهن تا گرگان، بنام جربی (شربی) بود که نام آن خود با شربی، شروه، گونه‌ای خویشی می‌یابد. نام مرز برای این سرزمین بصورت (دارالمرز)، نامی از گیلان و دیلمان تا این اواخر هم در کتابها بود. از این رو مرزبان معنای شهریار را داشته است.

گلبنانگ پهلوی: معناهای روشن است: حافظ گفته: بلبل ز شاخ سرو، بگلبنانگ پهلوی میخواند دوش درس مقامات معنوی.

اورامن و شالیار در کردستان: برای معناهای گسترده شروه - شروین - شهری - رامندی - تالوا - و هم مایه‌های دیگر آنها در سراسر ایرانزمین روزگار مادها گواه دیگر (اورامن) و (شالیار) در کردستان است. در فرهنگ دهخدا آمده:

«اورامن: اورامان: اورامه: اورامین: نوعی از خوانندگی و گویندگی باشد. خاصه پارسیان است و شعر آن بزبان پهلوی باشد. فتحعلیخان گفته:

سنان تهمتن در چشمشان مژگان تهمینه غریب اهرمن در گوششان آهنگ اورامن

ملحونات فهلویات از بسحر هرج مستدس محذوف یعنی هر مصرع بوزن مفاعیل، مفاعیل، فعول است» منظور از پهلوی در این جا زبان و زبانهای بر جا مانده از روزگار قدیم و از جمله مادها است که گویش‌ها و زبانهای پرشاخ و بالی از آن درخت دیرین ریشه بر پا ایستاده است. نگارنده میان اورامن و شالیار ربط می‌بینم: در اورامن کردستان، کتاب و داستانها و شعرهایی از پیرشالیار (= پیرشهریار) و (ذانی سیمیار) که برخی پنداشته‌اند بازمانده‌ای از خاطرات گونه‌ای زردشت و زردشتیگری یا مجوسی پیش از آن است که بشعر و آهنگ خوانده می‌شود و نمونه‌هایی از آن را بکوتاه سخن دانشمند در گذشته، رشید یاسمی در کتاب (کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او) آورده. پایان سخن: درباره این‌ها که در این نوشته آوردم باید گسترده‌تر می‌نوشتیم. نمی‌خواستم برای تال و خشنواز در خراسان بزرگ قدیم و (تاروا) در فارس و نمونه‌های دیگر و سپس نشان دادن ریشه پیش از آئین زردشتی آنها در ایران سخن بگویم که

خرم دین یکی از شهریاران باستانی و پیش از اسلام ایران را که نامش شروین بوده پیامبر و برتر از همه پیامبران می‌پنداشته‌اند. (باین معنی: سرافین: اسرافیل: سروش است) درباره شروه و سروا تاله‌وا و شروین و پیوند آن با آئین پیش از زردشتی و گواههایی دیگر و از جمله توجه به آثار باستانی که از جاهای نامداری چون چشمه علی ری - سیلک کاشان - موشلان و مناطق دیگری از ماد باستان بدست آمده، و گروههای رقص دسته جمعی بر روی سفالهای پنج شش هزار ساله نقش شده‌اند، نمونه‌های گفتنی بیشتری دارم که از بیم دراز شدن سخن در این جا نمی‌آورم.

حمدالله مستوفی قزوینی که خود از سرزمین دشتی بود در تاریخ زریده پس از یاد کردن داستان شروین آورده: «نام شروین در اشعار پهلوی بسیار است. و کتابی است در عشق نامه. او را شروینیان خوانند» (۱۳۱) «مراغی در کتاب (مقاصد الالخان) نوشته: «طنبور شروینان: و آن سازی بود که اهل تبریز، بسیار در عمل آورند.» (۱۳۲)

شروه در زبان باستانی اردبیل: شاگرد شیخ زاهد گیلانی، شیخ صفی‌الدین اردبیلی، که پادشاهان صفوی خود را از ریشه او میدانسته‌اند، بزبان قدیم آذربایجان در آن زمان دو-بیتی‌ها داشته و از او جمله‌های مثل مانند بازگو شده که یکی هم این است: «شروه مرزبان بمرز خود بی» (۱۳۳) یعنی: شرف و بزرگی و شهریاری و آوازه‌مندی مرزبان کشور و سرودهاییکه درباره کارنامه‌اش از عشق‌ها و کارهایش می‌خوانند و مینوازند، بسته به مرز او است. در دیلمی نیز چند مثل یافته‌ام که همین را می‌گوید. یکی از آنها این است:

هرمرزه وئنی شروه به هونی مرزه دبه
har marza - von i sarvaba huñ - i marz
a daba

این پیوستگی را شاعران قدیم ایران میدانسته‌اند. ابونواس اهوازی در یکی از فارسیات خود آشکارا همین را گفته و بیادگار گذاشته: در خطاب به معشوقی بنام (بهرز) در شعری پر از اصطلاحهای کهن ایرانی می‌گوید:

و ما یتلون فی شروین دستی
و فرجردات رامین و ویس
یعنی: به حق آنچه که از خواندن (شروین دشتی) و فرگردهای (ویس و رامین) فرایانت می‌گردد.

لما کلتنی فی زددت نفسی فاتی مین جفانک فی زسیس. (۱۳۴)

یعنی: هر آن سخنی که در رد خواهشهای دلباختگیم گفتی و میگوئی مرا در برابر ستم تو، در عشق قلبی استوارتر کرده و می‌کند. (فرجردات) یعنی: فرگردها. فرگرد: نام هر یک از بخش‌های کتاب وندیداد (= وی دژدات) از اویستا و (ویسپ رد) اوستا است. هر پاره و بخشی از آنها را در پهلوی فرگرت = Fragarta می‌گویند. آیا (ویس و رامین) هم که اصل پهلوی داشته هر پاره و بخشی از آن (فرگرت) نامیده می‌شده؟

یادآوری ابونواس اهوازی درباره فرگردهای ویس و رامین و برابر ساختن آن با داستان شروین دشتی، جالب است. زندگی خود ابونواس نیز که با شعر ورود و رامش و یاده و عشق و سرانجام جان باختن در آن راه بود، گوشه‌ای از گونه‌ای سرگذشت شروین آسا بزبان شروه بود.

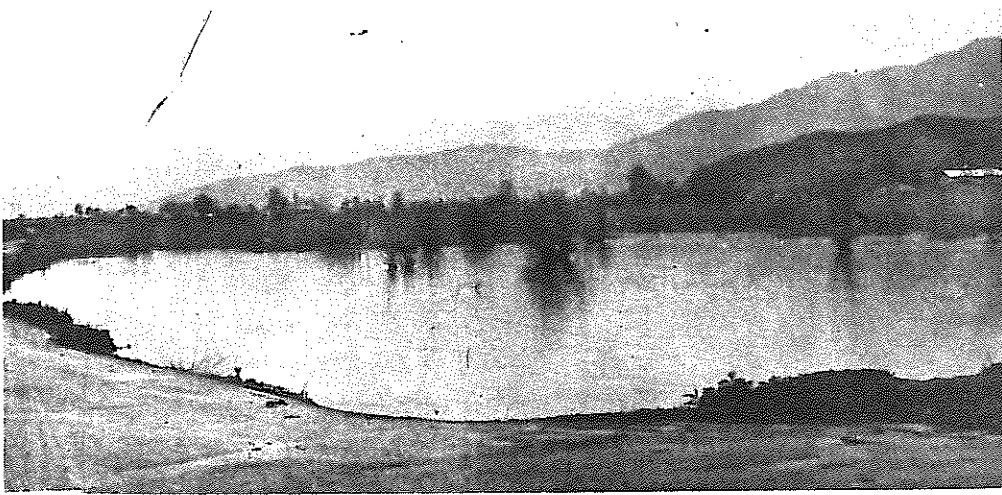
پیوند شروه با رام و رامند: رام که رام یشت اوستا را بیاد می‌آورد با معنای شروه و رامندی سازگاری دارد. زیرا از رام زنان و دختران عشق و کامیابی در زناشویی و جفت خواهی و زاینده‌گی آرزو دارند. درباره معنای رام به کتاب (دیوار شهر یاران) نوشته احمد اقتداری (نشریه شماره ۱۱۰ انجمن آثار ملی) به مقاله نگارنده: پیوست دوم: با عنوان (ریشه شناسی برخی از اعلام جغرافیائی خوزستان)، درباره رام از صفحه ۱۱۷۸ تا ۱۲۱۸ مراجعه فرمائید. (۱۳۵)

شروین در کیش خرم دینان. بابک خرم دین در نوجوانی در دشتی، در سرزمین شروین، سالیانی چند کار و زندگی کرده بود. چنانکه شادروان استاد سعید نفیسی نوشته، لمعانی در کتاب (الانساب) و ابوالمظفر اسفراینی در کتاب (التبصیر فی الدین و تمییز الفرقة الناجیه عن الفرق الهالکین) و سید مرتضی داعی حسنی رازی در کتاب (تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام) نوشته‌اند که پیروان بابک

آن را بفرست دیگر می‌گذارم.

یادداشت‌های پانویس:

- ۱ - فرهنگ لارستانی از احمد اقتداری ۲ - دیوان شرفشا دولائی. بکوشش دکتر محمد علی صوتی - چاپ بنیاد فرهنگ ۳ - تال: در دیلمی به معانی: سزاوار - شایسته - سخن خوب - شعر و ادبیات خوب، و ناتال ضد معانی یاد شده است. از آن گذشته از دوران مفرغ از دل گورها، میان برخی از ظرفهای سفالین کعب یا قاب و شتالنگ گوسفند و بز بدست می‌آید که مانند چیز گرامی همراه مرده بوده است. این قاب‌ها یا شتالنگ‌ها را تال یا آشوغ (عاشق) می‌گویند.
- ۴ - برای سروش به نوشته‌های استاد شادروان ابراهیم پورداود در گات‌ها ویستا در این نام بنگرید.
- ۵ - شعر سواد کوهی از احسان طبری بنام سروانی. فهرست مقالات فارسی ج ۱ شماره ۴۲۲۱
- ۶ - دهخدا در لغات یاد شده.
- ۷ - بندهش: برگردان و گزارش مهرداد بهار صفحه ۱۱۲
- ۸ - التفهیم بیرونی - چاپ اول همانی ص ۹۰



نعمات الهی را به درستی بشناسیم

(در شناخت استخر طبیعی زیربجار املش و ضرورت حفظ آن)

در آن می‌گذرانند و صدالبته که از دست شکارچیان در امان نیستند.

فرض، اگر اولیای امور شهر در سطوح فرمانداری، محیط زیست، منابع طبیعی، شهرداری املش و دیگر ادارات ذربیط به این استخر برسند و جلوی تخریب آن را مخصوصاً به صورت پیشروی مزارع برنج تحت عنوان طرح افزایش زیرکشت بگیرند و با ادغام اراضی بایر اطراف حد و حدود آن را بزرگ‌تر کرده تبدیل به یک مجموعه با صفا کنند مطمئناً در صنعت گردشگری شهرستان املش منبع درآمد سرشاری خواهد شد بی‌شک با استفاده از امکانات جدید پرورش ماهی این استخر می‌تواند حتی نقش اقتصادی در حوزه شهر ایفا کند مضافاً به این که در فصل تابستان برای ماهی‌گیری تفریحی و قایق سواری هم جذب توریست کرده و باز در اقتصاد شهر مؤثر خواهد افتاد. در حالی که با خشک کردن و تبدیل آن به مزارع برنج وضعیت کشاورزی املش بهبود می‌یابد نه قیمت برنج در این شهر می‌شکند و پالین می‌آید، جز آن که در سالهای بعد با افزایش جمعیت شهری بر مایه های تأثیر و تأسف مردم افزوده شود. نعمات الهی را به درستی بشناسیم و از وجود آنها به سود خلق خدا استفاده کنیم.

[با تشکر از لطف و همراهی دوست املشی، محمد رفیع معقول مسئول کتابخانه عمومی شهر املش]

گیمله وا:

از خوانندگان خود در اقصی نقاط گیلان و مازندران می‌خواهم چنانچه در روستاها و مناطق مسکونی خود استخرهای بزرگ طبیعی می‌شناسند که بعنوان زیستگاه حیات وحش و تنوع گونه‌های گیاهی ارزش زیست محیطی، گردشگری و حفظ محیط دارند اما در شرف تخریب و تصرف قرار گرفته‌اند که به صورت مقاله‌ای توصیفی یا گزارش خبری به اطلاع ما برسانند. گیمله‌ها در تعقیب مسئله در بازتاب آنها از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزد.

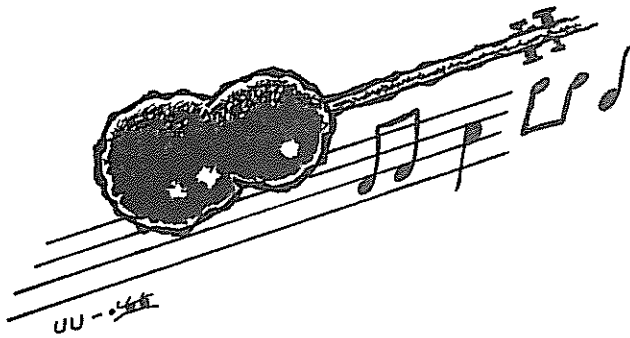
به موجب آخرین تغییرات تقسیمات کشوری، اواخر سال گذشته بخش بزرگ و وسیع املش از توابع شهرستان رودسر از این شهرستان منتزع و خود تبدیل به شهرستانی مستقل شده است.

شهرستان جدید املش اینک به دو بخش املش شمالی (بخش جلگه‌ای) و املش جنوبی (بخش کوهستانی سمام و امام و کجید و...) تقسیم گردید.

با تعیین نخستین فرماندار از سوی وزارت کشور، شهر کوچک و قدیمی املش که در بخش جلگه‌ای (املش شمالی) قرار دارد عملاً تبدیل به مرکز فرمانداری جدیدی در استان گیلان گردید. پس طبیعی است که در حد یک شهرستان و مرکز فرمانداری نیازها و خواست‌های خاص منطقی هم داشته باشد. از میان نیازهای بیشمار منطقه که امید است با مساعدت مردم و عوامل اجرایی دولت به یک یک آنها توجه شده رفع احتیاج شود، یکی هم نیاز به داشتن محل تفریح و تفرجگاه عمومی برای مردم شهر است تا ضمن بر طرف کردن حوائج روحی و روانی مردم در دقایقی از روز و با ساعاتی از هفته، بتوانند همچنین محلی برای جلب و جذب مردم شهرهای اطراف و دیگر شهرهای استان و در فصولی از سال حتی توریستهای داخلی باشد که به صفحات شمالی کشور از جمله گیلان سفر می‌کنند.

خوشبختانه خداوند نعمات طبیعی سرشاری عاید مردم این منطقه کرده است که باید به همت خود این مردم حفظ و نگهداری و از یک یک آنها استفاده شود. یکی از این نعمات خدا داد وجود استخر بزرگ و زیبا و طبیعی زیربجار است که در حاشیه شهر املش و در حصار از تپه‌های سبز و پوشیده از باغات جای قرار گرفته. این استخر چند هکتاری زیبا و بکر که سابقاً وسیع‌تر و گسترده‌تر بود هم‌اکنون به حال خود درها شده و در معرض تخریب قرار گرفته است. با این همه در فصولی از سال یعنی در پائیز و زمستان و حتی روزهای بهاری فروردین که هوا هنوز سرد است مأمّن و پناهگاه انواع پرندگان زیبا و مرغابیان است که به تعداد زیاد در این استخر فرود می‌آیند و چند ماهی از سال را

- ۹ - صور الکوکب: از عبدالرحمن صوفی - ترجمه خواجه نصیرالدین - چاپ عکسی و وضئی که حسن قطان مروزی در کتاب جهان شناخت از سنبله کرده و استاد شادروان جلال‌الدین همانی آن را در مقدمه التفهیم نقل کرده است.
- ۱۰ - مجمل التواریخ والتقصص - چاپ ملک الشعراء بهار ص ۸۶ - ۹۵ تاریخ گزیده حمداله مستوفی ص ۱۱۰ چاپ لیدن.
- ۱۱ - دینوری: اخبار الطوال. عربی چاپ ۱۹۶۰ قاهره ص ۶۹. روم بمعنای ایتالیا نیست ترکیه و شام آن زمان بوده.
- ۱۲ - در کتابهای کهن عربی (کرمین) نوشته‌اند. مرکب از دو واژه کر = که و واژه روزگار کامیان و مادها و هخامنشیان بوده معنی: شهر و پادگان و مردم و آبادی گرامی میداد. باضافه میسن = میسان: مین - زادگاه - بانوی مادر و... امروز هم مردم این شهر را (کرمانشان) می‌گویند. برای کرمانشان = کرمین: گواهی‌های گوناگون از کتابها و مدارک کهن در دست است.
- ۱۳ - کتاب تاریخ گزیده حمدالله مستوفی ص ۱۱۰ چاپ لیدن.
- ۱۴ - به واژه خیروان در لغت نامه دهخدا و مآخذ آن بنگرید ۱۵ - آثار الباقیه بیرونی - عربی - چاپ زاخاؤ ص ۲۱۱
- ۱۶ - نگاه کنید به تاریخ طبرستان ۱۷ - حدود العالم چاپ منوچهر ستوده در شرح پریم و شهریار کوه.
- ۱۸ - تاریخ ادبیات در ایران - دکتر ذبیح‌الله صفا ص ۱۵۱ ج ۱. ۱۹ - دیار شهرباران - بخش ۲ ص ۱۱۷۸ تا ۱۲۱۸
- ۲۰ - بابک خرم دین - سعید نفیسی. ص ۱۳ - ۱۴ - ۲۴ - ۲۵. ۲۱ - بشیماره ۱۳ مراجعه شود ۲۲ - کتاب مقاصد الاحسان مراغی بکوشش تقی پیش ص ۱۲۳ - ۱۲۶ - ۱۲۸. ۲۳ - زبان آذری - احمد کسروی - چاپ سوم ص ۲۴. ۲۴. ۲۶ - کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او ص ۱۲۱ - ۱۲۳ عبدالرحمان عمادی - تهران شهریور ۱۳۷۳



برای اعتلای موسیقی گیلان

(پاسخی به مقاله موسیقی جشنواره فجر)

نتیجه صدابرداری نامناسب در تالار فرهنگ و عدم خود شنوایی نوازندگان در این کنسرت بود. هر نوازنده‌ای به خوبی می‌داند که نداشتن خودشنوایی در کنسرت موجب ناهماهنگی نوازندگان می‌شود. این ناهماهنگی هم البته تنها در شب اجرا در تالار فرهنگ بوده است و گرنه در اجرای تالار وحدت که از لحاظ آکوستیک در حدی عالی است، این ناهماهنگی اصلاً به چشم نمی‌خورد. از این گذشته این کنسرت ۴۵ دقیقه‌ای کاری بوده که نوازندگان در مدت ۴۸ ساعت آماده کردند و این اگر کاری کارستان نباشد پیش‌وپا افتاده هم نیست.

آن روز که آقای علی یاری - مسئول هماهنگی جشنواره - با آقای پوررضا برای اجرای یک کنسرت در جشنواره تماس گرفتند، دقیقاً یک هفته به شروع جشنواره مانده بود. از آنجایی که آقای پوررضا به من لطف داشته و دارند این مسئولیت خطیر را بر عهده من گذاشتند و اشاره کردند که بهتر است این فرصت برای گیلان که ۱۲ سال هیچ حضوری در جشنواره نداشته است از دست نرود. بنابراین اگر ضعفی بوده، که شاید هم بوده (و اصولاً کیست که ضعفی نداشته باشد) بیش از گروه نوازندگان، که اکثراً فارغ‌التحصیل و دانشجویان رشته موسیقی هستند، مربوط به صدابرداری نامناسب تالار فرهنگ است.

اگر چنان که نویسنده محترم ادعا کرده‌اند ارکستر در حد آقای پوررضا نبوده، (اگر شور و شوق تماشاگران را در پایان کنسرت در نظر نگیریم) پس چگونه آقای مرادخانی رئیس تالار وحدت، پس از کنسرت، نوازندگان گروه را عالی و یکدست خوانده و گفته است که این ارکستر باید خود را برای کنسرتهای داخل و خارج از کشور مهیا سازد. و نیز چگونه ممکن است که شبکه ماهواره‌ای جام جم کنسرت ضعیفی را چهاربار در تمام اروپا پخش کند. به هر حال باشد که پند بی‌ریای این دوست آویزه گوش جان ما باشد و به دور از مخاصمه‌های زودگذر برای اعتلای چیزی بکوشیم که بسیار مهم‌تر از این قیل و قالهاست. عزت موسیقی گیلان برقرار باد.

متأسفانه امروزه رو به نابودی است، ساز کمانچه پنج سیم بوده است که تنها کمانچه باقی مانده از این نسل متعلق به ابرارخان نوازنده سُرنا و کمانچه می‌باشد، که البته ایشان نیز متأسفانه در قید حیات نیستند.

در ارتباط با عدم به کارگیری از ساز سُرنا در ارکستر نیز لازم به تذکر است، که سابق دو نوازنده بسیار خوب سُرنا، به نام‌های جهان شاه‌خان و سیاه ابرار خوشخوان داشتیم که متأسفانه هر دو این عزیزان در خاک غنوده‌اند. دیگر نوازندگان سُرنا با همه مهارت‌هایشان در نواختن این ساز به پای این دو نوازنده یادشده نمی‌رسند. در حال حاضر نوازنده سُرنایی که بتواند خود را با ارکستر هماهنگ کند وجود ندارد، تازه در صورت وجود داشتن، از این رو که این افراد غالباً دارای یک سُرنا آن هم در رژیستر صوتی خاصی هستند (یا بالاتر از محدوده صوتی آقای پوررضا بوده یا پائین‌تر از آن) در کل قادر به اجرای رژیستر نمی‌باشند.

در جایی گفته شد است، خواننده سلمک یا شهناز می‌خواند در حالی که نوازنده‌ی در مایه دشتی به خواننده جواب می‌داد. می‌دانیم که مایه دشتی از فرزندان خلف دستگاه وسیع شور است، فرزندی که شباهت تام و تمام به پدر دارد. پس اجرای آواز در شور و جواب در مقام دشتی نه خارج نوازی است و نه هیچ‌گوشی از پذیرش آن خسته می‌شود. حال باید پرسید چگونه دوست عزیزمان که هنوز مطمئن نیست که گوشه سلمک است یا شهناز (که به خوبی می‌دانیم این دو گوشه با هم تفاوت دارد) این سؤال و جواب را نامأنوسی تعبیر می‌کند؟ آیا مقام دشتی و گوشه شهناز به دور از تنهای ایست و متغیرشان بیش از یک ربع پرده با هم اختلاف دارند؟ (یعنی نت از حالت گُرُن تبدیل به بکار می‌شود) پس اگر چنین است، آیا گوشه‌هایی مثل نغمه اول و دوم در ردیف میرزا عبدالله را که در شروع کاملاً در گوشه شهناز غوطه‌ورند و در فیکور خاتمه به راحتی وارد مایه دشتی شده و به زیبایی هر چه تمام‌تر و به تونال tonal اصلی خود در دستگاه شور می‌رسند، نیز باید نامأنوس دانست؟

دوست عزیز ما از اجرای ضعیف برنامه و گروه گله‌مند بودند. آنچه ایشان ضعف گروه شمرده‌اند

در نشریه گیله‌وا شماره ۴۷ نقدی در ارتباط با کنسرت فریدون پوررضا به سرپرستی اینجانب بابک ربوخه به چاپ رسید، لیکن به نظر می‌رسد مباحث یاد شده حق مطلب را چنان که باید ادا نکرده است.

نویسنده گرامی در جایی از مقاله خود افرادی را با لقب استاد یاد کرده است. آقای فرامرز پایور می‌فرماید: «این قدر به هم‌دیگر استاد نگوئید. گفتن استاد برای خود شرایطی دارد. اولاً باید هنرمند مربوطه از خود گوشه یا ردیف داشته باشد و آن‌گاه آن ردیف‌ها را در مکتبی خاص به شاگردان خود تعلیم دهد و هرگاه شاگردان به درجه‌ای رسیدند که از معلم سر شدند آن‌گاه آن معلم به درجه استادی رسیده است».

حال آیا نویسنده محترم کسانی را در گیلان سراغ دارد که از خود گوشه و ردیف داشته باشند و یا حتی مکتب خاصی را پی افکنده باشند. اگر دارند به ما معرفی کنند تا بر دستا نشان بوسه زیم. آیا غیر از آقای پوررضا آن هم در زمینه آواز نه ساز، باز در زمینه موسیقی فلکلور، آیا فرد دیگری وجود دارد. نمی‌خواهم بگویم نوازنده خوب نداریم خیر، چه بسا نوازندگان و آهنگ‌سازانی داشته و داریم که موی خود را در این راه سپید کرده‌اند. دوست عزیزمان شاید پیشکسوتی را با استادی توامان کرده باشند، آری ما پیشکسوتان بسیار محترمی داریم که به خوبی شناخته شده هستند و نگارنده برایشان احترام خاصی قائل است.

در جایی از نقد مذکور آمده است «با وجود بودن هنرمندانی چون آقایان امانی و... از وجود آنان استفاده نشد» ما به خوبی با احساس لطیف و ذوق آقای امانی آشنائیم ایشان در مصاحبه‌ای که در نوروز ۷۷ از رادیوی رشت پخش شد خود را نوازنده فلوت و ویلن معرفی کردند. حال باید از منتقد محترم پرسید آیا فلوت و یا ویلن‌ساز گیلانی است؟ ما در کنسرت خود ترجیح دادیم از سازهایی که قرابت بیشتری با موسیقی گیلان دارند، همچون کمانچه استفاده کنیم. و البته چنان که پنداشته‌اند کمانچه سازی نیست که تنها مختص منطقه لرستان باشد. می‌دانیم که یکی از سازهای قدیمی گیلان، که



نامواژه‌ها

ایرج شجاعی فرد

«درباره‌ی نامواژه‌ی رشت»

از زمانی که زبان‌های باستانی بازخوانی شد و دانش تازه‌ای به نام زبان‌شناختی هستی یافت، شیوه‌ی تازه‌ای هم برای بازشناسی خاستگاه و کاربست نامواژه‌های جغرافیایی پدید آمد که تاکنون کارنامه‌ی کارآمدی نداشته است. این روش برگرفته از یکسان‌پنداری پیکره‌ی برخی از نام‌ها با واژه‌های باستانی است. از آن جایی که در این گونه بررسی‌ها، روش‌شناسی درستی بکار گرفته نشده است، ابزار تازه هم همچنان ناکارآمد مانده و به سامان‌باست‌های نیانجامیده است. پژوهش وجه تسمیه شهر رشت هم که از گفتارهای برگزیده سمینار گیلان‌شناسی دانشگاه گیلان بوده و در ماهنامه‌ی گیله‌وا هم انتشار یافته از جمله‌ی این گونه پژوهش‌ها است. سراسر این پژوهش از واژه‌های رنگارنگ و فرهنگ‌های گوناگون و مقوله‌های ناپیوسته انباشته شده، بی‌آنکه پیوندی با خاستگاه واژه‌ی جغرافیایی رشت داشته باشد. تاکنون سه پژوهش درباره‌ی خاستگاه این واژه انجام گرفته که به سه دست‌آمد متفاوت انجامیده است. رشت یعنی ستاره. رشت یعنی جای فرودین. رشت یعنی نیزه.

اگرچه بررسی کاربست دو پژوهش دیگر در این گفتار نمی‌گنجد. اما دست‌کم این پرسش را به دنبال دارد که چگونه یک نامواژه‌ی جغرافیایی با کاربرد ابزاری یکسان از سه بن‌مایه متفاوت برخوردار می‌گردد؟ آیا ابزار پژوهش نارسا بوده یا نام برگزیده دارای چنین ویژگی‌هایی می‌باشد؟ در پاسخ می‌توان گفت که ابزار زبان‌شناختی در جای خود بسیار ارزنده و کارساز است. اما در چهارچوب روش بکار رفته همواره نارسا و ناکارآمد می‌باشد. نامواژه‌های جغرافیایی هم یک خاستگاه دارند و این یک قانون است. پس تا وقتی که این گونه قانونمندی‌ها شناخته نشود همانند پژوهش‌های هزار دویست سال گذشته کار به سامان نخواهد رسید. نامواژه‌های جغرافیایی نه چندان پیچیده‌اند که پژوهنده‌گان سده‌ی اخیر پنداشته‌اند و نه آن چنان ساده و آسان که بتوانند با آگاهی‌های همه‌گانی برگرفته از خواننده‌های پراکنده از پس آن‌ها برآیند. رمزرواز و وسیله‌هایی دارند که بدون شناختن و دریافتن آن‌ها کاری از پیش نمی‌رود. جستجوی پژوهنده‌ی واژه‌ی رشت در مستون زبان‌شناختی هم به همین دلیل نارسا و بی‌هوده بوده است. بنابراین پیچ و تاب دادن جمله‌های ناپیوسته و توجیه گوناگون گفتار برای زدودن کارمایه‌ی واژه‌ی شیرازی رشت و رشتی که در فرهنگ‌ها هم آمده با یا و زایا نبوده است. برخلاف دیدگاه پژوهشگر، بن‌مایه‌ی نامواژه‌های جغرافیایی به اقتضای محیط دگرگون

۲- رشت رود: در پیرامون شهرستان رشت که در گیلکی به رشته‌رود معروف است باید نیزه‌رود شود.
۳- رشت زار: روستایی از شهرستان بیرجند با پسوند زار به نشانه‌ی انبوهی و فراوانی یک پدیده‌ی طبیعی مانند گلزار و علفزار و نمک زار باید به گونه‌ی نیزه‌زار درآید.

۴- رشت خوار: شهرستان زاوه = تربت حیدریه | با پسوند خوار به معنی جای پست که معمولاً در برابر پسوند دن به معنی پشته می‌آید باید نیزه‌خوار گردد. چنین‌اند نامواژه‌های رشت در شهرستان مزرعه، رشت‌آباد خلخال، رشت‌آباد قدیم شهرستان اهر، رشتقون شهرستان قزوین، رشت‌کلا در آمل، رشتیان کرمانشاه، رشتین اهر و رستان شهرستان تهران و رستک ساوه و هم چنین رشتستان نجف‌آباد که نام مزرعه‌ای بوده است. آیا می‌توان در مزرعه‌ی رشتستان نجف‌آباد نیزه کاشت؟

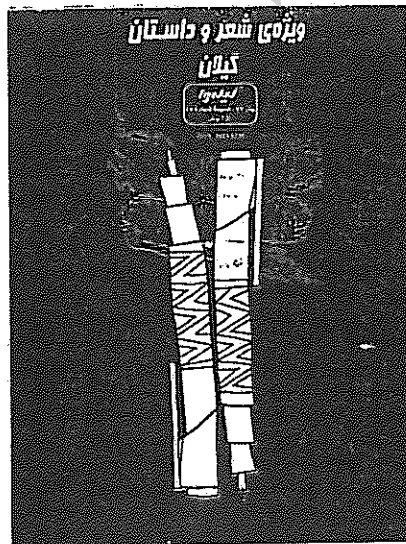
۲۶/۸/۱۸



گیله‌وا

ویژه شعر و داستان گیلان

به کوشش هادی میرزائزاد موحد و شادی پیروزی
با همکاری موسی علیجانی



در ۵۲ صفحه، به صورت ضمیمه مستقل شماره ۴۷
حاوی تازه‌ترین آثار شاعران و نویسندگان گیلان
منتشر شد

قابل وصول در ازای ارسال ۲۷۰ تومان تمبر

نمی‌شود و راهکار ایشان برای دقت در فرهنگ‌ها هم عیث است. چون کارمایه‌ی واژه‌ی شیرازی رشت که به ناروا این همه حساسیت برانگیخته، هیچ پیوندی با بن‌مایه‌ی نامواژه‌ی جغرافیایی رشت ندارد.

این برداشت عوامانه که با یکسان‌پنداشتن پیکره‌ی دو واژه‌ی هستی یافته، پیش از آنکه خاستگاه راستین آن بیانجامد با بد دفاع کردن، پررنگ‌تر می‌گردد و جا می‌افتد. چرخه‌ای که پژوهشگر در آن گرفتار آمده و با آوردن واژه‌های باستانی دور تسلسل بی‌سرانجامی را تکرار کرده است. افزون بر این واژه‌ی رشت نامی یگانه نیست که کارمایه‌ی آن به اخلاق گیلانیان پیوند بخورد. چون اگر چنین باشد، پس برای دیگران هم که این نام را در جغرافیای زیست‌محیطی خود دارند صدق خواهد کرد. بنابراین معنی رشت را نیزه دانستن و رشتی را نیزه‌دار گفتن!! و دلآوری تاریخی آنان را به میان کشیدن و مادران و زنان گیلانی را به گونه‌ای بی‌ربط و ناپیوسته ستودن، افزون بر این که لاپوشانی نارسایی‌های این پژوهش است باد در آستین این و آن انداختن نیز هست. خاستگاه نامواژه‌ی جغرافیایی رشت هر چه که باشد با دست‌آمدهایی چون ستاره و جای فرودین و نیزه سازگاری ندارد. بررسی چند نمونه از میان دست‌کم هشتاد نام موجود که با پسوند‌های کارسازی هم همراه هستند می‌تواند ما را به سرچشمه‌ی نخستین آن نزدیک کند.
۱- رست آب، رشت آب: از توابع شهرستان شهرکرد با پسوند آب، ساییده شده‌ی آباد باید نیزه‌آباد گردد.



نشریه وزین گیله‌وا

... می‌خواستم بصورت بسیار خلاصه استنباط خود را نسبت به کلمه رشت بیان نمایم. رشت را در برداشتهای زبان‌شناسی شهر ستاره و همچنین نیزه‌دار و ... معنا کرده‌اند و به نظر اینجانب و در برداشتی نامناسب کلمه رشت را مترادف پست و پائین معنا نموده‌اند. کلمه رشت بخشی از جمله جاودانه هُورته (Humta) یا (Humatg) پندارنیک، هُورته (Hukh fō) گفتار نیک، هُورشته (Hurshta) یا (Hwarshta) کردارنیک می‌باشد که ریشه‌ای چند هزار ساله دارد. کلمه هُورشته (Hurshta) به معنای کار نیک می‌باشد، آیا این کلمه مناسبی با منطقه‌ای که شالوده‌اش بر کار و کوشش و رنج و زحمت شایکاران و مردم صدیق و پرتوان ما بنا شده است ندارد؟

پرسی است که باید اهل فن به آن پاسخ دهند.

رشت - سیارپیشه‌بان

نمادشناسی یا نشان‌شناسی چند مراسم آئینی

در شمال ایران (عمدتاً تنکابن)

فرشته عبداللهی

اوستاست از کوه البرز بنام هرابر زیتی **Hera berezaiti** بارها نام برده شده است که مکان مقدسی است و تمام پادشاهان پیشدادی و بزرگان و نامداران آریائی بر فراز این کوه برای آناهیتا قربانی می‌کنند تا بر دشمنان پیروز شوند و بزرگترین آرزوی آریائی‌ها این بود که بر سر زمین گیلان یا سرزمین ورونا (ورنه) و مازندران که احتمالاً مازایندران یا سرزمین ایندرا بود پیروز شوند در آبان‌یشت کرده می‌خوانیم: هوشنگ پیشدادی در بالای کوه هرا صد اسب، هزار گاو، ده هزار گوسفند قربانی کرد و از او درخواست کرد که این کامیابی را به او بدهد که دو ثلث از دیوهای مازندران (احتمالاً یک ثلث دیگر دیوهایی بودند که مهرپرست بودند) و دروغ پرستان (ورنه) را از بین ببرد. در کسرده ۹ از فریدون یاد می‌شود که در مملکت چهارگوشه (ورنه) صد اسب، هزار گاو، و ده هزار گوسفند قربانی می‌کنند... در این کسرده می‌توان اینگونه استنباط کرد که گروهی از آریائی‌ها بر سرزمین گیلان پیروز شدند و آنجا را به تصرف خود درآوردند. پس آریائی‌ها از سرزمین خود خارج شدند و در سرزمین دیگر بنام ورنه که آنجا نیز برایشان مهم بود زندگی می‌کنند. و همچنین در شاهنامه داریم که در زمان کیکائوس، ایرانیان (آریائی‌ها) سرزمین مازندران را به تصرف درآوردند و خطه شمال از آن آریائی‌ها گردید. سخن به درازا کشید، جان کلام باید گفت کشمکش بین غول و پیربابو بر سر عروس نمادی است از مبارزه بین آریائی‌ها برای تصرف سرزمین با بومیان شمالی که در نتیجه پیروزی نصیب آریائی‌های مهاجر که دامدار بودند می‌شود.

که غول مثل تند باد گریخته و از دیده‌ها پنهان شده بود. پیربابو بدنبال غول برای نجات عروس می‌رود و رقابت و کشمکش بین آنها در می‌گیرد که به پیروزی پیربابو می‌انجامد. به همین علت هنوز هم در مراسم عروس گولی و نمایش آن، پیربابو لحظه‌ای از عروس غافل نمی‌شود و مرتب دور عروس می‌پلکند که مبادا غول عروسش را به رباید و پا به فرار بگذارد.

عده‌ای از محققان منظور از چنین نمایش آئینی را نوعی شادمانی برای رسیدن بهار و به استقبال نوروز رفتن می‌دانند اما اگر نیک بیندیشیم می‌بینیم این آئین توسط آریایی‌های مهاجر و مهاجم شکل گرفته است و این نمایش نبردی است بین بومیان که نماد آن همان غول است و آریائی‌ها که نمادش پیربابو می‌باشد. (پت - پد - یا پیر به معنی بزرگ رئیس - پیربابو یعنی بزرگ نیاکان که ریشه لغت آریائی است) بر سر تصرف سرزمین (عروس) رخ می‌دهد.

بومیان خطه شمال بخصوص مازندرانها در فرهنگ و متون قدیم زرتشتیان همیشه موجوداتی شگفت‌انگیز و سترگ پیکر هستند که در غارها سکونت دارند و از فرط بلند بالائی و تنومندی آب دریا تا میان سینه ایشان می‌رسید و بومیان گاهی بنام دیوان و گاهی به نام غولان نیز نامیده می‌شوند. با آنکه سرزمین شمال بخصوص مازندران از آن بومیان مازندران بود با وجود این آنها برای آریائی‌ها همیشه بیگانه بشمار می‌رفتند و آریائی‌ها این سرزمین را از آن خود می‌دانستند. اما چرا آریائی‌ها این سرزمین را که مال بومیان بود از آن خود می‌پنداشتند؟

در آبان یشت که یکی از بلندترین بخشهای

بر و بوم شمال ایران همچون طبیعت زیبایش از لحاظ فرهنگ عامه نیز از غنا و عظمت خاصی برخوردار است. چه بسیار بودند و هستند که به فرهنگ عامه این سرزمین توجه داشته و دارند و به گردآوری آن همت گماشته‌اند. اما اغلب از بررسی و نمادشناسی آن غافل شده‌اند و اگر انگشت شماری نیز بوده‌اند، می‌خواستند با کاوش در آئینها، ریشه و اصل آنها بیابند اما تنها به میوه درخت فرهنگ عامه دست یافتند و هرگز به ریشه آن بدرستی راه پیدا نکردند. اینک امید است دانش پژوهان و فرهنگ دوستان از نمادشناسی فرهنگ عامه غافل نشوند و با بررسی‌های دقیق به شناخت فرهنگ عامه و معنی و سیر تکوینی آن بپردازند.

یکی از مراسم نمایشهای آئینی به نام عروس گولی (عروس غولی) یا پیربابو است که نه تنها آنرا در آبادی‌های گیلان بلکه مازندران بخصوص شهرستان تنکابن با کمی تفاوت داریم و زمان نمایش آن در ماه اسفند است. درباره سابقه و علت رواج یافتن این مراسم قدیمی چنین می‌گویند: در روزگاران پیش، در میان جنگلی که در دامنه کوهی بزرگ بوده، غاری وجود داشته است که غولی در آن زندگی می‌کرده است. در پای این کوه، کلبه‌ای چوبی متعلق به مردی به نام «پیربابو» یا پیر بابا بوده است. پیر بابا و اعضای خانواده‌اش در این کلبه زندگی می‌کرده‌اند و پیرمرد هر روز گاو و گوسفند خود را به چرا می‌برده. یکسال که بیست روزی به عید مانده بود، غول از غارش بیرون می‌آید و از کوه سرازیر می‌شود و در پایین کوه به تماشای کلبه چوبی می‌پردازد. در همان زمان چشمش به عروس گولی که نامزد پیر بابو بود می‌افتد. بی‌مغلی و بی‌خبر پیش می‌رود و عروس را می‌رباید و به طرف غار می‌گریزد. پیربابو هنگامی متوجه قضیه می‌شود

از مراسم دیگری که در شمال ایران بخصوص در تنکابن اجرا می‌شده و امروزه کمتر دیده می‌شود مراسم آفتاب خواهی معروف به خورده تابی است (خور = خورشید، ده = داده، تابی = تابش یا خورشید بتاب). شالیکار از زمانی که توم (جوانه شالی) آماده انتقال به شالیزار است امید به آفتاب عالمتاب بسته که از چادر نیلگون به درآید و با درخشش شعاع نورانی خود زمین را گرمی بخشد تا او بتواند بدون دغدغه جوانه‌های سبز شالی را بکارد. اما ناگهان برخلاف انتظار باران می‌بارد و هر آن ممکنست تمام شالی در خزانه پوسیده شود (البته امروزه کشاورزان بر سر خزانه شالی مشمع می‌کشند) و کشاورزان مراسم سنتی خورده تابی را به اجرا درمی‌آورند.

این مراسم بدین گونه اجر می‌شود، عده‌ای از نوجوانان جمع می‌شدند و تن پوشی از پوست گوسفند یا گاو بر تن می‌کردند و طنابی از ساقه خشک برنج (کلش) بر کمر می‌بستند و یک نفر که جلودار بود با ساقه‌های شالی یا جاروئی که از ساقه برنج درست شده بود به دست گرفته و عده‌ای نیز ظرف مسی را برداشته و با ترکه‌های چوبی بر پشت آن می‌زدند و بسراه می‌افتادند و اینگونه می‌خواندند:

الهی خورده تابی خورده تابی

elâhi xord6 tabey Xörd6 tabey

فردا آفتاب بتابی خورده تابی

fardâ aftâb betâbey xord6 tabey

توم جارتوم بیسه وری دم بیسه

tumjâr tum bapis6 varay dum bapis6

کولی سم بیسه می ورزا سم بیسه

kulay sum bapis6 mivarzâ sum bapis6

الهی خورده تابی فردا آفتاب بتابی

elâhi xord6 tabey farda aftâb betâbey

کارگر یوما خانه پلاپتن نشانه

kârgar buma xan6 pelâ patan nešan6

(البته این شعر به شیوه‌های گوناگون گاه طولانی‌تر و گاه کوتاه‌تر خوانده می‌شد) نوجوانان وارد هر خانه‌ای که می‌شدند صاحب آن خانه به فراخور خود چیزی به نوجوانان اجرا کننده مراسم آفتاب خواهی می‌داد و یکی از آن نوجوانان مسئول جمع‌آوری هدایا بود و پس از خاتمه مراسم هدایا بین تمام نوجوانان تقسیم می‌شد.

این مراسم را می‌توانیم با آئین مهر بنا به دلالتی ارتباط دهیم: خور که نشانه خورشید است نمادی از

آئین مهر بشمار می‌رود و بدینگونه که مهریان ایران اعتقاد داشتند که ایزد مهر در کوه البرز در یک غار از فروغ زاییده شده است چون از بر خوردن دو سنگ آذرین سخت به همدیگر نوری می‌جهد و شب یلدا به روشنی می‌گراید ایزد خورشید (خور) از فروغ مهر دلگیر شده و بر آن می‌شود که نیروی خود را بسنجد بدین رو برای زور آزمایی با مهر کشتی می‌گیرد. ایزد خورشید در برابر ایزد مهرتاب مقاومت نمی‌آورد و بر زمین می‌افتند و ایزد خورشید شکست خود را پذیرا می‌شود و نشان قدرت خود را که همان انوار نورانی بر سرش بود به ایزد مهر واگذار می‌کند و مهر بالاتر از ایزد خورشید قرار می‌گیرد و ایندو یار هم می‌شوند.

پوشیدن لباس از پوست گوسفند یا گاو نمادی از مهر می‌باشد چرا که در اوستای متاخر مهر نگاهدارنده گله‌هاست.

ساقه‌های برنج یا خوشه زرد برنج (گندم) نمادی از خورشید است. مهریان سیر و سلوک مخصوص دارند که مرحله پنجم نشان پارسی (ایرانی) نماد آن خوشه‌های گندم یا برنج است. از دیدگاه مهریان دیگر مسی نمادی از شفق و سرخی سپیده دم است. نوجوانان همان گروه یاران در آئین مهر می‌باشند که اعتقاد دارند هر چه را بدست می‌آورند باید بین خود تقسیم نمایند. و بسن کمر به وسیله طنابی از ساقه برنج به این تعبیر می‌باشد که در آئین مهر کسی که از امتحان مرحله جنگی پیروز می‌شد کمر بندی می‌گرفت.

از مراسم دیگری که در شمال ایران بخصوص در تنکابن وجود داشت «لال شوش» است که این مراسم یادآور سرگذشت دلآوری آرش کمانگیر یعنی همان کسی است که برای مشخص کردن مرز بین ایرانیان و تورانیان تیری پرتاب می‌کند و جان خود را بر سر این کار می‌گذارد (البته این مراسم نیز رد پای فرهنگ آریائی دارد)

در مورد پرتاب تیر آرش ابوریحان بیرونی می‌گوید: روز پرتاب تیر را روز تیر نامیدند که در سیزده تیر ماه است اما تیرماه باستانی طبری یا در تقویم گالشی که نام فارسی آن تیرماه است همزمان با آبانماه شمسی هجری می‌باشد.

مراسم بدین گونه اجرا می‌شد که در سیزدهم ماه طبری جوانان به جنگل رفته و ترکه‌هایی در حدود نیم متر درست می‌کردند و در غروب آنروز بدون آنکه کلمه‌ای بگویند به در خانه‌های مردم می‌رفتند

و در می‌زدند و صاحب‌خانه وقتی بیرون می‌آمد آنها با ایما و اشاره به صاحب‌خانه می‌فهماندند که لال شوش هستند و با ترکه شوش (چوب) خیلی آهسته بر بدن صاحب‌خانه می‌زدند. صاحب‌خانه هدایایی به آنها می‌داد. آنها پس از گرفتن هدیه ترکه چوبی را به صاحب‌خانه میدادند که صاحب‌خانه آن چوب را به عنوان تیرک نگاه می‌داشت.

شوش یا ترکه‌های چوب نشانه تیر آرش است زمانی بر بدن صاحب‌خانه ترکه‌ها زده می‌شد که آن نمادی از یادآوری جنگ تورانیان و ایرانیان می‌باشد اما صاحب‌خانه آنرا به عنوان ششی متبرکه نگاه می‌داشت چون تیر آرش نشانه رهائی و صلح نیز بود حرف نزدن جوانان نشانه مرگ آرش است چرا که آرش با رها کردن تیر می‌میرد و جان خود را از دست می‌دهد و دیگر کلامی نمی‌گوید.

جان کلام اینکه در این مراسم چنین می‌توان نماد شناسی کرد که آرش گرچه مرده است اما تیر او را که نشانه آزادی و رهائی و صلح است باید چون ششی مقدس همیشه در نزد خود نگاه داشت.

نماد شناسی در مراسم آئینی می‌تواند ما را به گذشته‌های دور ببرد و به ما بنمایاند که تمام اعمال و رفتاری که توسط انسانها صورت گرفته است بی‌معنا جلوه نمی‌کند و در دل خود هزاران نکته‌های پندآموز تاریخی و اجتماعی و عناصر طبیعی و اعتقادی نهفته دارد که کنکاش در آن نیازمند همکاری و همیاری محققان در رشته‌های مختلف علوم انسانی را می‌طلبد.



یاوران گیله‌وا

در فاصله انتشار شماره ۴۷ تا شماره‌ای که پیش روی گرفته مطالعه می‌فرمایید این عزیزان به یاری گیله‌وا شتافته‌اند:

آقای عباس شمشیری (رشت) ۵۰۰۰ تومان

خواهر و برادر دانش آموزی از شهرستان صومعه‌سرا

فرانک غلامی فشخامی ۱۰۰۰ تومان

کاوه غلامی فشخامی ۱۰۰۰ تومان

رهین مهر عزیزانی هستیم که گیله‌وا را باور داشته آن را باور شده‌اند.

کمک به گیله‌وا کمک به فرهنگ بومی گیلان است و مطمئناً تمام آن صرف هزینه انتشار گیله‌وا می‌شود.

طب جغرافیایی

بیماری‌های شایع گوش، گلو، بینی در گیلان

همایش‌ها مشاهده نمی‌شود. نخستین همایش طب جغرافیایی در سالهای اخیر در شیراز برگزار شد. آنهم پس از چند دوره سالیانه بی‌توجهی فراموشی سپرده گردید ولی آن همایش نیز نتوانست طب جغرافیایی ایران را بنمایش بگذارد و حتی رنگ طب جغرافیایی محور مباحث بر حول پیوند اعضا بود و بسیاری از اساتید و صاحب‌نظران راجع به پیشرفت‌های جراحی پیوندها در ایران و جهان سخن راندند ولی حرفی از طب جغرافیایی نشد.

چند سال پیش در یک گزارش علمی که از این گردهمایی‌های علمی در یکی از نشریات سخن گفته بودم پیشنهاد کرده بودم که این کنگره‌هایی که در شهرستانها برگزار می‌شود بمناسبت مشکلات و مسائل خاص بهداشتی مبتلا به جوامع آن شهرستانها و مناطق اختصاص یابد. در مهر ماه ۱۳۷۰ اینجانب برای ایراد یک سخنرانی به سمیناری در گرگان دعوت شدم که موضوعات مورد بحث راجع به پرکاری تیروئید بود. هیچگونه ارتباط موجهی بین این بیماری با شهر مورد برگزاری سمینار یعنی گرگان وجود نداشت. و مسئولین آموزش و بهداشت فقط خود را موظف می‌دیدند که همایشی بر پا دارند در حالیکه در گرگان حق بر آن بود که سرطان مری به بحث گذاشته می‌شد. بر همین سیاق است که بلوچستان باید میزبان همایش مالاریا باشد نه آنکه دانشگاه آنجا تدارک عریض و طویلی برای برپایی کنگره تروما ببیند که در سال ۱۳۶۹ در آن منطقه بر پا گردید. همچنین است بررسی بیماری‌های انگلی که ضرورت همایش‌هایی را در گیلان زمین طلب می‌کند.

متأسفانه دانشگاه‌های استانها نیز در این جهت گیری‌های جغرافیایی پیشرو نیستند. مجله دانشکده

کرد که در مازندران و گیلان فراهم نیست. همچنین است وقتی که پزشک ماهی نمک سود و اشپل و عادت خام خواری مردم گیلان را شناسد نمی‌تواند به رابطه این تغذیه با بوتولسم که مرگبارترین مسمومیت غذایی است و برای نخستین بار از گیلان پس از صرف چنین غذاهایی گزارش شده پی ببرد و یا فوایسم پس از خوردن باقلای خام در شرایطی که نقیصه آنزیمی گلوکز ۶ فسفات در هیدروژناز (G6PD) با قدرت آماری بالایی در گیلانیان با وسعت گسترده‌ای وجود دارد. و از قدیم الایام ناظر بوده‌ایم که این بیماری قربانیان زیادی بویژه در گروه سنی کودکان از گیلان گرفته است. بیماری گواتر با وجود اینکه دریا منبع عظیمی از ذخیره ید است ولی بدلیل آنکه دریای خزر که دریای بسته است از این ذخیره تهی است و ماهیان شمال عاری از ید می‌باشند از شیوع بی حد و حصری برخوردار است. بیماری خونی تالاسمی در مازندران بوضوح بیدادکننده‌ای شایع است.

مثال دیگری اهمیت وجود بیمار خاص اقلیمی را در طب منطقه‌ای روشن می‌سازد. بیماری پاژت یک بیماری استخوانی است که در اروپائی‌ان و کشورهای آسیای مرکزی دیده می‌شود و در ایرانیان وجود ندارد. این بیماری که با رشد فزاینده غیر عادی در استخوانها بویژه در جمجمه خود را نشان می‌دهد با اختلال شتوایی پیشرونده‌ای همراه است. مواردی از آن از گیلان گزارش شده و معلوم شده که این موارد از مهاجرین بادکوبه که از آن سوی آستارا در صفحات ساحلی استان گیلان پراکنده شده‌اند بوده‌اند.

متأسفانه تلاش چشمگیری در طب جغرافیایی ایران در عرصه انتشارات و یا در قالب برپایی

طب جغرافیایی (Geomedicine) به شاخه‌ای از طب گفته می‌شود که تاثیر عوامل جغرافیایی از قبیل آب و هوا و شرایط محیطی بر بهداشت و بیماریها را مورد بررسی قرار می‌دهد به زبان لاتین بدان Nosochthonography و Nosogeography گفته‌اند آسیب شناسی جغرافیایی (Geopathology) به مطالعه ویژگی‌های بیماری در ارتباط با منطقه و آب و هوا و عادات غذایی و غیره در نواحی مختلف کره ارض می‌پردازد.

میهن اسلامی ما دارای سرزمین‌هایی است با آب و هوای متنوع و شرایط اقلیمی گوناگون از این گذشته دارای دودمانی از قبایل و طوایف مختلف با زبان‌ها و گویش‌ها و فرهنگ‌های بسیار متفاوت از همدیگر و مجموعه تمام این عوامل تأثیرگذار است که سبب بروز بیماری‌های خاص در منطقه‌ای خاص می‌شود که شناخت آن عوامل زمینه‌ساز در بروز بیماریها، بالطبع از حیث پیشگیری و درمانی حائز اهمیت می‌شود.

یک طیب که در کرانه‌های دریای خزر به طبابت می‌پردازد چشم‌اندازی از بیماری‌ها را پیش رو دارد بسیار متفاوت از آن چشم‌اندازی که در برابر طیب سواحل جنوب رخ نموده است. این ویژگی‌ها حتی در استانهای مختلف شمالی با هم فرق دارد. بعنوان مثال سرطان مری در گرگان و ترکمن صحرا که اینک بنام استان گلستان از مازندران منفک شده است از شیوع بالایی برخوردار است بطوری که نام این منطقه را از حیث وفور سرطان مری در منابع معتبر طبی دنیا وارد کرده‌اند. شیوع بالایی این سرطان را باید در آداب زندگی و فرهنگ و عادات غذایی مردمان آن اقلیم جستجو

پزشکی گیلان با نخستین شماره در سال ۱۳۷۱ اعلام موجودیت کرد اما در همان نخستین شماره می‌بینیم که کلی‌گویی‌هایی شده است که رابطه‌ای با معضلات بهداشتی مبتلا به مردم گیلان ندارد. حتی در مقاله جذام نوشته آقای دکتر جواد گلچای استادیار دانشگاه علوم پزشکی گیلان اشاره‌ای به وضع مجذومین گیلان نشده است و ما نمی‌دانیم این بیماری خوفناک قرون و اعصار در گذشته و حال گیلان چه سرنوشتی داشته است. تنها مقاله تحقیقی گزارش هفده مورد از بیماری شیهان در رشت که بتوسط آقایان دکتر محمد حسین هدایتی امامی و دکتر عباس قنبری نگارش یافته است نشانی از آسیب‌شناسی جغرافیایی خاص منطقه گیلان ندارد. سایر جراید گیلان نیز هر چند رسالت علمی بر دوش ندارند حاوی اخباری نیستند که پیام علمی خاص منطقه را بر مردم برسانند.

در شماره ۲۶ هفته نامه آوای شمال مورخه ۲۶ اسفند ماه ۷۶ در صفحه نخست این خبر را به صورت تیترو درشت و قرمز رنگ می‌بینیم که: «در مقایسه با سایر استانها بیماری‌های قلبی و روماتیسمی در گیلان شیوع بیشتری دارد» ولی محتوای خبر را که می‌خوانیم به نقل و قول از یکی از داروسازان بدون ارائه آمار و ارقام و یا مدارک و شواهد بسنده می‌شود و اگر محققین آن استان با روش‌شناسی تحقیق این کار را در مطالعه پیش‌نگر (Prospective) از هم اکنون تا آینده‌ای نامعلوم پی‌گیرند بسا که نتایج معکوس از آب در آید!

امکان دسترسی به اطلاعات برای کار تحقیقی وجود ندارد و هیچگونه تسهیلاتی در اختیار محقق گذاشته نمی‌شود. عشق به تحقیق و جستجوی حقیقت تنها انگیزه حرکت محقق در این سوی دنیا شده است. محققان ما باید از جان و مال خود مایه بگذارند تا تحقیقات خود را به سرانجامی برسانند. نگارنده در تدوین مقاله «غرق شدگی» اشتیاق وافر داشته است که اطلاعات جامعی از آمار قربانیان دریا بدست آورد. دریای خزر از زمانیکه سطح آب آن بالا آمده چون مثلث برمودا تمام شناگران بلد و نابلد را در کام خود فرو می‌برد. جمع‌آوری قربانیان یک ساله دریا از نشریات بدلیل پراکندگی وسیع این نشریات امکان‌پذیر نیست از این گذشته امکان دارد گزارشاتی از غرق شدگی در نشریه‌ای نیامده باشد و این در شرایطی است که غرق شدگی یکی از مباحث بسیار حساس و خطیر

در طب جغرافیایی این سامان می‌باشد.

مدهاست که طرح انتشار ویژه نامه‌ای از طب جغرافیایی گیلان را به جناب جکتاجی داده‌ام که یا حداقل بخشی از آخرین کتاب زیر چاپ گیلان نامه را بدین مهم اختصاص دهند. به ایشان کاملاً حق می‌دهم که از زمین و زمان بنالند و یک دنیا گلابه داشته باشند. چه کسی حاضر شده است پاداش این همه مصایب شبانه‌روزی را که ایشان برای احیاء فرهنگ مرز و بوم گیلان متحمل شده‌اند باز پس دهد مگر آنکه «تاریخ» بدهد! و یا اوج زحمت ایشان را بمصداق: «اجرکم فی عندالله» به وجود لایزال باریتمالی حوالت دهیم. ایشان ممکن است متقبل شوند برای رسالتی که بدان اهتمام ورزیده‌اند از جان خویش مضایقه نمایند ولی «مال» این کار و این راه را از کجا بیاورند! آیا می‌توان امید داشت که انجمن گیلان‌شناسی با همه تضییقات موجود پاگیرد و آنگاه در کنار این انجمن شعبه‌ای به فعالیت پزشکان گیلان زمین اختصاص یابد که با تحقیق طب جغرافیایی به مشکلات بهداشتی این منطقه سر و سامان دهد؟

در میزگردی که به «بررسی مسائل فرهنگی گیلان و پژوهش‌های گیلان‌شناسی» در شماره ویژه نوروزی سال ۱۳۷۶ گیله‌وا آمده است بر ضرورت پی‌ریزی انجمن گیلان‌شناسی تاکید شده است ولی آیا تمام افرادی که شایستگی تکوین چنین تشکلی برای پیشرفت همه ابعاد پژوهشی و فرهنگی کمر همت بسته‌اند مورد تأیید وزارتخانه ذیربط قرار خواهند گرفت یا رشته امور بدست افرادی خواهد افتاد که ملاک ارزشهای آنها بر مبنای «وابستگی» است تا «شایستگی» و نتیجه هم همین خواهد شد که در دانشگاهها و پژوهشگاههای ما می‌گذرد و بر همین سیاق است که ابتکار عمل از پزشکان مجربی که بر طب جغرافیایی این سرزمین احاطه دارند گرفته می‌شود و رشته زمام بدست افرادی می‌افتد که نمی‌توانند این بار سرنوشت ساز را بسر منزل مقصود برسانند.

پس از این پیش‌گفتاری که شرح آن مبسوط‌تر از خود گفتار آمده است به بیماریهای شایع گوش، گلو، بینی در گیلان بفرآخور تخصصی که دارم و مختصر بضاعتی که از تجربه کاری در مردم گیلان دارم خواهم پرداخت. در گیله‌وای آبان و آذر ۱۳۷۶ به بحثی راجع به ویژگیهای تشریحی مردم گیلان سخن گفته بودم. پرداخت به بیماری‌های گوش

و حلق و بینی و ایضاً فک و صورت و سر و گردن جدای از شناخت این ویژگیهاست.

همچنانکه بینی مردم این منطقه غالباً بلند و کشیده و قوزدار و عقابی است انحراف تیغه بینی نیز در مردم این سامان بوفور دیده می‌شود. شاید انحراف بینی تنها تجربه‌ایست که نیازی به شواهد آماری ندارد زیرا کمتر افرادی را می‌توان از گیلان زمین پیدا کرد که به درجاتی دچار انحراف بینی نباشد این مسأله موجب گرفتگی و انسداد بینی و تکلم تو دماغی می‌شود که در مردم کوچه و بازار گیلان بوفور می‌توان یافت. و عامه آنرا بعنوان «پولیپ» یا «گوش‌اضافی در بینی» شناسایی می‌دهند حال آنکه بیشتر مربوط به کجرفتگی غضروفی تیغه بینی می‌باشد. انحراف بینی خود مسبب مشکلاتی در گوش و حلق و بینی در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر بمثابة یک اندام واحد می‌گردد که با توجه به هوای سرد و مرطوب می‌توان سینوزیت را از عوارض آن دانست. پس ما متوقع هستیم که سینوزیت در مردم گیلان غوغا بیا کند که می‌کند!

یکی دیگر از بیماری‌های شایع گوش و حلق و بینی در ارتباط با آبتنی و شنا می‌باشد. التهاب مجرای خارجی گوش یا اوتیت اکسترن (External otitis) می‌باشد. این عارضه در فصل تابستان که فصل آبتنی در رودخانه‌های آلوده که به مقیاس وسیعی در گیلان جاریست و نیز شنا در دریا آنچنان شایع است که نه تنها مردم این سامان بلکه مسافرینی که از فرط گرمای تابستانی به جان آمده‌اند و به آب دریا پناه می‌آورند از شر آن مصون نمانده‌اند.

عارضه با گوش درد شدید همراه است و از آن عوارض، دراماتیک که اشک بیمار را درمی‌آورد و فریدر - رگلوئی او می‌شکند و جز با مسکن‌های قوی و داروهای مخدر با چیزی ساکت نمی‌شود شدت التهاب گاه بگونه‌ایست که مجرای گوش را بکلی مسدود می‌سازد و مانع دخول و نفوذ قطره‌های گوشی می‌شود که جهت مداوا بکار می‌آیند و در این شرایط قتیله آغشته به پماد بکار می‌رود. شیرجه و برخورد با امواج سهمگین دریا نیز گاه سبب پارگی پرده صماخ می‌شود. در آماری که اینجانب از پارگی پرده صماخ انتشار داده‌ام مواردی از این قبیل پارگی‌ها را بیان داشته‌ام.

به مناسبت پنجاهمین سالگرد رحلت روحانی فاضل سخنور آیت الله حاج شیخ یوسف نجفی جیلانی

(۱۳۲۷-۱۲۴۵ شمسی)

دکتر میر احمد طباطبایی



دو سال پیش یکی از دانشجویان دانشگاه تهران، دیوان اشعار آیه الله حسن زاده آملی را از راه لطف بمن اهدا کرد. دیوانی که قرائت اشعار آن، لذت بخش بود. در آن وقت دانشجوی دیگری به تناسب مقام از من پرسید که آیا در گیلان از فضیلت روحانی کسی هست که دیوان اشعار بجای گذاشته باشد. من روز دیگر دیوان آیه الله جیلانی را در دسترس او گذاشتم. او پس از مطالعه دیوان به من گفت اشعار آیه الله جذاب است ولی چرا هیچ سخنی از او در میان نیست.

در نوزده سال اخیر که از پیروزی انقلاب اسلامی میگذرد ما بارها شاهد اجتماعات گوناگون در استانها و شهرستانها بیاس و قدردانی و حق شناسی از دانشمندان حیطة آنها بودیم ولی در طی این مدت فقط مجلس بزرگداشتی از مرحوم دکتر معین به ابتکار دانشگاه گیلان و نیز در لاهیجان مجلس تجلیل از عارف شهیر فیاض لاهیجانی بر پا شد و دیگر هیچ. یا آن که در گیلان دانشمندان و سخنوران و نویسندگانی که شایسته تجلیل و قدردانی باشند کم نیستند ولی ما دست روی دست میگذاریم و سکوت اختیار کرده ایم. از جمله یکی از فضیلت سخنور مرحوم آیه الله جیلانی است که بیاد پنجاهمین سالگرد رحلت این روحانی عالیقدر سخنی چند گفته می آید.

آیه الله حاج شیخ یوسف در سال ۱۲۴۵ شمسی در نجف اشرف متولد شد. پس از گذراندن دوران تحصیل علمی به میهن خود بازگشت و در رشت سکونت اختیار کرد و تا دم واپسین یعنی ۱۳۲۷ شمسی که چشم از جهان پوشید به ارشاد و هدایت مردم پرداخت و بجای گوشه گیری، با مردم معاشرت و ارتباط نزدیک داشت و در حل مسائل شرعی و اخلاقی و اجتماعی مردم کوشا بود. شخصیت ممتاز آیه الله بر سه اصل، متجلی و استوار است:

۱ - عمق دانش آیه الله در رشته اسلام شناسی و تبلیغ مذهب که ثمره آن تألیف بیش از سی اثر علمی اعم از کتاب و رساله است که ۱۳ جلد در دوران حیات وی انتشار یافته است - این کتب شامل موضوعات دقیق متنوع از جمله: فقه - اصول - فلسفه - منطق - بیان - صرف و نحو می باشد.

۲ - فعالیت اجتماعی آیه الله و انتقادهای صریح و

پس نباید رادمرد سرخ رو
زرد سازد چهره، ریزد آبرو
ما فقیران کوس الفخری ز نیم
مرد میدان حدیث و نبی، ز نیم
(اشاره به حدیث نبوی (ص) الفقر فخری) ص ۷۴
استفاد از محیط اجتماعی عصر، یکی از مشخصات ممتاز دیوان اشعار است گرچه انتقاد، گاه گاه در قالب گله از روزگار صورت میگیرد ولی جایجا به نظام ستمگرانه وقت، سخت اعتراض می کند:

آلوده بخون ماست آن نتیجه گلنار
بساور نکنی بنگر آن دستِ حنائی را
بدبخت کسی کامروز در دولت مفلوطه
نسبت به قضا داده بیدار رضائی را
(ستمگری رضاخان)

و در قصیده دیگر با بیانی صریح چنین گوید:
علم و هنر ندارد یک جو نمر در این عهد
داری اگر زور زور شاهنشاه شهبانی
ص ۱۳۶

شاعر درد دل های تأثر آور خود را چنین آشکارا بیان می کند:
نمی دانم چرا بنختم سیاه است
نمیدانم چرا حالم تباها است
نه گفتاری مرا جز گفتن حق
مگر حق گفتن این دوره گناه است

نه کرداری مرا جز کار نیکان
مگر نیکی باین عصر اشتباه است
ز چه آزاده اندر دل خورای
چرا هر سفله اندر عز و جاه است
ص ۱۲۴

بخش اشعار مذهبی در دیوان شاعر جای نمایانی را می گیرد. شایان ذکر است که در ستایش حضرت علی (ع) چند قصیده بلند سروده است که از جمله بدین مطلع میاید:

در دل هر هوشیار مهر علی استوار
بغض علی برقرار بر دل هر کم عیار
پشت و پناهم توئی، هادی را هم توئی
نیست مرا کس ظهیر، غیر تو ای شهریار
ص ۶۵

آیه الله در انتقاد از اعطای بی عمل که هنر خود را به نصیحت گوئی های ظاهر فریب بسنده می کند

بی بروی او از اوضاع ناگوار اجتماعی در دوران شاه وقت که سرانجام موجب دستگیری و زندانی شدن وی گردید و در زندان متحمل شکنجه شد.

۳ - آثار منظوم آیه الله که به صورت دیوان فانی (تخلص شعری ایشان) به طبع رسید. دیوان شامل مقدمه ایست جامع به قلم آن مرحوم درباره شعر از دیدگاه اسلام و قرآن مجید با ارائه اقوال علمای فقه و دانشمندان اسلام شناس و به استناد آیات قرآن و احادیث شریف.

دیوان فانی شامل چند بخش است. - بخش اول غزل - بخش دوم قصاید دینی و مذهبی - بخش سوم مثنوی و قطعه ها - بخش چهارم در زمینه سرائی - بخش پنجم رباعیات.

آیه الله جیلانی در سرودن اشعار از انواع بحرهای مطبوع و حتی دشوار استفاده می کند تا بتواند در قالب تنوع نظم، تجلی اندیشه های توأم با ارشاد و هدایت آمیز خود را بخوبی در دسترس عموم مردم قرار دهد. آیه الله در اشعار پندآموز از ارائه راهنمایی های اخلاقی و اجتماعی دریغ نمی کند و مسائل مبرم حیاتی را با دقت و موشکافی شرح میدهد، مثلاً در شعر تحت عنوان پند شاعر چنین میخوانیم:

مرد باید متکی گردد به خویش
تانگردد شرمسار و سر به پیش

و پای بند به عمل نیستند چنین گوید:

واعظا مفریبم از القاظ خویش

باید اول سعی در ایقاز خویش

(ایقاز = بیداری)

وای بر گفتر بسی کردار تو

داد از رفستار ناهنجار تو...

گر نباشی شرع و آئین را چو تیغ

پس چرا خود از عمل داری دریغ

ص ۸۵

و در ذمّ صوفیان ناصاف شعر مبسوطی سروده

است که چنین آغاز میشود:

هر که آید دم ز درویشی زند

از خرد نبود که لاف از وی خرد

ص ۷۶

در اشعار آیه‌الله استناد به آیات قرآن مجید و

احادیث شریف بسیار است. مثلاً در مثنوی ساقی

نامه با اشاره به ساحت مقدس حضرت علی(ع)

چنین می‌آورد:

دوم مدح او کرده ختمی مآب

که من شهر علمم علی است باب

اشاره به حدیث نبوی است که میفرماید: انا مدینه

العلم و علیّ بابها

در طی هزار سال چند شاعر بزرگ به این

حدیث نبوی استناد کرده و آنرا به نظم در آورده‌اند

که فردوسی، نخستین گوینده بشمار می‌آید که فرمود:

که من شهر علمم علیّم دراست

دُرُست این سخن گفت پیغمبر است

گواهی دهم کاین سخن راز اوست

تو گوئی دو گوشم بر آواز اوست

در اثناء سخن، شاعر گاه تعبیرها و مثل‌های

عربی را جا می‌دهد. مثلاً گوروا دارد «جفا

جَفّ القلم، زیرا که ما

از ازل راحتی به جور و بر سر پیمان‌هایم

ص ۴۶

یکی از مشخصات اشعار آیه‌الله جیلانی استفاده

از قافیه شاق و دشواری است که در قصاید آورده

است و علت آن تأثیر پذیری از الفاظ و لغات عربی

است مثل - قافیه‌های: صباح - تمساح - اصلاح -

الحاح - مزاح

یا: رصاص - تقاص - عصاص - قناص - تقاص

در اشعار وی صنایع بدیعی از قبیل تشبیه - کنایه -

ایهام - مراعات النظیر و غیره زیاد است. خلاصه آن

که اشعار آیه‌الله را میتوان از مقوله سبک ساده و

تهی از مغلق گوئی و پذیرای ذوق سلیم شمرد.

برخی از تعبیرها و الفاظ نامأنوس عربی در شعر،

نمونه تبخّر شاعر در زبان و ادبیات عربی است.

تهران - اسفند ۱۳۷۶

(۱) در جلد دوم کتاب گیلان، شرح حال آیه‌الله حاج شیخ

یوسف جیلانی آمده که به قلم نویسنده این سطور است.

دکتر عبدالکریم گلشنی

دو سوگ دکتر حسین صالح

(۱۲۹۸-۱۳۷۶)

از شمار دو چشم یک تن کم

وز شمار خرد هزاران بیش

دکتر سید حسین صالح، پزشک مستعهد و

متخصص، در سال ۱۲۹۸ شمسی در خانواده علم و

تقوی، در رشت متولد شد و روز ۱۷ دی ماه ۱۳۷۶

به معبود خود پیوست. پدرش مرحوم آیه‌الله سید

عسکد الوهاب صالح، روحانی مبارز در انقلاب

مشروطه گیلان و جنبش جنگل، به میمنت تقارن

تولد نوزاد با پیروزی جنگلی‌ها در رشت، به او لقب

«نصرت» داد. دکتر صالح در سنین کودکی، قرآن،

احکام و مبادی دین را در مکتب والد بزرگوارش

آموخت و تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در

مدارس رشت به پایان برد. او به اعتبار مقام علمی و

روحانی پدر، اغلب در مجالس علماء حضور

می‌یافت و از آنان کسب فیض می‌نمود. شدت علاقه

وی به تقیه در دین او را به حوزه دینی زادگاهش

کشاند و سالی چند در محضر مرحومان حجج اسلام

حکیم متأله محقق خلخالی و شیخ محمد شفتی

(کرامت) و شیخ علی حلقه سری (علم‌الهدی) تلمذ

کرد. سید حسین صالح در شهریور ۱۳۲۰ به تهران

آمد و پس از موفقیت در امتحان ورودی طب،

مدت ۶ سال در دانشکده پزشکی دانشگاه تهران به

تحصیل اشتغال داشت تا در سال ۱۳۲۶ به اخذ

دانشنامه طب نائل گردید. او بعد از اتمام خدمت

وظیفه در تربیت‌جام، به طبابت در مراکز درمانی

پرداخت و در سال ۱۳۳۰ برای تکمیل تحصیلات،

عازم فرانسه شد و تخصص خود را در رشته داخلی

و امراض ریوی نزد پروفیسور پاستور والرادی و

پروفیسور اتین برنارد با درجه عالی گذراند و ۱۳۳۳

به وطن بازگشت. دکتر صالح پس از تأسیس دانشگاه

شیراز، به اعضای هیأت علمی دانشکده پزشکی

شیراز پیوست. او سالها در بیمارستانهای کشور به

مداوای بیماران مسلول مشغول بود. و مسئولیت و

ریاست چندین آسایشگاه و درمانگاه را بر عهده

داشت و این وجدان کاری را با قبول تعهد و تخصص

به مدت نیم قرن یعنی تا پایان حیات استمرار بخشید.

فقیه سعید علاوه بر حرفه طبابت، در مسائل

دینی نیز صاحب نظر بود و آراء فقها را با احتیاط و

بینش خاصی توجیه می‌کرد و در ارائه شواهد

شعری از دواوین گویندگان متقدم، به حافظه قوی

خود اطمینان داشت. او قطعات فراوان از اشعار کهن

فارسی و عربی را از بر می‌دانست و بیشتر ابیات

قصیده (لامیه) ابوطالب را، که در مدح حضرت

رسول(ص) سروده شده، با عربی فصیح قرائت

می‌کرد.

دکتر صالح عضو انجمن سل شناسان فرانسه

بود، مقالات ارزشمند او، که در کنگره‌های جهانی

سل شناسان اروپا و امریکا ارائه گردید، از منابع

دانش پزشکی است. امید است این آثار همراه دیگر

تالیفات و نوشته‌های معززانه، به همت بازماندگان

به زیور طبع آراسته گردد.

اسفند ۱۳۷۶

راهنمای کوچک

انتخاب نام‌های گیلانی

برای دختران و پسران

مغازه‌ها و شرکت‌ها

قابل استفاده برای

پدران و مادران گیلانی که علاقه‌مند به تربیت یک نام

اصیل بومی برای فرزندان خویش هستند.

مدیران شرکت‌ها و مؤسسات تولیدی، صنعتی،

خدماتی و صاحبان مغازه‌ها که تمایل به انتخاب نامی

بومی برای واحدهای خود دارند

و خلاصه هر گیلانی اصیل و علاقه‌مندی که طرحی نو

برای کار و فعالیت خویش دارد

قابل وصول در هر نقطه کشور

در ازای ارسال ۷۰ تومان تغییر به نشانی «گیله‌وا»

شیوه‌های حفاظت از کشتزار در برابر حیوانات و پرندگان

(در تنکابن)

جهانگیر دانای علمی

از گذشته‌های دور تا کنون بخاطر شرایط و مکان خاص جغرافیایی، کشاورزان منطقه تنکابن با رنج و مرارت و بی‌خوابی تلاش می‌نمودند تا حاصل کار خود را در خوشه‌های طلائی شالی باز یابند و از برنج آن زندگی خود و خانواده را تأمین کنند. آنها همراه با زنان و فرزندان خود نهایت سعی و کوشش را انجام می‌دادند تا محصولشان خراب یا احیاناً از بین نرود.

یکی از مواردی که همیشه فکر و ذکر کشاورزان را به خود مشغول و بیشتر وقت کشاورز در رابطه با آن سپری شده است، حفاظت از کشتزار در برابر هجوم حیواناتی از قبیل خوک وحشی (گراز) یا حمله گروهی پرندگان بود که خسارت جبران‌ناپذیری را به آنها تحمیل می‌نموده است.

اکنون که فصل باغ و باغداری و نساء برنج و شالیکاری است به مناسبت فصل شیوه‌های حفاظت از کشتزار در مقابل حیوانات وحشی و پرندگان هم نوشته آمد.

مقاله ذیل شرح مختصر روشهایی است که کشاورزان از قدیم‌الایام از آنها استفاده می‌کردند تا خسارات کمتری به محصولشان وارد شود.

استفاده از حلب یا قوطی

در وسط زمین چوبی در حدود دو متر قرار می‌دادند یکسر طناب را به چوب می‌بستند و چندین قوطی خالی حلب را به طناب وصل می‌کردند و در درون هر قوطی سنگی قرار می‌دادند و آنگاه سر دیگر طناب را در کومه (خانه کوچک چوبی) در دست می‌گرفتند هر چند گاهی طناب را می‌کشیدند که بر اثر کشیدن آن قوطی‌ها یا حلب‌ها به هم برخورد می‌کردند و سروصدای بسیاری تولید می‌شد که این سروصدا باعث می‌گردید حیوانی که قصد ورود به مزرعه را داشت یا احیاناً داخل مزرعه شده بود فرار می‌کرد.

استفاده از مار

برای اینکه گنجشک به مزارع نزدیک نشود

ماری را می‌کشتند و آن را به چسویی آویزان می‌کردند زیرا وحشت گنجشک از مار باعث می‌گردد به آن محیط نزدیک نشود.

قلاب سنگ یا قلا سنگ galaseng

برای براندن پرندگان استفاده می‌کردند. سنگی را درون پوسته قلاب سنگ قرار می‌دادند و گاهگاهی آن را در مکانی که احیاناً پرندگان می‌نشستند پرتاب می‌کردند.

استفاده از پر یا پرنده

پره‌های پرندگان را همراه با گنجشک مرده‌ای به نخ می‌بستند و آنها را از چوب بلندی آویزان می‌نمودند تا قابل دید باشد.

آبدنگ

در کشتزار در مکانی که آب جریان داشت از چوب چیزی شبیه به آبدنگ درست می‌کردند و در مکانی که دنگ با زمین تماس پیدا می‌کرد حلب قرار می‌دادند که بر اثر تماس دنگ با حلب سروصدا ایجاد می‌گردید که باعث فرار حیوانات و پرندگان می‌گردید. البته تا موقعی که آب جریان داشت دنگ بطور مداوم کار خود را تکرار می‌کرد.

آتشبار یا تش توپ Tastup

چوبی را که یک سر آن پهن بوده درست می‌کردند و آنگاه ذغال کُز گرفته‌ای را روی سنگی که قبلاً رویش آب دهان ریخته بودند قرار می‌دادند آنگاه با قسمت پهن چوب که به آن کونیکا Kunika می‌گفتند با شدت روی ذغال می‌کوبیدند که بر اثر آن صدائی همانند تفنگ بر می‌خواست که باعث متواری شدن حیوانات می‌گردید. امروزه مثالی در رابطه با واژه تش توپ متداول است مثلاً برای شخص سرشناسی اتفاق یا حادثه‌ای به وقوع می‌پیوندد و خبر آن خیلی سریع پخش می‌شود به همین مناسبت گویند.

یشه تش توپ صدا هکُردِه

mes6 tastup seda hakord6

مثل آتش توپ صدا کرده

خندق

دور تا دور زمین را به صورت خندقی می‌کنند بعد روی کول Kul یا خاکریز چیر یا پرچین چوبی قرار می‌دادند که حیوانات داخل نشوند.

شکارچی

در هنگام شب شکارچی استخدام می‌کردند و او گاهگاهی تیری خالی می‌کرد یا اگر احیاناً خوک را می‌دید آن را از پا در می‌آورد.

تشت

با کوبیدن روی تشت و ایجاد سروصدا حیوانات را متواری می‌کردند.

چراغ مخصوص یا دست چراغ

در قدیم در هنگام شب، چراغی را در اطراف مزرعه قرار می‌دادند که به آن دست چراغ می‌گفتند. ساخت آن بیشتر با گل رس انجام می‌گرفته که شکل آن بدین صورت بوده که پایین آن را گرد می‌کردند که حدوداً شبیه کوزه می‌شده که در انتهای دهانه گردی کوزه دو گوشه کوچک یا دسته در بیرون قرار داشت که بعد از آن بصورت لوله‌ای باریک می‌شده که فتیله را از درون لوله باریک وارد مخزن که محتوی نفت بود وارد می‌کردند و آنگاه آتش می‌زدند که همانند فانوس روشن می‌گردید.

کونی Karney

در قدیم از آن مانند نیبر در مزارع استفاده می‌کردند شکل آن حدوداً شبیه سرنا می‌شده و برای ساخت آن بیشتر از پوست درخت خرما استفاده می‌شد که با دمیدن در آن و با صدا در آوردن آن در دل شب موجب خوف حیوانات می‌شدند.

روش چوب شمشاد

گاهی اوقات خوک یا گراز از مکان مشخصی خود را به کشتزار می‌رساند احیاناً اگر کشتزار در

آشپزخانه گیلانی

نازخاتون

نازخاتونه *ii' z xātune*

مواد لازم برای ۴ تا ۶ نفر:

- ۱) گوشت گوساله یا گوسفند ۷۵۰ گرم
 - ۲) سبزی خورشتی (نوع بیشتر)
 - ۳) بادمجان یک کیلو
 - ۴) آبغوره یا آب انار یک فنجان
 - ۵) روغن، نمک و فلفل و ادویه به مقدار لازم
- با توجه به بازار آمدن بادنجان محلی و غوره این خورشت معرفی می‌گردد

روش طبخ:

ابتدا گوشت را قطعه قطعه کرده و در دیگ آب می‌ریزیم تا بپزد. در همین حال سبزی را که قبلاً خرد کرده‌ایم در روغن سرخ می‌کنیم. سبزی سرخ کرده را به گوشت پخته شده اضافه می‌کنیم و می‌گذاریم تا بجوشد. در این هنگام بادنجانها را که قبلاً نمک سود کرده‌ایم تا تلخی آن گرفته شود با روغن سرخ می‌کنیم وقتی گوشت و سبزی خوب در دیگ جوشید بادنجانهای سرخ شده را به آن افزوده و ترشی و ادویه‌جات را به غذا می‌افزاییم و می‌گذاریم تا یک‌ربع ساعت به آرامی حرارت ببیند. اندازه بادنجانها بسته به سلیقه افراد می‌تواند در قطعات گرد و یا برشهای طولی باشد. پس از چند دقیقه غذا آماده میل کردن است. این خورشت به صورت آبدار میل می‌شود.

نفت می‌کردند و پس از آتش زدن دور سر خود می‌چرخاندند که با چرخاندن آن و تماس آتش با باد، آتش روی چوب بیشتر مشتعل می‌گردید و باعث می‌شد حیوانات از آن ترسند و شعر زیر در همین رابطه است.

ای خوبیدم اون شیشار - و کله بزم چشدار یا چ چی دار

ixu badiyam un šišār - vekal6 bazam češdār

یک خوک درون شمشاد دیدم و چشدار را به کله‌اش زدم. یا گویند خرس از چشدار خیلی می‌ترسد بخاطر همین اگر خرسی به مالینکا یا مکان گالش حمله کند و گالش به سوی او چشدار پرتاب کند فرار می‌کند زیرا نفوذ اندکی آتش در درون پشم یا موی او باعث می‌گردد خرس صدمه ببیند.

باروت

در مسیری که خوک از آنجا وارد مزارع می‌شد باروت می‌ریختند یا باروت را دور تا دور مزرعه می‌ریختند یا آن را درون جل‌ال‌یا یا پارچه قرار می‌دادند و به چوبی آویزان می‌کردند. خوک هنگامی که می‌خواست وارد مزرعه شود بر اثر استشمام باروت فرار می‌کرد.

نپیر *Napir*

نوعی شیپور بوده که از شاخ بز کوهی ساخته می‌شده. ساخت آن بدین‌طریق بود: پس از مدتی که از شکار بز کوهی گذشت از نوک شاخ تا فواصل مورد دلخواه را می‌برند و از درونش چیزی خون آلود به نام نیره *Ner6* را خارج کرده و دور می‌اندازند و آنگاه درون شاخ را که استخوانی است تمیز می‌کنند و آنگاه لبه آنرا به دلخواه برای دمیدن می‌برند که البته ساخت آن بستگی به هنر سازنده دارد. صدای نپیر و انعکاس آن هراس و وحشت بسیاری‌چر حیوانات به وجود می‌آورد.

نوار

اخیراً نوار کاست را در می‌آورند و روی ساقه برنج قرار می‌دهند و علت آن در این است که هنگام آفتاب بر اثر تابش خورشید و برخورد آن با نوار، نوری منعکس شده که باعث وحشت پرندگان می‌شود.

۱- از آبدنگهای بزرگ برای تبدیل جوجه برنج استفاده می‌تند که نیروی محرک آن فشار آب تند جویباری است که همانند آبنار از ارتفاع می‌ریزد.

۲- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به فرهنگ گیل و دیلم محمود یابنده لنگرودی ص ۱۳۷

مسیر تپه‌ای کوچک یا چاله‌ای قرار داشت که زمین انتهایی آن با گل‌ولای پوشیده بود و گراز خود را از بلندی به میان گل‌ولای می‌افکند زیرا نر می‌آید باعث می‌گردد که صدمه‌ای نبیند و آنگاه به سوی کشتزار روانه می‌شد و چنان خسارتی به کشاورز متحمل می‌کرد که آه از نهاد او بر می‌آورد و اگر کسی فردای آنروز صحنه کشتزار را می‌دید خیال می‌کرد کسی با بیل زمین را شخم زده است. در این نوع موارد کشاورزان با تجربه از روش چوب شمشاد استفاده می‌کردند که عملکرد آن بدین‌طریق بود که ابتدا چندین چوب شمشاد را انتخاب می‌کردند و نوک آنرا تیز می‌نمودند و آنگاه با مهارت خاصی در گل‌ولای فرو می‌کردند که البته تیزی چوبها رو به بالا در مسیر قرار می‌گرفت. در هنگامه شب خوک‌های وحشی غافل از تله کشاورز طبق عادت خود را از بلندی درون گل‌ولای می‌افکندند که در این هنگام چوبهای تیز شمشاد در درون شکمشان فرو می‌رفت و حیوان از پای در می‌آمد.

دو کله‌ای *Dukalay*

در بعضی مواقع موش آبی یا آب‌کل *âbkal* از مسیری وارد کشتزار می‌گردد که تجمع آنها باعث خسارت می‌شد. شیوه مقابله با آن بدین‌طریق بود که چوبی را که در انتها دو شاخک داشته انتخاب می‌کردند و آنرا طوری در زمین قرار می‌دادند که دو شاخک در حدود نیم متر بالاتر از ساقه برنج یا گندم قرار می‌گرفت و چوبی دیگر به همین شیوه در روبروی آن قرار می‌دادند آنگاه بین شاخکهای این چوبها، چوبی دیگر به صورت افقی قرار می‌دادند. کلاغها یا زاغ (کشکرت) پروازکنان بر روی چوب افقی می‌نشستند و هر حرکت موش از دید تیزبین آنها دور نمی‌ماند و موشی که قصد ورود به کشتزار را داشت مورد شکار واقع می‌شد.

لمبور چراغ *Lambur*

در قدیم پوست درخت گیللاس وحشی را بطریقی می‌بریدند که پس از خشک کردن به صورت حلقوی در می‌آمد که لایه روئی لایه زیرین را می‌پوشانید که در انتها بصورت هرم در می‌آمد چون این پوست خیلی چرب یا اصطلاحاً نفتی بوده نوک آن را آتش می‌زدند که یک پوست با برش نیم متری حدود دو ساعت دوام می‌آورد و نکته جالب توجه اینست که در مواقع باران خاموش نمی‌گردد که آن را دور تا دور مزرعه مانند چراغ قرار می‌دادند تا باعث ترس حیوانات شود.

چشدار *čašdār* یا چ چی دار *čačidār*

تکه چوبی را می‌گرفتند و انتهای آن را آلوده به

دوره ۴ جلدی
گیلان‌نامه
 مجموعه مقالات گیلان‌شناسی
 در زمینه تاریخ، فرهنگ، هنر، زبان،
 ادبیات و مردم‌شناسی
 حاوی ۸۸ مقاله از ۸۰ نویسنده
 به کوشش م. پ. جغتاجی
 قابل وصول با پست سلاوشی در هر نقطه از کشور
 در ازای ارسال ۳۳۰۰ تومان نپیر یا واریز مبلغ فوق به حساب مجله گیل‌وا و
 ارسال فیش آن به نشانی مجله
 خدمات پستی گیل‌وا در خدمت فرهنگ بومی شمال



ناشران و مؤلفان محترم چنانچه مایل به معرفی کتاب‌های خود در ماهنامه «گیله‌وا» هستند می‌توانند از هر عنوان ۲ نسخه به دفتر نشریه ارسال نمایند.

ouwa esba eštan xuwandi âniyamust.

آنجا که سگ لانه خود را نمی‌شناسد.

[در وصف جاهای پر از هرج و مرج گویند]

اوته اسبه اشتن لونه کا سرابنی یش.

ouwa esba eštan lunakâ serâ baniyaš.

آنجا سگ از لانه‌اش خارج نمی‌شود.

[در وصف محیطی که به دلایلی مثل باریدن

تندباران و سرما و... برای انجام کاری مناسب نیست

گویند]

اسبه چی یه بش.

Esba či ya baš.

به غذای سگ می‌ماند.

[در هنگام اظهار تفرق از غذاهای بدمزه و بد رنگ و

بدبو و بدظاهر گویند]

اسبه جانه.

*Esba jâna.

سگ جان است.

[در مورد آدمهای مقاوم و سرسخت گویند. همچنین

با حسادت در مورد آدمهایی که زیاد کار می‌کنند و خسته

نمی‌شوند گویند.]

اسبه پوسته.

Esba pusta.

سگ پوست است.

[در مورد آدمهای مقاوم در مقابل سختی‌ها و

خصوصاً سختی‌هایی که عقوبت کارهای بلد آنهاست،

گویند.]

۱۳۷۶/۱۰/۱۰ - اسالم

پی‌نوشت:

۱ - گیله‌وا ضمیمه شماره ۱۸ - ویژه‌ی تالش - ص ۱۳

۲ - در نوشتن این مطالب در مواردی از مقاله [سگ

در ضرب‌المثل‌های گیلکی] - محمد دعایی - در

گیله‌وا - شماره ۳۱ - ویژه مردم‌شناسی به صورت

تطبیقی استفاده شده است.

ویژه تالشی‌ها

هفته‌نامه آرای شمال چاپ رشت شماره دیگری از

ویژه تالشی‌ها را با همکاری محقق جوان و سخت‌کوش

تالشی شهرام آزموده تدارک دیده و خرداد ماه جاری

منتشر کرده است. در این شماره مطالبی می‌خوانیم از

لطف‌الله مرادبخشی - تیمور وقاصی - شهرام آزموده -

بازعلی پورغفوری - فرامرز مسرور - تیمور ربیع‌زاده -

مسعود شهبازی - ایران بدری و شعرهایی از هارون

شفیقی عنبرانی - سیدعثمان ذبیحی - جمشید شمسی‌پور -

مسعود شهبازی - ناصر حامدی و...

ویژه تالشی‌ها در ۲۰ صفحه قطع رحلی به بهای ۵۰۰

ریال منتشر شده است. برای همکار جوانمان شهرام

آزموده آرزوی توفیق داریم.

سگ در فرهنگ تالشی‌ها

شهرام آزموده

(قسمت آخر)

اسبه جره کرده.

Esba jera kardē.

مثل سگ فریاد زدن.

[در باره داد و قال و سروصدای بلند کسی گویند]

اسبه زوئه.

Esba zuwa.

پسر سگ.

[از دشنام‌هاست.]

اسبه کله.

Esba kela.

دختر سگ.

[دشنامی است.]

ای خدا اشتن سرا اسبم.

Ay xedâ ešten serâ esbam.

ای خدا سگ حیاط [یا سرا و درگاه] تو هستم.

[هنگام ترس از غضب و خشم خدا و اظهار ندامت

از کاری گویند.]

اسبه گفی مژن.

Esba gafi mažan.

حرف سگ را زدن.

[به کسی که حرفی از آدم بد و بدکاری می‌زند

می‌گویند. همچنین به هنگام صحبت از کسی که شنونده

با او قهر است توسط شنونده گفته می‌شود.]

اسبه شار مرده.

Esba šar mardē.

همانند سگ مردن.

[در توصیف با عذاب مردن آدمهای بدکار گویند]

اسبه هرش کرده.

Esba hareš kardē.

همچون سگ غذا خوردن.

[در باره آدمهایی که زیاد غذا می‌خورند و یا کسانی

که چند نوع غذا را مخلوط کرده و یا بالا فاصله می‌خورند

گویند]

اوته اسبه اشتن خواندی آنی یموست.



آقای شهرام زارع مقاله جالب شما در مورد نعره اثر باستانی کاروانسرای لات را از آن جهت چاپ نکردیم که قبلاً در شماره ۳۷ مجله (مرداد ۷۴) مقاله‌ای در این خصوص درج شده بود. البته این دلیل نمی‌شود که شما در تداوم شناخت آثار تاریخی گیلان با گیله‌ها همکاری نفرمایید. منتظر دیگر حقیقات شما هستیم.

قای فرجاد احمدی‌راد (رشت). زنده باشید. شما و انشجویان دیگری چون شما عصاره آرزوهای نسل ما هستید.

قای بهرام دلاور (آبکنار) به پاسخ‌های شما از شماره پنده (آغاز سال هفتم) در صفحات مخصوصی که به سورت پرسش و پاسخ می‌گشایم جواب خواهیم داد.

عزیزان: رحیم مهرپور (سنندج) مرتضی پسندیده (اسلام‌شهر تهران) کامران آقایی و علی‌رضا رزمی (تهران) گلی مهریویا (تسریرز) مهسا و ماهان ریسانی‌پور (اصفهان) احمدرضا امید، ایرج مرتضوی و م. گلستانی (رشت)، شیرین حمیدفر (لاهیجان) و... نامه‌هایتان رسید. برخی خواسته‌های شما را به تدریج برآورده می‌کنیم. از اجابت برخی دیگر معذوریم چون در حال و هوا و قد و قواره مجله است.

نوشته‌های این عزیزان هم رسید. از این که قصه اربد در زمینه‌های شعر و داستان و پژوهش کار کنید نرسندیم ولی برای رسیدن به مقصود رنج زیادی را ید تحمل کنید. تا می‌توانید بخوانید و مطالعه کنید. مطمئناً به پله‌های اول که رسیدید دستتان را می‌گیریم: محرم‌علی صددری شیشه‌گورابی (بشت‌نشاء) علی نامجو (تهران)، رضا مداح‌فرد (رشت)، حسن زکی‌زاده لاهیجی (کرج) و...

از میان نامه‌ها

لام

با وجود این که نه گیلک هستم و نه فک و میلی در گیلان دارم، کمر همت به یاد گرفتن زبان بلکی بستم و مجله‌تان را دست کم ورق می‌زنم، ... بی‌از اشکالات بسیار بزرگی که گیله‌ها دارد این است

که رنگی نیست. یکی دو سال پیش که از یکی از رفقایم و صفش را شنیدم در ذهنم نمی‌گنجید که مجله گیلان، گیلان سبز، سیاه و سپید باشد. زمین را اگر به زمان بدوزی نمی‌توانی با دو رنگ سیاه و سپید یک نقطه از زیبایی گیلان را به من که از آنجا نیستم حالی کنی ... به هر حال به اندازه‌ای که گیلکی بلدم شعری گفتم که برایتان پست می‌کنم. تهران - جواد سعیدی‌پور

گیله‌ها:

آقای جواد سعیدی‌پور (تهران)

دوست و هموطن خوب ما خوشحالم که به‌عنوان یک ایرانی برای شناخت گوشه‌ای از سرزمین بزرگ ما ایران و بخش سبز و پرطراوت آن یعنی گیلان، گیله‌ها را همراهی می‌گیرید و می‌خوانید. پیداست که گیله‌ها فقط مال گیلانی‌ها و مازندرانی‌ها نیست مال همه ایرانی‌هاست که شمال کشورشان را هم دوست دارند توسعه و آبادانی آن را می‌خواهند به زبان و ادبیات بومی آن به‌عنوان یک زبان و فرهنگ ایرانی علاقه‌مند هستند و... خلاصه می‌خواهند آن را در پهنه عدالت اجتماعی و اسلامی، رنگین و پرنقش و نگار ببینند نه فقط ساده و سیاه و سفید. از این که همت می‌کنید و در کنار زبان فارسی، یکی از زبان‌های کشور خود را که آن هم ایرانی است می‌آموزید خوشحالم. به امید روزی که این گونه علائق فرهنگی میان اقوام مختلف ایرانی زیاد شود و از این طریق رشته‌های مهر و دوستی محکم‌تر گردد.

خوشحال می‌شویم شمرهای شما را بعد از انسجام بیشتر و بـ...ری که در زبان گیلکی دست یافتید چاپ کنیم.

مرکز تحقیقات کشاورزی استان گیلان

قطب کشاورزی ایران و برفج کشور

چرا تعطیل است؟

تا چندی پیش استان گیلان به استان مرفه شهرت داشت تا این که زلزله ۳۱ خرداد سال ۶۹ نشان داد بسیاری از نقاط این استان در محرومیت مطلق به‌سر می‌برند و امکان کمک‌رسانی در مواقع اضطراری در بیشتر جاها اصلاً وجود ندارد. از طرف دیگر استان گیلان به‌علت شهرت برفج ممتاز آن و تأمین قسمت عمده‌ای از نیاز برفج کشور به استان تک محصولی [برنج] معروف شده است.

به‌ظاهر چنین به‌نظر می‌رسد که این استان فقط برفج تولید می‌کند و کشاورزان آن شش ماه دیگر سال بی‌کارند. این تفکر نه چندان درست، تاکنون ضرر زیادی به این استان وارد ساخته است طوری

که امور تحقیقاتی آن نیز از این امر بی‌نصیب نمانده است.

با نگرشی به آمار تولیدات ده ساله کشاورزی اعم از محصولات زراعی و باغبانی در استان، به این نتیجه نگران‌کننده می‌رسیم که نه تنها پیشرفت نداشتیم بلکه در اکثر محصولات هم از نظر کمی و هم کیفی پسرفت نیز نموده‌ایم.

با توجه به نرخ رشد جمعیت در کشور و از جمله استان، ضرورت تأمین غذا با بالا بردن راندمان تولید در واحد سطح از اهمیت حیاتی برخوردار می‌باشد. ایسن مهم به‌عهده مسئولین و متخصصین کشاورزی است تا استعدادهای بالقوه استان را شناسایی و با به‌کارگیری متدهای صحیح علمی آن را از قوه به فعل تبدیل نمایند. در عین حال همه می‌دانیم سازمان کشاورزی استان گیلان متولی هدایت و حمایت‌های فنی و پشتیبانی، تحقیقی، ترویجی و آموزشی کشاورزان سخت‌کوش و تلاشگر گیلانی است. این ارگان بایستی ضمن پیش‌بینی و تأمین کلیه نهاده‌های تولید اعم از بذور، کود، سموم شیمیایی، ماشین‌آلات و غیره مسائل و مشکلات فنی تولید را با شاخه مهم معاونت تحقیقات، آموزش و ترویج [تات] از روستا به مرکز تحقیقات کشاورزی برده و پاسخ را با زبانی ساده و قابل اجرا به کشاورزان برساند.

اهمیت ارگان تحقیقات بر هیچ کشاورز و مسئول دست‌اندرکار کشاورزی استان پوشیده نیست. اکنون این سؤال بسیار مهم و حیاتی مطرح می‌شود که به‌راستی مسئول تحقیقات کشاورزی استان گیلان کدام ارگان و شخص حقیقی یا حقوقی می‌باشد؟ چرا مرکز تحقیقات کشاورزی استان گیلان که مسئول پاسخ‌گوئی به نیاز علمی کشاورزان گیلانی است از سه سال قبل تاکنون تعطیل شده است؟ در حالی که روزگاری استان گیلان در میان استان‌ها، پیشرفته کشور در همه زمینه‌ها از جمله مسائل علمی و تحقیقاتی پیش‌تاز و یا هم‌ردیف آنها بوده اینک بایستی چنین مظلومانه عقب بماند! چگونه می‌توان توجیه کرد در قطب کشاورزی برفج مملکت که همه بر آن اذعان دارند مرکز تحقیقات کشاورزی استان گیلان تعطیل باشد، در حالی که محصول کشاورزی فقط برفج نیست و گیلان استعداد کشت همه گونه محصول کشاورزی را دارد.

یک کارشناس ارشد کشاورزی

شماره‌های گذشته گیلوا را

از کتابفروشی نصرت بخواهید

رشت - خیابان علم‌الهدی تلفن ۲۵۲۴۸



نوشته‌ها و نوارهای

دکتر عبدالکریم سروش

فقط توسط

مؤسسه فرهنگی صراط

نشر و عرضه می‌گردد

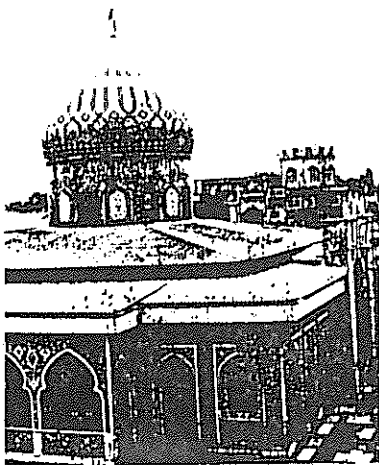
تهران: خیابان ۱۶ آذر - کوچه بهنام - پلاک ۳۶

تلفن ۶۴۱۹۸۰۸

منتشر شد

تاریخ انقلاب

سید جلال‌الدین اشرف (ع)



تعمیر و تألیف:
قاسم غلامی کلاردی

همایش "تاریخ البرز"

(گیلان - مازندران - گلستان - سمنان)

زمان: دوشنبه ۱۳۷۷/۹/۹ ساعت: ۱/۳۰

مکان: آمفی تئاتر مرکزی دانشگاه صنعتی امیر کبیر

حد اکثر ارسال آثار: ۱۳۷۷/۶/۲۵

برنامه‌های پیش‌بینی شده‌ی همایش:

۱- سخنرانی درباره‌ی تاریخ البرز

۲- شعر خوانی توسط شاعران بومی سرا

۳- اجرای موسیقی بومی توسط گروه‌هایی از گیلان، مازندران، استرآباد و ترکمن

موضوعات مورد نظر این همایش:

تاریخ اجتماعی سیاسی - تاریخ هنر - تاریخ تمیزه - سکه‌شناسی - زبان‌شناسی تاریخی
- تاریخ اقوام کهن - اقطاع داری و تیول داری - روش‌های معیشتی کهن - نقش دریای
مازندران در تاریخ منطقه - تقسیمات سیاسی، حکومتی منطقه در طول تاریخ - تاریخ مشروطه
- جنبش‌های سیاسی معاصر - جنبش‌های دمقستانی - تاریخ سلسله‌ها و خاندان حکومتگر
- تاریخ نگاران و تاریخ‌سازان - معرفی نسخه‌های خطی و اسناد - مذاهب در البرز
- شیعه‌گری در البرز - گاهشماری در البرز - مسیر مهاجرت اقوام و طوایف ایرانی
غیر ایرانی به البرز - وقایع برجسته تاریخی - میراث‌های تاریخی و فرهنگی - نقد کتب تاریخی
- نقد آثار و مقالات تاریخی پژوهشگران معاصر منطقه - کتاب‌شناسی تاریخ منطقه

آدرس ارسال آثار:

تهران - خیابان حافظ - روبروی خیابان سمیه - دانشگاه صنعتی امیرکبیر - معاونت

دانشجویی و فرهنگی - روابط عمومی فوق برنامه - ستاد همایش "تاریخ البرز"

صندوق پستی: ۴۴۱۳ - ۱۵۸۷۵ - فاکس: ۶۴۱۳۹۶۹ - تلفن: ۶۴۹۵۴۳۴

گیله‌وا، آگهی کتاب می‌پذیرد

تلفن ۲۰۹۸۹

انتشارات کهکشان منتشر کرده است:



حسان اشرف

آرتور کوستلر

خمشایان دبیرسی



هاوار نی-یانک

خاوار رامین خیمنس

مدیته هورنی



میشکان زمین

موئیر

علاء میرحیسی



ویلیام ون اوکانر

ویلیام فاکنر

مدی خیرانی



دوره های تجلید شده و کامل گیله‌وا با صحافی لوکس و زرکوب

سال اول	۲۲۰۰ تومان
سال دوم	۲۰۰۰ تومان
سال سوم	۱۸۰۰ تومان
سال چهارم	۱۶۰۰ تومان
سال پنجم	۱۴۰۰ تومان

یک دوره کامل پنجساله علاقمندان شهرستانی می‌توانند وجه لازم را به حساب جاری ۸۸۸ بانک صادرات شعبه ۲۹۰۸ پادی‌الله رشت به نام گیله‌وا واریز و اصل فیش آن را به نشانی (رشت: صندوق پستی ۲۱۷۲ - ۲۱۶۳۵ گیله‌وا) ارسال نمایند. مجلدات گیله‌وا در اسرع وقت با پست سفارشی پراشان ارسال می‌شود.

دوره‌های جلد شده لوکس و زرکوب گیله‌وا
بهترین هدیه به دوستان و آشنایان گیلانی و مازندرانی

گیله‌وا

درخواست اشتراک ماهنامه گیله‌وا (یک ساله)

(گیله‌وا، مجله فرهنگی، هنری و پژوهشی شمال ایران به زبانهای گیلکی و فارسی)

نام نام خانوادگی
 سن شغل میزان تحصیلات
 نشانی: شهر خیابان
 کوچه شماره کدپستی تلفن
 (از شماره فرستاده شود)

لطفاً این فرم با فتوکپی آن را بر کرده همراه فیش بانکی به مبلغ حق اشتراک مورد نظر به حساب جاری شماره (۸۸۸) بانک صادرات ایران، شعبه ۲۹۰۸ پادی‌الله رشت، به نام مدیر مجله باگیله‌وا به نشانی (رشت - صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۳۵) ارسال نمایید.

- حق اشتراک داخل کشور ۲۰۰۰ تومان ● اروپا ۵۰۰۰ تومان
- آمریکا و ژاپن ۶۰۰۰ تومان
- حوزه طبع فارسی و جمهوری‌های همسایه (شوروی سابق) ۴۰۰۰ تومان

نشر تجربیه
مشر کرده است :



چای: گیاه خزان ناپذیر

پوشینه‌ی سبز کوهپایه‌های شمال کشور، نوشیدنی همه مردم

ایران، نتیجه تلاش چایکاران و چایسازان گیلانی

شرکت صنعتی و تولیدی روشن گیل

سازنده ماشین آلات و تجهیزات چایسازی

هم ولایتی‌های گیلانی و هم میهنان ایرانی

با خرید یک سری کامل از کتابهای «نشر گیلکان» در زمینه‌های تاریخ و جغرافیا، فرهنگ و هنر، زبان و ادبیات و آداب و رسوم گیلان می‌توانید به یک مجموعه ۱۸ جلدی از کتابهای گیلان‌شناسی دست یابید.

<p>صدای شالیزار (مجموعه شعر و مقاله درباره تاریخ و برنجکاری) بکوشن رحیم چراشلی</p>	<p>تاریخ نمایش در گیلان فریدون نوزاد</p>	<p>ایله جار مجموعه شعر گیلکی ۹ ترجمه فارسی و واژه‌نامه گیلکی محمدعلی اشرفا</p>	<p>فرمانروایان گیلان ۱. ا. رابینو چهارمردم ترجمه م. به چغتاشی و دکتر رمضانلی</p>	<p>مطبوعات گیلان در عصر انقلاب م. پ. حکمتاجی</p>
<p>نامها و نامداران گیلان جهانگیر سرلیپ پور</p>	<p>خوبینه‌های تاریخ دارالمروّز (گیلان و مازندران) مختصود پاینده‌نکرودی</p>	<p>نهضت جنگل واضاح فرهنگی اجتماعی گیلان و قزوین نظام‌نامه‌های سازمان کوهپایه‌پوش پوشش محمدمحمدعلی بیوتاتسی</p>	<p>قالب انزلی سید محمود موری</p>	<p>وزگیهای دستوری و فرهنگ واژه‌های گیلکی جهانگیر سرلیپ پور</p>
<p>نسیم نوح آواز مجموعه شعر گیلکی ۹ ترجمه فارسی و واژه‌نامه محمد فارسی</p>	<p>شعرهای گیلکی افراشته مرد آوری و ترجمه محمود پاینده‌نکرودی</p>	<p>مثل‌هایی از گیلان کرد آوری رحیم چراشلی گل کچله‌ی سروده علی نالی (برای کودکان و نوجوانان)</p>	<p>ریشه‌های واژه‌های گیلکی و وجه تسمیه شهرها و روستاهای گیلان جهانگیر سرلیپ پور</p>	<p>تاریخ انقلاب جنگل (به روایت شاهدان عینی) محمدعلی گیلنگ (کتیبر فواید عامه)</p>
<p>قراقوش شعر گیلکی گالسی محمدعلی صدر اشکوری</p>	<p>لطفاً مبلغ ۱۱ هزار تومان بهای مجموعه را به حساب جاری ۱۴۴۴ بانک ملی ایران شعبه مرکزی رشت به نام محمدعلی پورمحمد واریز کرده پیش آن را همراه آدرس دقیق خود به نشانی نشر گیلکان ارسال فرمایید (یک نسخه کپی از آن را پیش خود نگهدارید) کتابهای مورد درخواست بلافاصله به نشانی شما در هر نقطه از کشور با پست سفارشی ارسال می‌شود.</p>			<p>شاعران گیلک و شعر گیلکی تذکره شعری گیلک هوشنگ عاسی</p>

نشانی دفتر: رشت - حاجی آباد، خیابان گنجه‌ای، کوچه صفاری، شماره ۱۱۸
نشانی پستی: صندوق پستی ۱۷۳۵ - ۴۱۶۳۵، نشر گیلکان